

امام حسن علیه السلام ۳۰

صلح حسنی مقدمه‌ی قیام حسینی

امام حسن علیه السلام از بذل جان خود دریغ نداشت، و امام حسین علیه السلام در راه خدا جانبازتر از حسن نبود. چیزی که هست، حسن، جان خود را در یک جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد. حسنی بود. نه امام حسین جنگ طلب بود و نه امام حسن صلح طلب

امام حسن علیه السلام پیشوای کامل

از جمله رهبرانی که به سبب دارندگی عصمت، قابلیت و شانیت پیشوایی کامل را به عهده دارد، امام حسن مجتبی علیه السلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره پیشوایی ایشان و برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام می فرماید: الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا؛ حسن و حسین در همه احوال، امام و پیشوایند؛ چه بایستند و چه بنشینند.

سرشناسه: زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

شمارگان: ۱۰۰۰ قیمت: ۴۰.۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۱

آدرس نویسنده: <http://m5736z.blog.ir/> لطفا پیام ارسال نمایید

آدرس کتاب های منتشر شده: <http://zarepoorketab.blog.ir>

چاپ: فراز اندیش

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

در این کتاب می خوانیم :

- بخش ۱ : امام حسن علیه السلام
- بخش ۲ : فعالیت ها و اقدامات امام حسن علیه السلام قبل از امامت
- بخش ۳ : سخنرانی امام حسن (علیه السلام) بعد از شهادت پدر
- بخش ۴ : آغاز بیعت شکنی مردم با امام حسن علیه السلام
- بخش ۵ : شایعه بین یاران امام و پیشنهاد صلح از طرف معاویه
- بخش ۶ : واپسین روزهای عمر امام مجتبی علیه السلام و توطئه معاویه
- بخش ۷ : قانون اسلام و جهاد و صلح
- بخش ۸ : صلح حسنی علیه السلام، معلول دنیا طلبی خواص
- بخش ۹ : مکاتبه و مناظره امام حسن علیه السلام و معاویه
- بخش ۱۰ : نبودن تحلیل سیاسی بین مردم بود و مشکلات امام (رهبر انقلاب)
- بخش ۱۱ : یاران امام حسن مجتبی علیه السلام
- بخش ۱۲ : بررسی شرائط سیاسی اجتماعی دو امام
- بخش ۱۳ : نسیمی از آموزه های اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام

نیمه رمضان سال سوم هجری متولد و ۷/۵ سال از کودکی خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه خاطرات تلخ و شیرین و به یاد ماندنی گذراند رسول خدا او را با کمی سن در برخی عهد نامه ها گواهی گرفت آیه تطهیر در مورد عصمت و پاکدامنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

چون مژده تولد کودک را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند، سروری زاید الوصف آن حضرت را فرا گرفت و خواستار دیدن کودک شد چون کودک در آغوش گرفت، بویید و بوسید و در گوش هایش اقامه و اذان گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله منتظر بود تا ببیند آیا از آسمان خبر تازه ای درباره ی این کودک فرود می آید یا نه؟ وحی نازل شد و خطاب به آن حضرت گفته شد: نام فرزند هارون، جانشین موسی علیه السلام، شبر بوده و علی نیز نسبت به تو به منزله ی هارون است نسبت به موسی، پس این کودک را **حسن** نامگذاری کن که حسن در عربی مترادف شبر است

امام حسن علیه السلام بیشتر از آنکه شبیه امام علی علیه السلام باشد به پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت بسیار داشت و بدین خاطر بارها پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز فرموده بود: حسن از من و حسین از علی است

پیامبر اکرم به حسن و برادرش حسین علیه السلام علاقه خاصی داشت و بارها می فرمود که حسن و حسین فرزندان من هستند و به پاس همین سخن علی علیه السلام به سایر فرزندان خود می فرمود: شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند.

نام مبارک امام مجتبی علیه السلام یعنی حسن هدیه جبرئیل به رسول خدا بود و این نام در دنیا نبوده بلکه از نامهای اهل بهشت است. در حدیث آمده که پیامبرگرمی فرموده: حسن، حسن نامیده شد، زیرا احسان خدای متعال سبب پایداری آسمان ها و زمین است. این حدیث شریف حسن بودن را اشاره به مقام احسان می داند.

و برخی از روایات دیگر نیز ویژگیهای برای امام مجتبی بیان کرده اند که دقیقاً بر همان مقام احسان که جزو بالاترین درجات برای سالک الی الله است، تطبیق می کند. از آن جهت امام حسن را **کریم اهل بیت** می خوانند که ایشان کریم الوجه بود و از جهت منظر، پیکر، اخلاق و بزرگواری به پیامبر شبیه تر از او نبود.

کودکی

فرزند گرامی رسول الله از همان دوران کودکی از نبوغ سرشاری برخوردار بود وی با حافظه نیرومندش، آیاتی را که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می شد، می شنید و همه را حفظ می کرد و وقتی به خانه می رفت برای مادرش میخواند. و حضرت فاطمه علیها السلام آن آیات و سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را برای حضرت علی علیه السلام نقل میکرد و علی علیه السلام به شگفتی می پرسید: این آیات را چگونه شنیده است؟ و زهرای مرضیه می فرمود: از حسن علیه السلام شنیده ام

روزی علی علیه السلام پنهان از دیدگان فرزندش به انتظار نشست تا ببیند فرزندش چگونه آیات را بر مادرش تلاوت می کند امام حسن علیه السلام به خانه آمد و خواست آیات قرآن را برای مادرش بخواند ولی زبانش به لکنت افتاد و از گفتار باز ماند و چون مادرش علت را پرسید، گفت: مادر جان! گویا شخصیت بزرگی در این خانه است که شکوه وجودش، مرا از سخن گفتن باز می دارد.

سرور جوانان بهشت

پیامبر درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام شش، هفت ساله فرمود: **سیدی شباب** اهل الجنة؛ اینها که هنوز کودکند، جوان نیستند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حد یک جوان است؛ می فهمد، درک می کند، عمل می کند، اقدام می کند، ادب می ورزد و شرافت در همه ی وجودش موج می زند

اگر آن روز کسی می گفت که این کودک به دست امت همین پیامبر صلی الله علیه و آله ، بدون هیچ گونه جرم و تخلفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه؛ مگر می شود؟!

قضاوت و عجز دو خلیفه زمان در زمان طفولیت

مرد عربی نزد ابوبکر آمده و به او گفت: من در حال احرام چند تخم از تخمهای شتر مرغ را پخته و خورده ام، اکنون بگو تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟ ابوبکر نتوانست پاسخ او را بدهد و بدو گفت: قضاوت در مسئله تو بر من مشکل است، و او را به سوی عمر راهنمایی کرد. عمر نیز او را به عبد الرحمن معرفی و راهنمایی نمود، و او نیز در پاسخ مرد عرب درماند، و چون همگی درمانده شدند، آن مرد عرب را به امیرالمؤمنین راهنمایی کردند، و چون شخص مزبور به نزد امیرالمؤمنین آمد به حسنین اشاره کرده فرمود: **سل ای الغلامین شئت؟** از این دو پسر،

از هر کدام که خواستی سؤال کن! حسن علیه السلام رو به آن مرد عرب کرده فرمود: **الک ابل؟** آیا شتر داری؟ مرد عرب گفت آری فرمود: به عدد تخمهای شترمرغی که خورده‌ای شترهای ماده را با شترهای نر جفت‌گیری کن و هر عدد بچه شتری که از آن دو پیدا شد، آنها را به خانه کعبه هدیه کن!

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به فرزند خود کرده فرمود: **یا بنی! ان من النوق السلوب، و ما یزلق!** پسر جان! شتران گاهی بچه می‌اندازند و یا بچه مرده به دنیا می‌آورند؟

حسن علیه السلام پاسخ داد: **یا ابه ان یکن من النوق السلوب و ما یزلق، فان من البیض ما یمرق** پدر جان اگر شتران گاهی بچه انداخته و یا بچه مرده به دنیا می‌آورند، تخم مرغان نیز گاهی فاسد و بی‌خاصیت می‌شود! در این وقت حاضران صدایی شنیدند که می‌گفت: **معاشر الناس ان الذی فهم هذا الغلام هو الذی فهمها سلیمان بن داود** ای مسلمانان آنچه را این پسرک فهمید، همان بود که سلیمان بن داود فهمیده است.

حضرت علی علیه السلام در برخی رویدادها از حسن می‌خواست قضاوت کند

امام صادق علیه السلام فرمود: در دوران حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را جهت دادخواهی به محضر آن حضرت آوردند. آن مرد را در خرابه‌ای یافته بودند در حالیکه چاقویی خون‌آلود در دست داشت و بالای سر مقتول که به خون خویش می‌غلطید. ایستاده بود. حضرت پرسید: ای مرد! در این مورد چه می‌گویی؟ متهم پاسخ داد: ای امیرمومنان! اتهام را می‌پذیرم. علی علیه السلام دستور داد او را ببرند و به جای مقتول قصاص کنند. در این هنگام مردی با عجله و شتاب خود را نزد حضرت رساند و فریاد زد: او را باز گردانید، به خدا سوگند، او جرمی ندارد.

من قاتلم! امیرمومنان از متهم پرسید: چه چیز تو را وادار کرد که اتهام قتل را بپذیری و حال آن که او را نکشته‌ای؟ مرد پاسخ داد: وضعیت به گونه‌ای بود که نمی‌توانستم کمترین دفاعی از خود کنم؛ زیرا چند نفر مرا در حالیکه کارد خونین در دست داشتم و بالای سر مقتول ایستاده بودم، دیدند و دستگیرم کردند. من در کنار خرابه مشغول ذبح گوسفند بودم. وقتی آن را سر بریدم از این رو، داخل خرابه شدم که ناگهان دیدم مردی در خون خود می‌غلطد. به شدت ترسیده بودم. در حالی که چاقوی خون‌آلود در دستم بود، چند نفر وارد شدند و مرا بازداشت نمودند. علی علیه السلام دستور داد آن دو را نزد فرزندش، حسن علیه السلام ببرند و داستان را برای او بیان کنند و حکم الهی را بپرسند. آنان را نزد امام مجتبی علیه السلام بردند. آن حضرت پس از شنیدن سخنان آنها چنین قضاوت نمود: قاتل واقعی با اقرار و صداقتش جان متهم را نجات داد. و با این کارش، گویی بشریت را نجات داده است، و من احیایا فکانما احیا الناس جميعا...;

هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده. بنابراین آن دو را آزاد کنید و دیه مقتول را از بیت المال پرداخت نمایید.

غصه های امام حسن علیه السلام هفت سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود که جد بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و از همان زمان دوران مظلومیت و غربت و مصیبت این خاندان شروع شد و هر روز مصیبت تازه و غم جدیدی بر او و برادر و خواهران او وارد می شد. برای این کودک تیزبین و باهوش چه اثر ناگوار و درد آوری داشته! خانه نشینی پدر و به غارت رفتن میراث آن امام مظلوم خار در چشم خلیده و استخوان در گلو شکسته. بیماری مادرش فاطمه سلام الله علیها به دنبال آن احتجاجها و رفت و آمدها و تلاشهای بسیار برای احقاق حق و بازگرداندن حق ولایت و فدک و بستری شدن آن بانوی مکرمه در اثر ضربه ها و مصیبتهای وارده که به فاصله اندکی منجر به شهادت وی و یتیمی فرزندان معصومش گردید... در گذشت مادرش و نارضایتی او از شیخین و تأثیرات دامنه دار او از غضب حقش و اینکه مادر از رنج جملات بد اندیشان تومار عمرش چون گل کوتاه به هم پیچیده شد سخت امام حسن علیه السلام را از محیط اجتماع متأثر نمود.

تحمل و صبر و خویشتن داری مشاهده جنازه ضربه خورده مادر، و حضور در مراسم دفن و کفن در تاریکی شب به وسیله پدر، و به دور از انظار مردم. در برابر همه این ناگواریها، آن هم برای کودکی هفت ساله و در حد اعلای نبوغ و ذکاوت که همه چیز را درک می کرده و تجزیه و تحلیل می نموده، کاری بس دشوار و مشکلی جانسوز و جانگداز است!... و بر طبق قاعده، آن کودک معصوم و تیزبین از رفتار پدر و مادر بزرگوار، و طرز برخوردشان با مسائل آن روز، وظیفه خود را بخوبی درک می کرده و می دانسته که صبر و بردباری در برابر این پیشامدهای ناگوار، در آن مقطع سرنوشت ساز و حساس اسلام، به درایت، دوراندیشی و خرد سازگارتر است... چنانکه پدر بزرگوارش (درباره همان مقطع زمانی حساس فرمود **فرايت ان الصبر علی هاتا احجی!**)

اعتراض به ابوبکر اما با تمام این احوال شاید سکوت کامل را در برابر آن همه مظلومیت جایز ندانست و بالاخره در یکی از روزها خود را به مسجد رسول خدا رسانده و ابوبکر را که در جایگاه جدش پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود مخاطب ساخته و با همان لحن کودکانه، ولی پر معنی و کوبنده، بدو فرمود **انزل عن منبر ابي، و اذهب الی منبر ابیک** فرود آی... فرود آی از منبر پدرم و به سوی منبر پدرت برو! این گفتار کوبنده با آن لحن کودکانه و پر معنی همه حاضران در مسجد را مبهوت ساخته و چون سرهای خود را برگرداندند با سبط اکبر رسول خدا و نور دیده محبوب

آن حضرت، مواجه شدند که ابوبکر را مخاطب ساخته و آن سخنان را اظهار فرمود، که همه آنچه را ممکن بود به صورت مناظره و استدلال بیان دارد، با همین دو جمله کوتاه و پر معنی اظهار فرمود. ابوبکر چنان غافلگیر شده بود که بناچار در پاسخ فرزند رسول خدا گفت **صدق و الله انه لمنبر ابیک لا منبر ابی** راست گفتمی به خدا سوگند که آن منبر پدر تو است، نه منبر پدر من (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲) با غمها و دردها تجربه می اندوزد و استخوان در گلو خار در چشم تحمل می کند. به فرمان پدر در مقابل ناتوانی خلیفه در پاسخگویی، جوابگوی مردم بود و مورد تحسین خلیفه و دیگران قرار میگرفت. امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران سه خلیفه در کلیه ماجراها سایه به سایه همراه پدر حضور دارند و ماموریت‌هایی هم از طرف خلفا به آنان واگذار میشد.

خلافت اسلامی به دست کسانی افتاد که از علم و دانش بی بهره بودند بزرگترین ضربه ای که بر امام حسن علیه السلام وارد شد در گذشت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود موضوع پیدایش کودتای سقیفه و انحراف اصحاب از وصایای پیغمبر و عقب گذاشتن علی علیه السلام و خلافت را به دست گرفتن و دست به دادن برای امام بسیار ناگوار آمد. از این گذشته چیزی که بیشتر روحیه ی امام حسن علیه السلام را رنجه می ساخت این بود که خلافت اسلامی به دست کسانی افتاد که از علم و دانش تهی بودند و در هر مرحله از پرسشها درمانده و ناگزیرند باید به امام مراجعه کنند.

قهرآ آدمی ناراحت می شود که اشخاص مصدر امر باشند و نتوانند پاسخ مسائل و درخواستهای مردم را بدهند و آن کسی که عالم و دانشمند است در خارج از اجتماع بنشیند و به بی سواد و گمراهی زعما نظاره کند. ۲۵ سال این جریان سبب کدورت خاطر امام حسن علیه السلام بود که حق را در خارج از جای حق مشاهده می کرد.

معاویه هم چندین بار تشکیل جلسه **مناظره** داد و نتیجه آن غیر از افتضاح بنی امیه نشد یکبار بعد از توهین به علی علیه السلام، امام حسن اصل و نسب خود را با معاویه مقایسه میکند پدر تو ابوسفیان پدر من علی. مادر تو هندی فاسد و مادر من فاطمه. جد تو حرب جد من پیامبر. پس لعنت بر کسانی که پلیدترند، نفاقشان بیشتر و کفرشان طولانی تر بود که همه در مجلس آمین گفتند. یکبار هم مجددا بعد از افتضاح معاویه، عمرو عاص را که پنج مرد مدعی پدرش بودند، ولید را بخاطر شرابخواری و مستی در نماز، مغیره را به زنا و عفو عمر به جای حد زدن و مروان را که تبعیدی پیامبر بود و مورد عفو عثمان و بدستور معاویه حاکم مدینه انتخاب میشود؛ افتضاح مینماید. بنی امیه کوشش میکرد خود را اهل بیت پیامبر معرفی کند.

بخش ۲ : فعالیت ها و اقدامات امام حسن علیه السلام قبل از امامت

دوران خانه نشینی امیرالمؤمنین دوران پر رنج و محنت آوری برای اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. اما این مسأله سبب انزواي کامل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از جامعه و بی تفاوتی آنان نسبت به جامعه خود نمی شد و فعالیت های ارزنده ای از خود نشان می دادند. در این میان امام علیه السلام نیز سهم عمده ای بر دوش داشت. امام حسن علیه السلام در طول ۳۷ سالی که در کنار پدر زیست نه فقط فرزندی مطیع و امام شناس بود و خود را وقف خدمت به امیر المؤمنین کرده بود. روزی بازوی نظامی پدر می شود و به فرمانش به طرف کوفه روانه می شود تا مردم آن سامان را از توطئه شوم دشمنان اسلام آگاهی دهد و آنها را جهت مقابله با پیمان شکنان و ناکثان بسیج کند. روز دیگر بازوی سیاسی امام می شود و در جریانات سیاسی دوران عثمان وارد صحنه می شود و او را نسبت به وضع ناهنجار دستگاه خلافتش و کثرت انحرافات آگاه می سازد. و یا در مسئله حکمیت به دستور آن حضرت و با بیانات شیوا و دلنشین، اعلام موضع می نماید و دست به افشاگری می زند و روزی در سمت قضاوت و دیگر مسوولیت ها به کمک و یاری پدر می شتابد.

مسوولیت های ثبت شده در تاریخ

در ماجرای جانسوز تبعید ابوذر غفاری هنگامی که می خواستند او را به ریزه تبعید کنند، عثمان دستور داد هیچ کس از مردم مدینه و مسلمانان حق ندارد به بدرقه ابوذر رفته و با او تکلم کرده و خداحافظی کند، و مروان حکم جیره خوار دستگاه خلافت را نیز مامور اجرای این دستور ساخت. عثمان می خواست با این دستور، هم ابوذر را تحقیر کرده و انتقام خود را از وی بگیرد، و هم در انظار عموم او را فردی ماجراجو و ضد اسلام و حکومت اسلامی معرفی کند. اما امیرالمؤمنین علیه السلام برای خنثی کردن این توطئه خائنانه و قدردانی مقام والای ابوذر، به این دستور ظالمانه وقعی ننهاد، و هنگام اخراج آن رادمرد الهی در حالی که دو فرزند عزیزش حسن و حسین و همچنین برادرش عقیل، و برادرزاده و دامادش عبد الله بن جعفر، و عمار را نیز همراه خود آورده بود، برای تودیع و بدرقه ابوذر بیرون آمد و خود را به او رسانید

در این وقت حسن علیه السلام جلو رفته با ابوذر به گفتگو پرداخت. مروان ایشان را دید، پیش آمده و رو به حسن علیه السلام کرده گفت: هان ای حسن! مگر نمی دانی که عثمان گفتگوی با این مرد را ممنوع ساخته؟ اگر نمی دانی بدان! علی علیه السلام که سخن او را شنید، پیش رفته و تازیانه بر گوش مرکب مروان زده و بر سرش فریاد زد:

تنح نحاك الله إلى النار دور شو، خدایت به سوی دوزخ دور گرداند! مروان که آن وضع را دید گریخت و خود را به عثمان رسانده و جریان را به اطلاع وی رسانید.

امیر المؤمنین علیه السلام به نزد ابوذر رفت و خداحافظی کرده و هنگام خداحافظی این سخنان پر معنی را که از سینه‌ای پر سوز بیرون می‌آمد بدو فرمود **یا اباذر انك غضبت لله فارح... خفتهم علی دینک، فاترك** ای اباذر تو برای خدا خشم کردی، پس امیدوار به همان خدایی که به خاطر او خشم کردی باش.

این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خود از آنها واهمه کردی، پس آنچه را که به خاطر آن از تو می‌ترسند به دستشان ده (و از دنیای آنها چشم بپوش) و به خاطر همان که بر آن واهمه داشته و بیمناکی از ایشان بگیریز.

و! که اینان چه بسیار نیازمندند بدانچه تو آنها را از آن منع کردی، و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه اینان از تو منع کرده و بازداشتند و بزودی در فردای قیامت خواهی دانست که سودبرنده کیست، و حسودان چه کسی بیشترند. و اگر آسمانها و زمینها بر بنده‌ای بسته شود و آن بنده از خدا بترسد، خداوند برای آن بنده راه خلاصی و نجات فراهم سازد.

[ای اباذر] نباید با تو مانوس شود مگر حق، و نباید چیزی تو را به وحشت افکند مگر باطل، تو اگر دنیای ایشان را می‌پذیرفتی (و با آنها همکاری می‌کردی) تو را دوست می‌داشتند، و اگر از دنیای چیزی برای خود می‌گرفتی تو را در امان می‌گذاشتند یعنی همه این دربردی‌ها و رنجها به خاطر آن است که تو اهل دنیا نیستی.

نماینده امام علی علیه السلام به سوی عثمان انحرافات و کجروی‌های آشکار کارگزاران عثمان عرصه را بر تمام مسلمانان آگاه و بیدار، به ویژه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله تنگ کرده بود.

در زمان خلافت عثمان کارهای خلاف زیاد صورت می‌گرفت. بدین جهت هرگاه فرد یا افرادی به حضور علی علیه السلام می‌آمدند و از کارهای عثمان شکایت می‌نمودند، علی علیه السلام پسرش، حسن علیه السلام را نزد عثمان می‌فرستاد تا شکایت مردم را به او گوشزد کند.

این موضوع بسیار تکرار شد، تا این که روزی عثمان به حسن علیه السلام گفت: پدرت تصور می‌کند که احدی آگاهی ندارد ولی ما به آنچه انجام می‌دهیم آگاه هستیم. بنابراین از ما دست بردار. پس از این گفتگو دیگر حضرت علی علیه السلام پسرش امام حسن علیه السلام را نزد عثمان نفرستاد.

اعلام آمادگی برای جهاد

امیرالمؤمنین علیه السلام علت اصرار معاویه بر عناد و راه باطل خود، ناچار به اقدام شد و از این رو با یاران خود به مشورت پرداخت و آنها را مخاطب ساخته، چنین فرمود: **اما بعد فانکم میامین الرای، مراجیح الحلم، ... عدوکم فاشيروا علينا برایکم** (شما مردانی هستید خجسته رای و حلیم و بردبار، کارتان مبارک و گفتارتان حق است، و ما اکنون برای رفتن به سوی دشمن خود و دشمن شما تصمیم گرفته‌ایم، پس نظرتان را در این باره بیان دارید. در اینجا مردان بزرگی همچون عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و مالک اشتر و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و دیگران برخاسته و در تایید گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان گرم و پرشوری ایراد کردند که آن بزرگوار را به وجد آورد، و البته برخی هم بودند که حرفهای دلسردکننده و یاس آوری بر زبان جاری کردند، و از آن جمله از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیه السلام نیز سخنرانی جالبی نقل کرد **الحمد لله لا اله غیره،** ستایش خدای را که معبودی جز او نیست، ... برآستی که از آن چه خداوند بر شما از حق خود بزرگ کرده و از نعمتهای خود فرو ریخته، نعمتهای بسیاری است که به شماره در نیاید و شکرش نتوان به جای آورد ... هیچ مردمی بر چیزی مجتمع و متحد نشدند جز آنکه کارشان محکم شود و گره ایشان مستحکم گردد، پس آماده شوید برای جنگیدن با دشمنان یعنی معاویه و لشکریانش که وقت آن رسیده، و دست از یاری یکدیگر برندارید که این کار دلها را پریشان کند، و برآستی که بسوی نیزه‌ها رفتن شجاعت و پایداری است و نیرومند نشوند مردمی جز آنکه خدا بیماری را از آنها بردارد، و آثار مصیبت‌بار خواری را از ایشان کفایت کند، و به نشانه‌های شریعت راهنماییشان کند. و به دنبال آن، سخنرانی گرم و پر شور دیگری نیز از سبط اصغر رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی امام حسن علیه السلام نقل شده است.

در میدان جنگ جمل با همه تلاش و کوششی که علی علیه السلام انجام داد تا شاید پیمان شکنان بصره دست از ماجراجویی برداشته و به راه حق بازگردند، توفیقی در این راه حاصل نشد و شیطان بر آنها چیره شد و آنها را از یاد حق بیرون برد، و بالاخره پس از اینکه جمعی از مردم بی‌گناه بصره را کشتند، امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ ایشان آمد و پس از گفتگوها و اتمام حجت، جنگ آغاز شد و علی علیه السلام که متوجه شد تا آن شتر سرپاست، این نادانان و فریب‌خوردگان از مقاومت‌خویش دست برنمی‌دارند و آشوب و فتنه خاموش نمی‌شود. پسرش محمد حنفیه را طلبید و نیزه خود را به او داده، فرمود: شتر عایشه را هدف این نیزه قرار ده و آن را از پای درآور. محمد با نیزه حمله کرد، ولی تعدادی اطراف شتر عایشه بودند و بسختی از آن حمایت می‌کردند مانع پیشرفت او شده و او را از رسیدن به شتر بازداشتند، و بازگشت.

در این وقت حسن بن علی علیه السلام پیش رفت و نیزه را از او گرفته و به سوی شتر حمله کرد و خود را بدان رسانده و نیزه‌اش را به او زده، بازگشت در حالی که خون آن شتر بر نیزه بود. محمد حنیفه که این منظره را دید، خجالت کشید. امیرالمؤمنین علیه السلام بدو فرمود: **لا تائف فانه ابن النبی و انت ابن علی** ناراحت مشو که او فرزند پیغمبر است و تو فرزند علی هستی! باری با پایداری و شجاعت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سبط اکبر آن حضرت جنگ جمل به نفع لشکر حق به پایان رسید.

در میدان جنگ صفین جنگ شروع شد و صفها آراسته گردید، و در اینجا باز هم نقش مهم و مؤثر فرزند رشید و بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان حسن بن علی علیه السلام را در راه دفاع از حریم اسلام و قرآن مشاهده می‌کنیم، که طبق نقل ابن شهر آشوب در مناقب، امیرمؤمنان علیه السلام هنگام تنظیم سپاه و صف آرایی لشکر، میمنه لشکر خود را به حسن بن علی و برادرش حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل سپرد و در معرکه جنگ هم مورخین می‌نویسند:

روزی **معاویه** خواست تا حسن بن علی علیه السلام را بیازماید، و روی طبع فریبکارانه‌اش به خیال خود او را فریب دهد، و به عبید الله بن عمر گفت: به نزد حسن برو و او را به خلافت امیدوار کن و وعده‌های دیگری به او بده، شاید بتوانی او را از پدرش جدا کنی و پیش ما آری. عبید الله به میدان آمده و حضرت مجتبی را طلبیده گفت: **لی الیک حاجة؟** مرا با تو حاجتی است؟ و چون آن بزرگوار پیش آمده و پیشنهاد او را شنید، با تندی پاسخ او را داده و در پایان بدو فرمود **لکانی انظر الیک مقتولا فی یومک او غدک، اما ان الشیطان قد زین لک... لوجهک قتیلا... گویا تو را می‌نگرم که امروز یا فردا کشته خواهی شد، براستی که شیطان این حال را برای تو آرایش کرده و فریب داده تا خود را معطر ساخته و جایگاهت را زنان اهل شام ببینند، و بزودی خدایت بر زمین افکند و کشته‌ات را به صورت به روی خاک اندازد.**

عبیدالله که این سخنان را از آن سبط رسول گرامی شنید سرافکنده و نا امید به سوی معاویه بازگشت، و معاویه برای دلداری او گفت: **انه ابن ابیه!** آری او پسر پدرش (علی) است. به خدا سوگند آن روز هنوز به پایان نرسیده بود که عبیدالله از لشکر شام بیرون آمد و به دست مردی از قبیله همدان به قتل رسید، و آن مرد همدانی برای آنکه مقتول خود را گم نکند و در فرصت مناسبی بتواند اسلحه و جامه مقتول را برگردد، نیزه اش را در چشم او فرو برد و او را به زمین دوخت و پای آن مقتول را نیز به اسب خود بست.

این داستان را می‌توان از **معجزات آن حضرت** نیز محسوب داشت که چنین خبری از آینده عبیدالله می‌دهد، و سرنوشت ذلت‌بار او را به اطلاع وی می‌رساند، و به آن سرعت، گفتار آن حضرت تحقق می‌یابد.

این پسر را نگه دارید... در یکی از روزهایی که حمله عمومی انجام شد، امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شد که فرزندش حسن نیز خود را آماده کرده تا در آن حمله به همراه لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت جوید. امیرالمؤمنین علیه السلام که چنان دید با نگرانی متوجه اطرافیان خود شده، فرمود: **املکوا عنی هذا الغلام فانفس بهذین یعنی الحسن و الحسین لئلا ینقطع بهما نسل رسول الله** جلوی این پسر را بگیرید... که من از (آمدن) این دو، یعنی حسن و حسین علیهما السلام، دریغ دارم مبادا به خاطر (آمدن) این دو، نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود.

در داستان حکمیت امام علی علیه السلام را ناچار به پذیرش حکمیت کردند، و تحت فشار قرار دادند تا آنچه را به اصرار خود آنها پذیرفته و تعهد به آن را امضا کرده لغو کند، و پیمان به امضا رسیده را بشکنند، و بی مقدمه دوباره جنگ را شروع کند... و بلکه پا را از این هم فراتر نهاده و خود آن رهبر بزرگوار و آن امام مظلوم را در پذیرش حکمیت مقصر دانسته، شعار **لا حکم الا لله** را سر دادند... و بدین ترتیب نزدیک بود که آشوب تازه و فاجعه دیگری را در میان لشکریان آن حضرت پدید آرد، و در این مرحله لازم بود جلوی این فاجعه به نحوی گرفته شود، و شخصیتی که مورد احترام و پذیرش همگان باشد برای آنها سخنرانی کند، و بطلان حکمی را که از طرف ابو موسی صادر شده، با دلیل و برهان برای آنها ثابت کند، و از طرفی مشروعیت پذیرش اصل حکمیت را برای ایشان بیان کند.

و به همین منظور فرزندش حسن علیه السلام را مامور ساخت تا برای آن مردم ماجراجو سخنرانی کند و او چنین گفت: **ایها الناس قد اکثرتم فی هذین الرجلین، و انما بعثنا لیحکما بالکتاب علی الهوی، فحکما بالهوی علی الکتاب و من کان ...** ای مردم برآستی که شما درباره این دو مرد زیاده سخن گفتید، و این دو نفر فقط انتخاب شده بودند که به کتاب خدا حکم کنند نه از روی هوای نفس، ولی آنها به هوای نفس حکم کردند نه به کتاب خدا، و کسی که چنین باشد حکم نیست، بلکه محکوم است و (ابو موسی) که خلافت را برای عبدالله بن عمر قرار داد، سه اشتباه و خطا را مرتکب شده: **اول**، با پدرش عمر مخالفت کرده، زیرا عمر به این کار راضی نشد و حتی او را از اهل شوری نیز قرار نداد. **دوم**، با خود عبد الله در این باره مشورت نکرد.

سوم، مهاجر و انصاری که حکومت را منعقد نموده و حکم آنها را مردم پذیرا هستند، نظری در این باره نداده‌اند. و اما اصل حکمیت (و مشروعیت آن) نیز چنان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله سعد بن معاذ را در داستان بنی قریظه حکم قرار داد، و او نیز بدانچه رضایت خدا بود حُکم کرد، و شکی نیست اگر مخالفت کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله رضایت نمی‌داد و امضا نمی‌فرمود و این سخنرانی جالب با ایجاز و اختصاری که در آن بود جامع همه مسائل بوده، و پاسخ همه ایرادها و سؤالهایی را که می‌توانست مطرح شود می‌داد، و دلیل دیگری بر عظمت مقام علمی و سیاسی فرزند برومند امیرالمؤمنین علیه السلام و سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

فرماندهی گروه ده هزار نفری در پی خیانت آشکار معاویه و هوادارانش پس از ماجرای حکمیت، امیرمؤمنان علیه السلام در اواخر عمرش بر آن شد تا جنگ با معاویه را از سر بگیرد. بدین جهت با بسیج کردن مجدد نیروهای رزمنده، امام حسن علیه السلام را به فرماندهی ده هزار نفر منصوب کرد تا آنها به سوی جبهه صفین روانه شوند مردم گروه گروه به این سپاه پیوستند صد هزار شمشیر جمع شد و آماده حرکت شد. در این هنگام بود که ابن ملجم ملعون بر فرق مقدس امام علی علیه السلام ضربت زد و آن ضربت به شهادت آن حضرت منجر شد و آن سپاه با عظمت مانند گله گوسفندی که چوپان خود را از دست داده باشد از هم گسیخت.

پاسخ به سوالات مذهبی مردم امیرمؤمنان علیه السلام بارها پاسخ بدین پرسشها را به امام حسن علیه السلام ارجاع داده بود. گاهی مردم پس از دریافت پاسخ از امام حسن علیه السلام به نزد امام علی علیه السلام می‌رفتند و از حضرت پاسخ همان سؤال را می‌خواستند که حضرت می‌فرمود: اگر از من هم می‌پرسیدید بیش از این جوابی دریافت نمی‌کردید. روزی حضرت علی علیه السلام در «رحبه» بودند که مردی به حضورش آمد و عرضه داشت: من از رعایای شما هستم. حضرت فرمود: خیر. هرگز از رعایای من نیستی بلکه تو پیک پادشاه روم هستی؛ از معاویه سوالی کرده ای و او درمانده و عاجز شده بدین جهت تو را جهت دریافت پاسخهای آن به نزد ما فرستاده. آنگاه حضرت به او فرمود: از یکی از دو فرزندم بپرس او گفت: از فرزندان حسن علیه السلام می‌پرسم امام حسن علیه السلام رو به او کرد و فرمود: آمده ای که بپرسی: فاصله بین حق و باطل چه مقدار است؟ همچنین آمده ای که بپرسی: چقدر فاصله است بین آسمان و زمین؟ میان مشرق و مغرب چه اندازه فاصله است؟ قوس و قزح چیست؟ کدام چشمه و چاه است که ارواح مشرکان در آنجا جمع هستند؟ ارواح مومنان در کجا جمع می‌شوند؟ خنثی کیست؟ کدام ده چیز است که هر یک سخت‌تر از دیگری است؟

با تعجب عرض کرد: یابن رسول الله! آری. پرسش‌های من همین است که بیان داشتید. سپس امام حسن علیه السلام به یک یک پرسش‌های او پاسخ داد. مرد شامی به امام حسن علیه السلام گفت: گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی و همانا علی بن ابی‌طالب علیه السلام برای خلافت و جانشینی رسول خدا از معاویه سزاوارتر است.

خواندن دعای باران به دستور امیرمؤمنان علیه السلام گروهی نزد علی علیه السلام آمده، از کمبود باران شکایت کردند آن حضرت فرزند برومندش، امام حسن علیه السلام را فراخواند و به وی فرمود: خدای را از بهر استسقاء بخوان. حسن علیه السلام به دنبال فرمان پدر، دست به دعا برداشته **اللهم هیچ لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب** خدایا! ابرها را به حرکت درآور و با بازکردن درب‌های آسمان، آب و باران فراوانی بر ما فرست. حسین علیه السلام نیز به دستور پدر به دعا استسقاء پرداخت: **اللهم معطی الخیرات..** خدایا! ای کسی که خیرات و برکات را به بندگان عطا می‌کنی. هنوز دعا پایان نگرفته بود که باران تندی شروع به باریدن کرد به سلمان گفتند: ای اباعبدالله! این دعا به آن‌ها یاد داده شده بود او در پاسخ گفت: وای بر شما! مگر نشنیده اید حدیث رسول خدا را که می‌فرماید: خداوند مصالح حکمت را بر زبان اهل بیت من جاری ساخته است.

در راه انجام ماموریت در زمان پدر آری همان گونه که امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: و قبلاً نیز خبر داده بود، این دنیا پرستان نتوانستند حکومت عادلانه و شیوه مرضیه آن حضرت را تحمل کنند، و سر به مخالفت برداشته، و نخستین جنگ را به سرکردگی عایشه و طلحه و زبیر، علیه آن بزرگوار ترتیب داده و به راه انداختند. پیمان شکنان، **شهر بصره** را پایگاه اعمال ضد اسلامی و خرابکارانه خود قرار داده، و پس از جنایاتی که در آنجا انجام دادند، آن شهر را به تصرف خود درآورده و از حکومت مرکزی جدا ساختند. امیر المؤمنین علیه السلام برای دفع آنان با جمعی در حدود سه هزار نفر از مدینه به سوی بصره حرکت کرد و چون به ریزه رسید، در آنجا توقف کرد و از آنجا نامه ای به مردم کوفه نوشت و مردم آنجا را به جنگ با پیمان شکنان دعوت فرمود... و سپس از آنجا به **ذی قار** رفت و چون از کوفه خبری نشده بود، از آنجا نامه دیگری به مردم کوفه نوشت و به وسیله فرزند خود حسن بن علی علیه السلام و عمار بن یاسر و زید بن صوحان و قیس بن سعد بن عباده به سوی مردم کوفه فرستاد...

ابن ابی‌الحدید نقل کرده که گوید: حسن بن علی و عمار بن یاسر به نزد ما آمدند تا مردم را برای کوچ دادن به نزد امیر المؤمنین علیه السلام بسیج کنند،

و چون متن نامه امیر المؤمنین علیه السلام را برای مردم قرائت کردند، در این وقت حسن بن علی علیه السلام برای سخنرانی برخاست، و او در آن وقت جوانی نارس بود و به خدا سوگند من که نوجوانی او و آن جایگاه سخت او را دیدم به حال او رقت کرده و دلم سوخت.

بسیج مردم کوفه حسن علیه السلام از طرف امام علی علیه السلام مامور شد تا جهت آگاه ساختن مردم کوفه از توطئه های شوم دشمنان و بسیج مردم برای یاری علی علیه السلام به همراه عمار بن یاسر و قیس به کوفه برود. امام حسن علیه السلام در کوفه چنین گفت: ای مردم! به دعوت امام و امیر خود پاسخ مثبت دهید و به کمک برادران مجاهد خود علیه شورشگران داخلی حرکت کنید... سوگند به خدا، خردمندان او را یاری نمایند درس عبرتی برای آیندگان نزدیک و دور خواهد شد عاقبت نیکی خواهید داشت پس به دعوت ما پاسخ دهید و ما را بر آن چه ما و شما بدان مبتلا و دچار گشته ایم یاری نمائید.

همانا امیرمومنان علیه السلام فرمود: من به سوی ناکثین حرکت کردم تا آنان را به جای خود نشانم در این حال از دو صورت خارج نیست؛ من یا ظالم و ستمگرم و یا مظلوم و و ستمدیده . مردم، از خدا می خواهم مردی را برساند که جویای حقیقت باشد و حق خدا را در نظر بگیرد، چنانچه من مظلوم و ستمدیده هستم یاری ام کند و اگر ستم می کنم، ممانعت و جلوگیری نمایید. سوگند به خدا! طلحه و زبیر از اولین کسانی بودند که با من بیعت کردند و از اولین افرادی بودند که پیمان شکستند و خدعه نمودند. آیا از بیت المال چیزی را به خود اختصاص داده ام و یا حکمی را دگرگون کرده ام؟! پس حرکت کنید به سوی آنان و امر به معروف و نهی از منکر نمایید.

کارشکنی های ابوموسی اشعری عقیم ماند و امام حسن علیه السلام توانست حدود دوازده هزار نفر از جنگجویان کوفه را جهت پیوستن به سپاه علی علیه السلام به سوی بصره گسیل دارد. پس از پایان گرفتن جریان حکمیت توسط ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص، و خیانت آشکار آنها به اسلام و مسلمانان، بسیاری از مردم لب به اعتراض گشودند که چرا امام علی علیه السلام بعضی از بستگان خود را مامور مذاکره و تکلم نکرد؟ با این که مردم کوفه بر خلاف نظر امام علی علیه السلام، ابوموسی اشعری را جهت مذاکره و حکمیت پیشنهاد کرده و بر این امر اصرار ورزیده بودند. حضرت علی علیه السلام برای پایان دادن به اختلافات، به امام حسن علیه السلام دستور داد تا ...

درباره ابوموسی و عمرو بن عاص و اشتباهاتشان سخن گوید.

اندلیسی می‌نویسد: روزی علی علیه السلام در مسجد کوفه بالای منبر سخن می‌گفت. متوجه فرزندش حسن علیه السلام شد و به او فرمود: برخیز و درباره این دو نفر سخن بگو. امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای خدا، فرمود: ای مردم! شما در مورد این دو نفر (ابوموسی و عمرو بن عاص) مذاکره کردید (و به توافق رسیدید) و ما آنها را به مجلس مذاکره فرستادیم. بر این اساس که مطابق قرآن، نه مطابق هوس‌های نفسانی داوری کنند ولی آنها مطابق هوس‌های نفسانی، نه مطابق قرآن داوری کردند و وقتی که مذاکره این گونه باشد، حاکم نخواهد بود بلکه محکوم است. ابوموسی در آنجا که حکمیت را برای عبدالله بن عمر قرار داد، به خطا رفت.

عده داری امامت جمعه مسعودی می‌نویسد: آنگاه که عذری مانند بیماری برای امیرمومنان علیه السلام پیش می‌آمد و نمی‌توانست برای اقامه نماز جمعه در مسجد کوفه حضور یابد، فرزند برومندش را به این امر مهم می‌گمارد. امام حسن علیه السلام در یکی از خطبه‌های نماز جمعه در مسجد کوفه، چنین فرمود: همانا خداوند سبحان مبعوث نمود پیامبری را مگر این که بعد از او، خلیفه و جانشینی را تعیین کرد و یا گروه و یا خاندانی را. پس قسم به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، هیچکس در حق ما اهل بیت کوتاهی نخواهد کرد، مگر این که خداوند سبحان اعمال او را ناقص خواهد گذاشت و هیچ دولتی بر ضد ما حاکمیت پیدا نخواهد کرد، مگر آن که عاقبت از آن ما خواهد شد و متجاوزان به حق ما پس از چند صباحی، سزای عمل خود را خواهند دید و به مکافات آن خواهند رسید.

سرپرستی موقوفات و صدقات از دیگر مسوولیت‌های امام حسن علیه السلام، تولیت موقوفات امام علی علیه السلام بود. امام در اواخر عمر خویش طی حکمی همه موقوفات خویش را به امام حسن علیه السلام واگذار کرد. این موقوفات دو بخش بود: برخی موقوفات خود امام علی علیه السلام بودند از قبیل چاه، چشمه، نخل و دیگر چیزهایی که امیرمومنان آنها را احداث و وقف گردانیده بود؛ برخی همان موقوفات پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام بود که تولیتش به عهده حضرت علی علیه السلام بود. امام در فرمانی به امام حسن علیه السلام به وی چنین می‌فرماید: این است آنچه را که بنده خدا، علی بن ابی‌طالب، پیشوای مؤمنین درباره دارایی خود به آن فرمان داده برای به دست آوردن رضا و خشنودی خدا که به سبب آن مرا به بهشت داخل نماید و بر اثر آن، آسودگی آخرت را به من عطا فرماید... و پس از من، حسن بن علی سفارش مرا انجام می‌دهد.

وصی من است از مال و داراییم بطور شایسته صرف می کند و به مستحقین و سزاواران می بخشد و اگر برای حسن علیه السلام پیشامدی نمود حسین علیه السلام زنده است. وصی من بعد از حسن علیه السلام، اوست و سفارشم را مانند او انجام می دهد... و شرط می کند با آن که تصدی این مال را به او داده، این که این مال را به همان طوری که هست، باقی بگذارد و میوه آن را در آنچه به آن مامور گشته و رهنمود شده است، صرف نماید و شرط می کند که نهالی از زاده های درخت خرما ی این ده ها را نفروشد...

امام حسن دارای مهمان سرائی بوده که غریبان را مسکن می داد. یک بار هم نیمی از مال و بار دیگر تمام مال خویش را به مستمند بخشیده بود (کریم اهل بیت) این داستان همچنان که منش صابرانه آن حضرت علیه السلام را نشان می دهد،

در کنار بدن زخم خورده پدر امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد کوفه آمد و بالاخره آن مصیبت عظمی به دست شقی ترین مردم انجام شد و مردم کوفه با اطلاع از آن فاجعه، خود را به مسجد رساندند، و فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام نیز به مسجد آمدند. پیشاپیش آنها حسن بن علی علیه السلام خود را به محراب رسانید و پدر را در کنار محراب مشاهده کرد که صورت و محاسن آن حضرت به خون سرش خضاب گشته و جمعی اطراف آن حضرت را گرفته و در صدد هستند تا به هر ترتیب هست او را برای اقامه نماز بر پا دارند و با وسیله ای جلوی خونریزی را بگیرند.

حسن علیه السلام جلو رفت و چون نظر آن حضرت به فرزندش افتاد به وی دستور داد با مردم نماز بخواند، و خود امام نیز نشسته نماز خواند، و چون از نماز فراغت یافت پیش رفته و سر پدر را که خون از آن می ریخت به دامن گرفت و عرض کرد: چه کسی این ضحیت را به شما زد؟ عبد الرحمن بن ملجم! از چه سمتی فرار کرد؟

امام علیه السلام فرمود: کسی به دنبال او نرود، هم اکنون از این در او را می آورند و به باب کنده اشاره فرمود. طولی نکشید که آن مرد پلید و ملعون را از همان جا که حضرت اشاره فرموده بود، وارد کردند و در برابر حسن بن علی علیه السلام نگه داشتند.

فرزند داغدار رو به آن جانور شقاوتمند کرده، فرمود: ای ملعون! امیر المؤمنین علیه السلام و امام مسلمانان را کشتی؟ آیا این پاداش آن همه لطف و محبتی بود که به تو کرد و تو را پناه داد؟

در این وقت امام علیه السلام با آوایی کوتاه و آهسته به آن بخت برگشته پست فرمود: کار سخت و جنایت بزرگی کردی، آیا من تو را مورد ترحم خود قرار نداده و تو را در بخشش و عطا مقدم بر دیگران نداشتم! آیا این بود پاداش من؟

سپس متوجه فرزندش حسن شده و بدو فرمود: **یا بنی ارفق باسیرک و ارحمه و اشفق علیه** با اسیر خود مدارا کن و او را مورد ترحم و شفقت خویش قرار ده حسن علیه السلام عرض کرد: پدر جان این لعین تو را کشته و ما را به این فاجعه بزرگ مبتلا کرده و تو دستور ترحم و مدارا کردن با او را می دهی؟

فرمود: **یا بنی نحن اهل بیت الرحمة و المغفرة اطعمه مما تاکل،....** پسرکم، ما خاندان رحمت و آمرزش هستیم، بخوران به او از آن چه خود می خوری و بنوشان به او از آنچه خود می نوشی، پس اگر من مردم از وی به همین مقدار قصاص کن که او را بکشی، و مثله اش نکنی، که من شنیدم از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: پرهیزید از مثله کردن، اگر چه سگ گزنده باشد، و اگر من زنده ماندم که خود دانم با او چه کنم.

و من شایسته ترم که بگذرم، و ما خاندانی هستیم که نسبت به گناهکار و نافرمان خود جز گذشت و کرم کاری نخواهیم کرد.

و در مورد کفن و دفن آن امام معصوم امام حسن علیه السلام با کمک برادرش حسین علیه السلام طبق وصیت پدر عمل کرده و پس از غسل و کفن جنازه آن بزرگوار را در تاریکی شب مخفیانه در نجف اشرف دفن کردند،

هنگامیکه حادثه دهشتناک ضربت خوردن علی علیه السلام در مسجد کوفه پیش آمد و مولی بیمار شد به حسن دستور داد که در نماز بر مردم امامت کند، و در آخرین لحظات زندگی، او را به این سخنان وصی خود قرار داد: پسر من! پس از من، تو صاحب مقام و صاحب خون منی.

و حسین و محمد و دیگر فرزندان او و رؤسای شیعه و بزرگان خاندانش را بر این وصیت گواه ساخت و کتاب و سلاح خود را به او تحویل داد و سپس فرمود: پسر من! رسول خدا دستور داده که تو را وصی خود سازم و کتاب و سلاحم را تحویل دهم.

همچنانکه آن حضرت علیه السلام مرا وصی خود ساخته و کتاب و سلاحش را به من داده و مرا مأمور کرده که به تو دستور دهم در آخرین لحظات زندگیت، آنها را به برادرت حسین علیه السلام بدهی.

بخش ۳ : سخنرانی امام حسن (علیه السلام) بعد از شهادت پدر

پس از حمد و ثنای الهی و درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شب گذشته مردی از میان شما رفت که پیشینیان در کردار نیک، از او پیشی نگرفتند و آیندگان در رفتار، به او نخواهند رسید او همواره همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دشمنان جنگید و با نثار جانش از حریم پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع نمود. رسول خدا هنگام روانه کردن او به سوی جبهه ها، پرچمش را به او می داد جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپ او آن حضرت را در میان می گرفتند و از جبهه بر نمی گشت تا خداوند، فتح و پیروزی را به دست او ایجاد کند.

در همان شبی که عیسی بن مریم علیه السلام به سوی آسمان عروج کرد و حضرت یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام وفات یافت، از دنیا رفت و از مال دنیا جز هفتصد درهم باقی نگذارد، این هفتصد درهم از جیره ای بود که از حق بیت المال خود زیاد آمده و می خواست با آن خادمی برای خانواده اش خریداری کند. در این هنگام بغض گوی امام حسن علیه السلام را گرفت و گریه کرد و همه حاضران با او گریه کردند سپس فرمود: من پسر بشیر (مژده دهنده، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.) من پسر نذیر (هشدار دهنده یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم من پسر کسی هستم که به اذن خدا مردم را به سوی خدا دعوت می کرد من پسر چراغ تابناک هدایت هستم من از خاندانی هستم که خداوند، پلیدی و ناپاکی را از آنان دور ساخت و آنان را به طور کامل پاکیزه نمود من از خاندانی هستم که خداوند دوستی به آنان را در قرآنش واجب کرده **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا** منظور از حسنه، دوستی ما خاندان است و سپس سخنرانی را به پایان رساند.

راهکارهای حکومتی امام مجتبی

الف) تثبیت نظام مدیریتی امام علیه السلام پس از اولین سخنرانی خود، بعد از شهادت امیرمؤمنان، به اداره مملکت پرداخته و کارگزاران سابق را در یمن، حجاز، آذربایجان، خراسان، کرمان و فارس در کار خویش ابقا نمود و عبدالله بن عباس را به بصره فرستاد.

ب) جلوگیری از نفوذ دشمن پس از آنکه معاویه از بیعت مردم با امام علیه السلام آگاه شد، توطئه های مختلفی را با هدف ایجاد نابسامانی و از هم گسیختن امور، تدارک دید که فرستادن جاسوس به سوی کوفه و بصره، از آن جمله است. البته به دستور حضرت، جاسوس معاویه در کوفه گردن زده شد

و امام نامه ای به بصره برای ابن عباس نگاشت و از وی خواست جاسوس معاویه را دستگیر و او را نیز اعدام کند.

ج) اتمام حجّت با معاویه امام مجتبی علیه السلام برای اتمام حجّت به معاویه نامه می نویسد و او را از مخالفت با حکومت مرکزی بر حذر می دارد. در بخشی از این نامه چنین آمده است: همانا علی علیه السلام چون از جهان چشم فرو بست، روزی که به شهادت رسید و روزی که خداوند بر او با انتخاب اسلام منت نهاد و روزی که در قیامت بر انگیزته شود پس از او مسلمانان مرا به خلافت و امامت برگزیدند. از خداوند خواستارم که عطایای دنیوی او، چیزی از آنچه مایه کرامت ما، در آخرت است، کم نکند. بر تو اتمام حجّت کنم و نزد خداوند معذور باشم؛ اگر بپذیری، بهره ای بزرگ می یابی و کاری به صلاح مسلمانان می نمای. پس باطل را رها کن و در آنچه دیگران از بیعت من وارد شدند، تو نیز داخل شو؛ زیرا خود نیک می دانی که من، نزد خدا و نزد آنان که به سوی حق باز می گردند و پیمان ها و احکام او را حفظ می کنند، از تو شایسته تر به خلافت هستم.

ویژگی جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام راه رستگاری را در پیروی از سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن می داند و ادامه پیروی و حضور پیامبر را در خلفای به حقی می شمارد که نفس و جان آن حضرت می باشند. به این معنا که خداوند فرمان داده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت و پیروی شود. حضور پیامبر پس از رحلت و وجوب اطاعت و پیروی از آن حضرت با پیروی از کسانی تحقق می یابد که جان و نفس آن حضرت صلی الله علیه و آله به حکم آیه مباهله یعنی آیه ۱۶ سوره آل عمران هستند. بنابراین، اطاعت از خلیفه رسول الله به معنای اطاعت از خود پیامبر است. اما این خلیفه رسول الله که در حقیقت ادامه حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله می باشد، چه کسی یا کسانی هستند؟ آن حضرت علیه السلام در پاسخ به این پرسش می فرماید:

و انما الخلیفه من سار بسیره رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل بطاعه الله و لعمری انا لاعلام الهدی و منارالتقی؛ خلافت فقط از آن کسی است که به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله برود و به طاعت خدا عمل کند و به جان خودم سوگند که ما اهل بیت، نشانه های هدایت و جلوه های پرفروغ پرهیزگاری هستیم. (تحف العقول ص ۳۲۳)

بنابراین، نمی توان هر مدعی خلافت را پذیرفت و او را به عنوان جانشین و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرد

و حضور هر کسی غیر از جان و نفس آن حضرت نمی تواند به معنای حضور پیامبر و وجوب اطاعت و پیروی از آن حضرت صلی الله علیه و آله باشد. این جاست که شناخت حق از باطل سخت و دشوار می شود و راه فریب و نیرنگ هموار می شود و مدعیان خلافت چون امویان خلافت و امامت را تا حد سلطنت و ملک تنزل می دهند و مدعی می شوند که بنی هاشم با ملک دوره ای بازی کردند و اینک زمان بازیگری آنان است. (اسراء ۲۶ و نیز ابن کثیر، تاریخ، ج ۸، ص ۴۲۰)

از یزید نقل می کند که گفت: **لعب هاشم بالملک فلا، خبر جاء و لا وحی نزل.** اینان از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله لعن شده اند.

روزی رسول خدا ابوسفیان را دید که بر الاغی نشسته و معاویه پشت الاغ و یزید جلوی الاغ در حرکت بودند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا لعنت کند قائد و راکب و سائق را! (تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۷۳۵)

روزی رسول خدا معاویه را سه بار طلبید و معاویه استجابت نکرد و در سه بار به فرستاده رسول خدا گفت: به پیامبر بگو من فعلا مشغول غذا خوردن هستم، پیامبر معاویه را نفرین فرمود **لا اشبع الله بطنه**؛ خداوند شکم معاویه را هیچگاه سیر نکند (صحیح مسلم در باب من لعنه النبی ص)

و دعای پیامبر هم مستجاب شد و معاویه در طول عمر خویش هیچ گاه سیر نشد. این روایت در «مسند ابی داود» و هم چنین در «کنز العمال ج ۶ ص ۷۸» و در «میزان الاعتدال ج ۲ ص ۷۱» از رسول خدا: اگر معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید.

هنگام امامت حسن علیه السلام سه گروه در عراق به سر می بردند:

۱. عثمانیان با طرفداران بنی امیه
۲. شیعیان یا پیروان علی علیه السلام و دوستداران خاندان پیغمبر
۳. خوارج عثمانیان، طرفداران حکومت خاندان اموی بودند و اگر بعضی به ظاهر این دلبستگی را آشکار نمی کردند، اما به زمامداری خانواده ی پیغمبر نیز گردن نمی نهادند.

دسته ای که خلافت پیغمبر را حق مسلم علی علیه السلام می دانست شیعه علی می نامیدند. و چون علی علیه السلام به ناچار و برای مصلحت عمومی مسلمانان با سه خلیفه پس از پیغمبر همکاری کرد، شیعیان او نیز از او پیروی کردند و خاموش نشستند.

بیعت با امام حسن علیه السلام دسیسه‌ی پر نیرنگ ترور امام علی علیه السلام در ۱۹ ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری به انجام رسید، عبدالله بن عباس به مسجد رفت و به مردم کوفه که در آنجا مجتمع بودند روی کرد و با صدای رسای خود گفت: همه می دانید که امیرالمومنین به جوار خدای خود رفت، من به شما اطلاع می دهم که پس از خود پسرش امام حسن علیه السلام را به جانشینی خود برگزیده است، حال اگر مایل باشید نزد شما آید و اگر اکراه داشته باشید دیگر خود دانید

نخستین کسی که با امام حسن علیه السلام بیعت کرد قیس بن ملعده بن عباد بود که گفت: دست خود را پیش بیاور تا با کتاب خدا و سنت پیغمبر و کشتار بدعت آوران تو بیعت کنم. مردم برخاستند و بیعت کردند، به جز خوارج که گفتند به شرط جنگ با معاویه با تو بیعت می کنیم. امام حسن علیه السلام نپذیرفت و گفت با من بیعت کنید به شرط آن که با هرکس آشتی کنم شما هم آشتی کنید و با هرکس در جنگ باشم شما نیز در جنگ باشید. آنها نپذیرفتند و نزد امام حسین علیه السلام رفتند که با او بیعت کنند. ولی او نپذیرفت و گفت: محال است تا برادرم امام حسن علیه السلام در قید حیات است بگذارم کسی با من بیعت کند. اینها چون از طرف امام حسین علیه السلام مأیوس شدند ناچار با امام حسن علیه السلام بیعت کردند.

امام حسن علیه السلام به امامت میرسند در کوفه به صحبت پرداخته و از پدر میگویند و خود میگیرند و مردم شیون می کنند ابن عباس مردم را گروه گروه به بیعت با امام دعوت میکند مردم از اینکه با امامی خوشرو محبوب، زاهد و بخشنده بیعت میکنند خوشحالند و **السلام علیک یا معز المومنین** سر می دهند.

امام حسن علیه السلام از نخستین روز خلافت با دشواریهایی رو به رو بود او باید نخست کوفه را آرام کند. سپس، جز برای ایالت شام، که معاویه بر آن حکومت می کرد، برای ایالت‌های مصر و حجاز و منطقه‌ی شرقی (خراسان، آذربایجان، و دیگر نقاط ایران) حاکمانی بگزیند. از همه مهمتر باید کار **شام** را یکسر کند و معاویه را بردارد و یا دست او را از عراق کوتاه کند. کار شام در زمان حضرت علی علیه السلام دشوار شده بود تا چه رسد به این روزها که معاویه خود را حاکم رسمی سازمان می دانست.

مشکلی نبود که آسان حل شود. امام حسن علیه السلام با چه نیرویی می توانست با معاویه بجنگد؟ او دید پدرش در واپسین روزهای زندگانی هر چه بیشتر مردم عراق را برای رویارویی با معاویه می خواند کمتر به ندای وی پاسخ می دادند. از شام که بگذریم آن مأموریت‌های بزرگ را در آن ایالت‌های پهناور و دور دست چه کسانی عهده دار شدند؟

برای تصدی این شغلها مسلمانان با ایمان، کاردان، دلیر و از این سه مهمتر بی طمع لازم است. بیشتر مردمی که گرد او را گرفته بودند از ایمان درست بهره نداشتند. بخشش های بی حساب معاویه به اطرافیان دیده های آنها را خیره کرده بود. اینان همان مردم بودند که پدرش، علی علیه السلام را آنچنان خون دل دادند. در این مدت کوتاه دسته بندی ها مشخص تر شده بود. از بصره و عثمانیان هم نباید انتظار داشته باشد، زیرا آنان معاویه را رها نخواهند کرد.

خوارج نیز روی موافق بدو نشان نخواهند داد، چه اگر سال پیش سخنی ساده می گفتند و به گمان خود زدودن منکری را می خواستند، اکنون خواهان حکومت و خلافت بودند. تنها پشتیبان وی کسانی هستند که ظاهرا دعوی شیعه گری دارند.

پس از شهادت امام علی علیه السلام معاویه مردی از حمیر را به کوفه فرستاد و فردی از تیره قین را به بصره، تا اخبار و حوادث را به او گزارش دهند و با تحریکات و توطئه، امور را مختل سازند. امام حسن علیه السلام، اطلاع یافت. دستور داد فرد حمیری را، که در خانه یکی از قصابان کوفه اقامت گزیده بود، بیرون آورند و کشتند. همچنین به بصره نوشت: مرد بنی قینی، در میان مردم بنی سلیم است، او را بیرون آورند و بکشید. شرایط حادّ و حساس پس از شهادت امام علی علیه السلام، چنان بود که امام حسن علیه السلام مصلحت را، در اعدام فوری جاسوسان دید. سپس امام حسن علیه السلام برای معاویه نامه نوشت: بعد از حمد و ثنای الهی، تو جاسوسانی را گسیل می داری، گوی جنگ را دوست می داری و من آن را نزدیک می بینم، در انتظار آن باش **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**

اولین کار امام در دوره خلافت، آن بود که بر مقرری جنگاوران افزود. بی تردید، این تصمیم گیری متکی بر درک حضرتش از مصالح و موقعیت بود. در شرایطی که امام، جنگ با معاویه را در پیشاپیش خویش، افزایش حقوق جنگاوران تمهیدی برای استواری اساس حکومت بود. کاری که بر خلاف دیدگاه کژ اندیشان، امام حسن بجدّ و تلاش، در راه آن اقدام کرد، قتل امام علی علیه السلام توسط ابن ملجم، در میان شیعیان و هواداران امام در کوفه، تأثیر گدازنده ای را پدید آورد. احساساتی که می توانست شعله جنگ داخلی دیگری را در کوفه، بیفزود آنان که سابقا تمایلات خارجی داشتند و یا با خوارج روابط خویشاوندی داشتند، امکان آن بود که آنان هدف نخستین عواطف و احساسات هواداران امام علی علیه السلام بشوند. اعدام عادی ابن ملجم نیز نمی توانست موج را خاموش کند. از سوی امام حسن علیه السلام، بنا بر توصیه پدر، موظف بود بیش از قصاص، برخوردی با قاتل نداشته باشد.

بخش ۴ : آغاز بیعت شکنی مردم با امام حسن علیه السلام

زمانی نگذشت که مردم چون امام حسن علیه السلام را مانند پدرش در اجرای عدالت و احکام و حدود اسلامی قاطع دیدند، عده زیادی از افراد با نفوذ به توطئه های پنهانی دست زدند و حتی در نهران به معاویه نامه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک نمودند، و ضمانت کردند که هرگاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی نزدیک شود، حسن را دست بسته تسلیم او می کنند یا ناگهان او را بکشند.

خوارج نیز به خاطر وحدت نظری که در دشمنی با حکومت هاشمی داشتند در این توطئه ها با آنها همکاری کردند. در برابر این عده منافق شیعیان علی و جمعی از مهاجر و انصار بودند که به کوفه آمده و در آنجا سکونت اختیار کرده بودند. این بزرگمردان مراتب اخلاص و صمیمیت خود را در همه مراحل ثابت کردند. امام حسن علیه السلام وقتی طغیان و عصیان معاویه را در برابر خود دید، با نامه های او را به اطاعت و عدم توطئه و خونریزی فرا خواند ولی معاویه در جواب امام تنها به این امر استدلال می کرد که: من در حکومت از تو با سابقه تر و در این امر آزموده تر و به سال از تو بزرگترم همین و دیگر هیچ! گاه معاویه در نامه های خود با اقرار به شایستگی امام حسن می نوشت: پس از من خلافت از آن توست زیرا تو از هر کس بدان سزاوار تری و در آخرین جوابی که به فرستادگان امام حسن داد این بود که برگردند، میان ما و شما بجز شمشیر نیست. و بدین ترتیب دشمنی و سرکشی از طرف معاویه شروع شد و او بود که با امام زمانش گردنکشی آغاز کرد.

یاران امام کم میشوند یک هفته از بیعت می گذرد که بسیاری از زخم خوردگان جمل و صفین و نهران برای انتقام از فرزند علی و با تحریک و کمک معاویه توطئه می کنند. و همه جا سایه به سایه وی حرکت و امام به اجبار شمشیر زیر لباس پنهان ساخته و منافقان منتظر فرصت برای کشتن او هستند جایزه صد هزار درهمی برای قتل او تعیین کرده بودند. امام حسن علیه السلام به هنگام نماز هم مجبور به پوشیدن زره زیر لباس میشود عده ای هم گیج و مبهوت به اوضاع می نگرند و شک و تردید دارند و حق را گم کرده اند .

عده ای هم کارشان مزدوری است (هر جا بچربد) امام مانده و این اوضاع؛ چه کند امام حسن علیه السلام از همان ابتدا و حتی پیش از بیعت مردم با آن حضرت متوجه این نکته شده بودند که مردم نسبت به ادامه جنگ با معاویه، سستی نشان می دهند و تمایلی به جنگ ندارند. زیرا معاویه برخلاف امامان، از بذل و بخشش بی حساب بیت المال ابایی نداشت و بیت المال مسلمین را جهت جذب مردم به سوی خویش به کار می گرفت بنابراین خیلی از کسانی که با امام بیعت کرده بودند

نیز دوست داشتند کسی مثل معاویه برایشان حکومت کند و از تنعم و تجمل و... برخوردار شوند. در این میان آن هایی که اهل تقوا بودند و به سرنوشت اسلام می اندیشیدند و از تمایلات فردی و گروهی پرهیز می کردند کم بودند و این عده اندک نمی توانستند در میان انبوهی از انسان های دنیا طلب جلوه ای داشته باشند و یا کاری صورت دهند.

معاویه نیز از این وضعیتی که امام داشت آگاه شده بود و می دانست که حول و حوش امام جز انبوهی سست رای وجود ندارد. همین امر معاویه را هر روز گستاخ تر می کرد بطوری که پیوسته در شهرهای تحت حکومت امام حسن علیه السلام اخلاص می کرد. معاویه بسیاری از افراد زبده لشکر امام را با پول و وعده فریفت و همراه خود کرد که این امر نابسامان، اوضاع را تشدید نمود. معاویه هم خود را در این دوران تثبیت کرده و مردم مسلمان گوش به فرمانش، دستور داده بعد از هر سخنرانی، امام علی و خاندانش را لعن و نفرین نمایند و این کار را به صورت یک سنت درآورده بود

مهمترین چالشی که امام حسن علیه السلام در طول دوره امامت با آن رو به رو شد، مساله نفوذ اموی ها در حاکمیت دینی، نفوذی که از زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع و در خلافت عثمان به اوج خود رسید. ۱۸ روز از امامت امام حسن علیه السلام گذشته معاویه از شام به طرف کوفه حرکت و در بالای رود فرات خیمه میزند. شمر و عمر سعد و اشعث را که بین مردم نفوذ دارند به میان سپاه اسلام، جاسوسی میکنند اگر امام اعتراض نماید هیاهو و غوغا میکنند. معاویه با فریب و نیرنگ و نامه های مختلف بین سپاه امام حسن علیه السلام پخش و به وعده و پاداش و .. مشغول است. لشگر چهل هزار نفری امام علیه السلام به کمتر از چهار هزار نفر میرسد و یاران امام، در پی شیطنت ها، دو نفر از جاسوسان معاویه را اعدام میکنند.

گاهی هم سپاه معاویه شبیخون میزند و خوارج هم درون سپاه اسلام فتنه میکنند یاران دیروز امام به خیمه امام حمله و غارت می برند، فرش زیر پای امام را میکشند و رداء را از تنش بیرون می آورند. فردی با خنجر به ران امام زخم وارد و امام او را بر زمین میکوبد و به قتل میرساند امام زخم در تن و اندوه در دل تنها مانده و یاران خود را می آزماید و مخلص نمی بیند، دوستان قدر او را نمی دانند و متفرق میشدند ولی دشمن مکار به عظمت او واقف بود و علیه او بسیج شده بودند. به یاد پیامبر می افتد که بارها گفته بود این فرزندانم میان دو گروه مسلمان صلح برقرار میکند و اسلام را از نابودی نجات میدهد.

بخش ۵ : شایعه بین یاران امام و پیشنهاد صلح از طرف معاویه

ابتداء صلح را هم خود معاویه در سپاه اسلام شایع میکند و مزدورانش را مامور کرده تا با این شایعه بتواند به اهدافش برسد. ضمن ارسال نامه‌ای سفید که مهر کرده بود، از امام حسن علیه السلام درخواست نمود تمام شرایط خود را بنویسد که همه مورد قبول او هست و به نوشته محمد بن ابی بکر انصاری، در کتاب جوهره (تالیف به سال ۶۴۵)، معاویه همه شروط امام علیه السلام را پذیرفت و نزدیک بود از شادی پر درآورد و پرواز کند. معاویه همه شروط را با خط خود نوشت و پای آن را مهر کرد و پیمانهای مؤکد و وعده‌های محکمی داد که همه آن را معمول دارد. سپس همه رؤسای شام را بر آن گواه گرفت و آنها نیز پای عهدنامه را مهر کردند.

جمع بندی نوشته‌های منابع تاریخی در مورد مقررات صلح چنین است:

۱. واگذاری خلافت به معاویه به شرطی که به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش خلفای شایسته عمل کند.
۲. معاویه حق ندارد برای خود جانشین برگزیند و پس از او خلافت به امام حسن و بعد از او به امام حسین علیهما السلام باید برسد.
۳. همه مردم در هر رنگ و نژادی که هستند از امنیت کامل برخوردار باشند.
۴. معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین بنامد.
۵. در حضور معاویه، اقامه شهادت نشود.
۶. معاویه به امیرمؤمنان علی علیه السلام دشنام ندهد.
۷. حق هر ذی‌حقی را به او برساند.
۸. شیعیان علی علیه السلام در هر کجا هستند در امان باشند و معاویه متعرض آنها نگردد.
۹. بین فرزندان مقتولینی که در جنگهای جمل و صفین جزء سپاهیان علی بوده‌اند، یک میلیون درهم تقسیم کند.
۱۰. موجودی بیت‌المال کوفه (یا عراق) را به حسن بن علی بپردازد و هر سال صد هزار درهم (و به قولی یک میلیون درهم) به او بدهد.
۱۱. هرگز به حسن و برادرش حسین و هیچ یک از خاندان پیامبر در آشکار و نهان ستمی نرساند و در امنیت هیچ یک از آنان در هیچ منطقه‌ای اخلال نکند.

معاویه بعد از به دست آوردن خلافت و قدرت، به هیچ‌یک از شرایط صلح عمل ننمود. اگر معاویه به این شرایط عمل می‌نمود، صلح امام حسن علیه السلام عین پیروزی می‌بود و اندک مدتی بعد از صلح خلافت به اصل خود برمی‌گشت. هر چند صلح حسنی مقدمه قیام حسینی شد.

امام حسن علیه السلام چنین بیان فرمود: من به این علت ناچار زیر بار صلح تحمیلی رفتم که **یارانی برای جنگ با وی نداشتم** اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می‌جنگیدم تا کار یکسره شود. کوفیان نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می‌کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند. اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می‌کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی‌کردم، سخن امام علیه السلام که بدینجا رسید مردم از هر طرف فریاد می‌زدند: **البقیه البقیه**: ما زندگی می‌خواهیم، ما زندگی می‌خواهیم

عده ای شیعه افراطی به سراغ برادر امام یعنی حسین علیه السلام میروند و از او میخواهند که رهبری را بدست بگیرد که امتناع نموده و راهنمائی میکنند و میفرمایند تا معاویه زنده است در خانه هایتان بمانید و از کاری که به شما ظنین شوند پرهیزید {امام حسین هم مدت ۱۰ سال با معاویه امامت داشت و چاره ای غیر از پیروی از سیاست برادرش و نجنبیدن نداشت}

عده ای هم به امام حسن علیه السلام معترضند حتی یاران وفادارش بر پیمان خویش باقی نیستند تا جائیکه لقب **معزالمومنین** تبدیل به **مدل المومنین** شده. و حسین علیه السلام به حال مظلومیت امامش خون دل می‌خورد. امام در پاسخ معترضین صلح، میفرمایند: من دیدم خواسته بیشتر مردم صلح است و جنگ را خوش ندارند و من دوست نداشتم چیزی را که خوش ندارند تحمیل کنم. امام حسین علیه السلام هم راهی بهتر از روش برادرش نمیداند و مردم را به اطاعت از برادر، دعوت میکند.

اگر جنگ میشد و معاویه پیروز میدان بود اثری از شیعیان و احکام اسلام باقی نمی‌ماند این را امام بخوبی آگاه بود و از همه مهمتر اگر معاویه امام را زنده میگذاشت و متی بر اسلام و امام محسوب می‌شد. این خیلی سنگینتر بود از طرفی معاویه دنبال این بود که منبر پیامبر را برای تبرک به شام منتقل کند نبایستی این فرصت را پیدا می‌کرد. امام بعد از صلح با موقعیت و نفوذی که داشت جلوی بسیاری از جنایتها و بی‌عدالتی معاویه و یارانش را می‌گرفت .

از جهت سیاست خارجی هم جنگ مصلحت نبود زیرا امپراطور روم شرقی که شکست خورده بود منتظر فرصتی برای حمله بود و از جهت داخلی هم یک جبهه متحد و نیرومند احساس نمی شد و روحیه مردم عراق بخصوص کوفه به هم ریخته بود

رفتار پر صلابت در مقابل معاویه

پس از ماجرای صلح تحمیلی، معاویه به کوفه آمد و در میان ازدحام جمعیت برفراز منبر رفت، در ضمن گفتارش با گستاخی بی شرمانه ای از امیرمؤمنان علی علیه السلام بدگویی نمود، هدف معاویه، حاکمیت بر عراق میباشد و مغیره را به حکومت کوفه و عبدا.. بن عامر را به حکومت بصره میگمارد، هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که امام حسن علیه السلام بر پله آن منبر ایستاد، و خطاب به معاویه فریاد زد: ای پسر هند جگر خوار! آیا تو از امیرمؤمنان علی علیه السلام بدگویی می کنی، با این که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: **من سب علیا فقد سبني و من سبني فقد سب الله و من سب الله ادخل نار جهنم و له عذاب عظیم** هر که به علی علیه السلام ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و کسی که به من ناسزا گوید، به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه وارد دوزخ میکند، و او در آن جا گرفتار عذاب بزرگ الهی است. آنگاه امام از منبر پایین آمد و به عنوان اعتراض از مسجد خارج شد. برخوردهای پر صلابت امام در برابر معاویه، بسیار است.

عهدشکنی معاویه پس از قبول ظاهری تمام مفاد قرارداد از سوی معاویه و انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان طی سخنرانیهایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم تائید شود تا جای هیچ گونه شک و تردیدی در اجرای آن باقی نماند. این انتظار بیجا نبود. ایراد سخنرانی جزء برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست و خطبه ای خواند؛ ولی نه تنها در مورد پایبندی به شرایط صلح تأکیدی نکرد، بلکه با طعنه و همراه با تحقیر گفت: من به خاطر این با شما جنگیدم که نماز و حج به جا آورید و زکات پردازید! چون می دانم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی بسته ام زیر پاهای من است و هیچ گونه ارزشی ندارد. بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض کرد.

معاویه به دنبال اعلام این سیاست، نه تنها تعدیلی در روش خود به عمل نیاورد بلکه بیش از پیش بر شدت عمل و جنایت خود افزود. او بدعت اهانت به ساحت مقدس امیر مؤمنان علیه السلام را بیش از گذشته رواج داد، عرصه زندگی را بر شیعیان و یاران بزرگ و وفادار حضرت علی علیه السلام فوق العاده تنگ ساخت.

شخصیت بزرگی همچون «حجر بن عدی» و عده ای دیگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانید و کشتار و شکنجه و فشار در مورد پیروان علی علیه السلام افزایش یافت. به طوری که نوعاً شیعیان یا زندانی و یا متواری شدند و یا دور از خانه و کاشانه خود در محیط فشار و خفقان به سر می بردند. علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دامنه داری را که باید اسم آن را برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، بر ضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هستی ساقط کرد. معاویه از یک طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آنها را قطع کرد. در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود زیرا کوفه مرکز شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام شمرده می شد. معاویه طی بخشنامه ای به عمال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی علیه السلام را نپذیرند! وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستان علی علیه السلام و خاندان اوست، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی برایشان آشکار نمود. شهادت آن بزرگوار هنگامی روی داد که جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می گرفت و مبلغین و عوامل مؤثر آن، همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن علیه السلام بودند که حضرت با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود.

هدف این گروه این بود که با افشای جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح قیام را در دل‌های مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد. لذا دوران صلح امام حسن علیه السلام دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می رفت تا روز موعود؛ روزی که جامعه اسلامی آمادگی قیام داشته باشد و این موج را به قیام سالار و سید شهدای عالم، حضرت حسین بن علی علیه السلام برساند. (بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۲ تاریخ مدینه دمشق ج ۱۳ ص ۳۶۸ اسد الغابه ج ۲)

امام حسن علیه السلام بعد از امضای قرارداد صلح از کوفه به مدینه بازگشت و حدود ۱۰ سال در مدینه اقامت گزید و در این مدت همچون پدر و جد بزرگوارش، طبیب و معلمی دلسوز و پناهاگهی مطمئن برای مردم مدینه و مظلومان عالم بود و با سخنان زیبای علی گونه و رفتار حلیمانه محمدی و حجب و تقوای فاطمه گونه اش مسلمین جهان را رهبری می کرد تا سیره و سنت پیامبر و اهل بیتش را به مردم جهان بشناساند و مسلمانان را از سلطه ستم شاهی بنی امیه به ویژه معاویه نجات بخشد.

صلح امام : مهمترین حادثه در زندگی امام جریان صلح معاویه با آن حضرت است. تحلیل این حادثه ضروری به نظر می رسد زیرا خود امام صلحش را حجتی بر آیندگان می داند؛ یعنی بر اساس عملکرد حضرت، وظیفه انسان نیز در شرایط مشابه با آن زمان، صلح و مصالحه است.

بررسی مقدمات و شرایط و عللی که صلح را ایجاب کرد و دقت در کیفیت وقوع صلح و مواد صلحنامه و موشکافی نتایج شیرین صلح برای جناح حق و ضربه های سهمگین آن بر جناح باطل به خوبی روشن می کند که صلح در حقیقت انقلاب سبزی بود که زمینه انقلاب سرخ حسینی را فراهم ساخت. این نرمش قهرمانانه در کنار آن جنبش ظلم ستیزانه، پایه ریز انقلاب علمی امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در عصر طلایی خلافت انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس گشت. و به این ترتیب، اسلام ناب محمدی که در تشیع جلوه گر بود، نهال خود را آبیاری نمود و به درخت تنومندی تبدیل کرد. تمامی تلاش امام حسن علیه السلام پس از قبول صلح این بود که فواید مورد نظرش را از صلح به نتیجه برساند. و بر این اساس در تمام این مدت به حفظ نیروهای کیفی و خالص، بازسازی نیروهای خسته و وازده و تفسیر صحیح اسلام پرداخت. عملکرد دشمن شکن حضرت پس از صلح چنان قدرتمند بود که معاویه را به فکر شهادت آن حضرت انداخت.

فعالیت در امور سیاسی

اینک این سؤال مطرح می شود که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام با آن حضرت ده سال امامت کرد، تنها شش ماه و چهار روز خلافت و حکومت نمود و سپس از کوفه به مدینه و از سیاست و حکومت دوری نموده و انزوا را برگزید، آیا این روش که نشأت گرفته از حلم او بود، کناره گیری از سیاست نیست؟

پاسخ به طور خلاصه این است که :

شرایط و جوی که دشمنان و بدخواهان، و حتی دوستان، برای آن حضرت ایجاد کردند، آن حضرت را قهرا از سیاست و حکومت داری کنار زدند، نه این که خودش کنار رفت و هرگز حلم او باعث این کار نشد

بلکه شرایط و صلاح اسلام، چنین اقتضاء می کرد، از این رو در مدینه نیز در فرصت های مناسب، مطالب را به طور صریح بیان می کرد و با روش معاویه مخالفت می نمود،

به همین دلیل معاویه نتوانست وجود آن حضرت را تحمل کند و با پیام های محرمانه اش، جعده دختر اشعث را که همسر امام حسن علیه السلام بود، واداشت تا آن حضرت را مسموم نماید. **شهادت** جانسوز او بزرگترین دلیل بر دخالت او در سیاست و صلابت او در طاغوت زدایی است، چنان که حلم او نیز در این راستا بود.

تربیت شاگردان

امام از دوران کودکی سفره علمی خود را پهن کرده و با نقل آیات شریفه و سپس نقل حدیث از پیامبر بزرگوار خدمت بزرگی به تشنگان علم و معرفت نمود، به ویژه در ده سال آخر که حوادث دردناکی به مسلمانان، خاصه پیروان اهل بیت روی آورده بود، امام با حلم، بردباری، صبر و حوصله ای که از خود نشان می دادند، خویشان را برای هر نوع پاسخ گویی آماده ساخته بودند. از این روی، می بینیم که افراد و گروه ها و شخصیت های زیادی در محضر درس امام می نشستند.

بخش ۶ : واپسین روزهای عمر امام مجتبی علیه السلام و توطئه معاویه

معاویه، از آنجا که نگران ولایتعهدی فرزندش است از طرفی مرگ خود را نزدیک احساس میکند و بزرگترین مانع را وجود امام حسن علیه السلام میدانند مروان را دستور به **قتل امام** میدهد آری امام در منزل هم امنیت ندارد. معاویه بارها تصمیم بر مسموم کردن امام مجتبی علیه السلام گرفت و به واسطه های پنهان زیادی متوسل گردید در این توطئه، بیشترین نقش را مروان بن حکم که فرماندار مدینه بود ایفا کرد

معاویه، طی نامه ای سرّی از مروان فرماندار خویش خواست تا جعده یک عنصر ناراضی و ناراحت است و از جهت روحی می تواند با ما همکاری داشته باشد و سفارش کرده بود که به جعده وعده دهد بعد از انجام ماموریتش او را به همسری پسرش یزید درخواهد آورد و نیز توصیه کرده بود صد هزار درهم به او بدهد.

امام حسن علیه السلام همانند حضرت نوح علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام گرفتار زنی بود که از ایمان چیزی نداشت تفاوت میان امام علیه السلام با آن دو تن در این است که آن حضرت علیه السلام به دست همین همسر به شهادت می رسد

از امام صادق علیه السلام نقل شده که امام مجتبی علیه السلام به اهل بیت خود فرمود: با مسموم شدن از دنیا می روم. پرسیدند: چه کسی این کار را انجام می دهد؟ امام فرمود: همسر جعده، دختر اشعث بن قیس. معاویه او را فریب داده و او را وادار می کند که این عمل را انجام دهد. به امام گفتند: او را از خانه ات بیرون کن و از خویشتن دورنما، امام فرمود: چگونه او را از خانه بیرون کنم، در حالیکه تا کنون کاری انجام نداده، افزون بر این او نزد مردم دارای عذر و بهانه میشود (بحارالانوار ج ۴۴ ص ۱۵۳-۴۵۱) بدین ترتیب جعده امام را مسموم می کند و امام بعد از چند روز درد و رنج به شهادت می رسند

معاویه آن مبلغ پول را به جعده بخشید ولی او را همسر یزید نکرد بعدا مردی از خاندان طلحه با او ازدواج کرد و او دارای فرزندی از جعده شد، وقتی که بین آن فرزندان و سایر قبایل قریش درگیری لفظی می شد، فرزندان جعده را سرزنش می کردند و می گفتند **یا بنی مُسَمَّةِ الْأَزْوَاجِ !** ای پسران زنی که خوراننده زهر به شوهرانش بود! از امام باقر علیه السلام روایت شده است امام حسن علیه السلام هنگام شهادت گریه می کردند برخی از اطرافیان به او عرض کردند پسر پیامبر شما هم گریه می کنید! در حالیکه نزد خدا و رسول او مقامی رفیع دارید و پیغمبر درباره شما چنین و چنان فرمود.

بیست بار پیاده حج گذارده‌اید و سه بار تمام دارایی خود را با فقرا تقسیم کرده‌اید. حضرت فرمودند: برای ۲ چیز می‌گیریم؛ بیم از خدا و جدایی از دوستان.

هدف معاویه از به شهادت رساندن امام در اصل این بود که اسلام را نابود کند و خلافت اسلامی را به سلطنت موروثی تبدیل نماید تا با سلطنت بنی امیه بتواند اسلام را تضعیف یا محو کند. مغیره بن شعبه می‌گوید: سالها پس از صلح امام حسن علیه السلام نزد معاویه رفتم و گفتم: تو دیگر پیر شده‌ای و به قدر کافی حکومت کرده‌ای، خوب است به بنی هاشم که فامیلت هستند نیکی کنی. گفتم: ابوبکر آمد و به مردم نیکی کرد اما وقتی مُرد نامش هم مُرد. عمر و عثمان هم همین طور. ولی نام محمد صلی الله علیه و آله روزی ۵ نوبت در کنار نام خدا بر سر مازنه‌ها برده می‌شود به خدا سوگند من از پا نمی‌نشینم تا اینکه نام را دفن کنم.

وصیت امام حسن علیه السلام برای تشییع خود

۱. وقتی که امام حسن علیه السلام در حال احتضار بود، امام حسین علیه السلام را طلبید و فرمود: برادرم! هنگام فراق است، من به خدای خود می‌پیوندم، مرا با زهر مسموم نموده اند و خونهای جگرم در طشت ریخته، من آن کس را که به من زهر داد، به خوبی می‌شناسم و می‌دانم که این زهر توسط چه کسی فرستاده شد،

در پیشگاه خداوند، خودم با او محاکمه می‌کنم، تو را به حقی که برگردنت دارم سوگند می‌دهم که مبادا در این باره سخنی بگویی، در انتظار آنچه خداوند برایم پدید می‌آورد، باش، وقتی که از دنیا رفتم چشمم را بپوشان و مرا غسل بده و کفن کن و بر تابوتم بگذار و کنار قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر، تا با او تجدید دیدار کنم، سپس مرا کنار قبر جدّه ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در همانجا به خاک بسپار.

۲. ای پسر مادرم! به زودی بدانی که مردم گمان می‌کنند تو می‌خواهی جنازه ام را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنی، می‌کوشند تا جلوگیری کنند، تو را به خدا سوگند می‌دهم مبادا به خاطر من به اندازه شیشه حجامتی، خون ریخته شود. سپس درباره خانواده و فرزندان و آنچه از او باقی مانده سفارش کرد و امام حسین علیه السلام را بر آنان وصی قرار داد.

و همچنین او را بر آنچه پدرش امیرمؤمنان علی علیه السلام وصیت کرده بود، وصی خود کرد و شایستگی امام حسین علیه السلام را برای خلافت بیان نمود و شیعیان را به جانشینی آن حضرت راهنمایی کرد و به آنان فرمود: بعد از من حسین علیه السلام نشانه اسلام و یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله است.

جلوگیری عایشه و مروانیان از دفن جنازه

پس از آنکه امام حسن علیه السلام چشم از جهان فرو بست، امام حسین علیه السلام طبق وصیت، بدن او را غسل داد و کفن کرد و آن را بر تابوتی گذارد و برای تازه کردن دیدار به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله حمل نمود

مروان (که آن هنگام از طرف معاویه فرماندار مدینه بود با اطرافیانش (بنی اُمیّه) تصوّر کردند که امام حسین علیه السلام می خواهد جسد برادرش را کنار قبر رسول خدا دفن نماید، لذا با دار و دسته خود اجتماع کردند و لباس جنگ پوشیدند تا از آن جلوگیری نمایند

وقتی که امام حسین علیه السلام جنازه برادر را به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد تا تجدید عهد نماید، مروانیان از هرسو به گرد هم آمدند، عایشه نیز سوار بر استر شده و به آنان پیوست و فریاد می زد: **مَا لِي وَلَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتِي مَنْ لَا أَحِبُّ** ما را به شما چکار؟ آیا می خواهید شخصی را به خانه من وارد کنید که من او را دوست ندارم و مروان می گفت: چه بسا جنگی که بهتر از شادی و آسایش است،

آیا عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن گردد ولی حسن پیش قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود؟! هرگز این کار نخواهد شد تا من شمشیر به دست دارم و قدرت در دست من است

نزدیک بود فتنه و درگیری شدیدی بین بنی اُمیّه و بنی هاشم روی دهد عبدالله بن عباس با شتاب نزد مروان رفت و به او چنین گفت: ای مروان! از هرجا که آمده ای به همانجا برگرد قصد ما این است که با زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدارمان را با آن حضرت تازه کنیم،

اگر امام حسن علیه السلام وصیت می کرد که جنازه اش در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود به خوبی می دانستی که تو عاجزتر از آن هستی که ما را از این کار منع کنی، ولی خود آن حضرت دانایتر به خدا و رسول خدا و نگهداری حرمت قبر رسول خدا است، از اینکه توهین و ویران گردد چنانکه ۲ خلیفه این کار را کردند و بدون اذن او، داخل خانه اش شد.

ابن عباس به عایشه رو کرد و گفت و اسْوَاءَ تَاهُ! يَوْمًا عَلَى بَغْلِ وَيَوْمًا عَلَى جَمَلٍ تُرِيدِينَ أَنْ تَطْفِي نُورَ اللَّهِ وَتُقَاتِلِينَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، إِرْجِعِي این چه رسوایی و بی شرمی است؟ روزی (فتنه جمل) سوار بر استر و روزی سوار بر شتر می شوی و می خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی، برگرد از آنچه ترس داشتی روزی خواهد آمد که خداوند انتقام این خاندان نبوت را از شما بگیرد.

امام حسین علیه السلام به پیش آمد و فرمود: اگر وصیت پدرم به من نبود که حتی به اندازه شیشه خون حجامتگری در مورد من خونریزی نشود، شما به خوبی می فهمیدید که چگونه شمشیرهای خدا در مورد شما به کار گرفته می شد (و شما را سر جای خود می نشانند) شما رشته پیمانہ ای میان ما و خود را گسستید و آنچه را که ما با شما شرط کردیم، نابود کردید. سپس امام حسین علیه السلام با همراهان، جنازه امام را به سوی بقیع بردند و در کنار قبر جدّه اش فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام به خاک سپردند.

روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی وجود دارد که ثابت می کند عائشه در هنگام دفن سبط اکبر حضرت امام مجتبی علیه السلام از دفن آن حضرت جلوگیری کرد و اجازه نداد که آن حضرت را در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله ببرند.

نقل یک روایت از کتاب شریف کافی: محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام به حالت احتضار درآمد، به برادرش حسین فرمود: برادرم! به تو وصیتی می کنم، و در بقیع دفن کن و بدان که از طرف حمیرا (عایشه) که مردم از زشتکاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند، مصیبتی به من می رسد. حسین بن علی علیه السلام فرمود: تو و پدرت از پیش حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را دریدید و تو در خانه پیغمبر کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابو بکر و عمر است) و خدا از این کار، از تو باز خواست می کند.

ابوهریره به مروان گفت آیا تو از دفن حسن در این جا جلوگیری می کنی؛ در حالی که از رسول خدا شنیدی که به او برادرش حسین می گفت: این دو سردار جوانان اهل بهشتند؟ مروان گفت: رهایم کن، حدیث رسول خدا ضایع شده، اگر غیر از تو و ابو سعید خدری آن را حفظ نکرده باشند، تو در زمان فتح خیبر اسلام آوردی

ابوهریره گفت: راست گفתי، در زمان فتح خیبر اسلام آوردم؛ اما همواره ملازم پیامبر بودم و از او جدا نشدم، از او سؤال می کردم و به این کار عنایت داشتتم، تا این که دانستم و شناختم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی را دوست دارد و از چه کسی بدش می آید، چه به او نزدیک است و چه کسی از او دور، چه کسی را گذاشت در مدینه بماند و کی را تبعید کرد، چه کسی را دعا کرد و چه کسی را لعن. وقتی عائشه اسلحه و مردان را دید و ترسید که شر بین آنها بزرگتر شود و خونریزی شود، گفت: خانه، خانه من است، اجازه نمی دهم که کسی در آن دفن شود.

همانا برادرم به من امر کرد که جنازه اش را نزدیک پدرش رسول خدا ببرم تا با او تجدید عهد کند، و بدان که برادر من از همه مردم به خدا و رسولش و معنی قرآن داناتر بود و نیز او داناتر از این بود که پرده رسول خدا را پاره کند،

زیرا خدای تبارک و تعالی میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، تا به شما اجازه نداده اند به خانه پیغمبر وارد نشوید و تو چنین کرده ای. خدای عز و جل فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید در صورتی که به جان خودم سوگند که تو به خاطر پدرت و فاروقش (عمر) بغل گوش پیغمبر کلنگ‌ها زدی؛ با آن که خدای عزوجل فرموده: آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده. به جان خودم که پدرت و فاروقش بسبب نزدیک کردن خودشان را به پیغمبر او را آزار دادند و آن حقی را که خدا با زبان پیغمبرش بآنها امر کرده بود، رعایت نکردند؛

زیرا خدا مقرر فرموده که آنچه نسبت به مؤمنین در حال زنده بودنشان حرام است در حال مرده بودن آنها هم حرامست، به خدا ای عایشه! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله که تو آن را نمی‌خواهی، از نظر ما خدا آن را جایز کرده بود، می‌فهمیدی که او برغم آنف تو در آنجا دفن میشد (ولی افسوس که کلنگ زدن نزد گوش پیغمبر از نظر ما جایز نیست)

سپس محمد بن حنفیه فرمود: ای عایشه! یک روز بر استر می‌نشینی و یک روز (در جنگ جمل) بر شتر می‌نشینی؟! تو به علت دشمنی و عداوتی که با بنی هاشم داری، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار می‌گیری. عایشه رو به او کرد و گفت: پسر حنفیه! اینها فرزندان فاطمه اند که سخن می‌گویند، تو چه می‌گویی؟!

حسین علیه السلام به او فرمود: محمد را از بنی فاطمه به کجا دور میکنی، به خدا که او زاده سه فاطمه است:

۱. فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم (مادر ابو طالب)؛

۲. فاطمه بنت اسد بن هاشم (مادر امیر المؤمنین علیه السلام)؛

۳. فاطمه دختر زائده بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص (مادر عبد المطلب).

عایشه به امام حسین علیه السلام: پس خود را دور کنید و ببریدش که شما مردمی هستید که همواره به دنبال دشمنی هستید. پس حسین علیه السلام به جانب قبر مادرش رفت و در بقیع دفن کرد.

آیا مالکیت این خانه در اختیار عائشه بود؟ چه کسی این خانه را به او داده بود؟ اگر او از رسول خدا ارث برده بود، چرا دختر پیامبر از این ارث محروم شد؟ چرا به ابوبکر و عمر اجازه دفن داد؟ و... امیدواریم علما و دانشمندان سنی به آن پاسخ دهند.

صلح امام حسن علیها السلام و قیام امام حسین علیها السلام نه تنها متناقض نیستند، بلکه هر دو در زمان خود حرکتی لازم و در یک راستا و در تعقیب یک هدف بوده اند. آیا اسلام دین صلح است یا دین جنگ؟ در قرآن کریم هم دستور به جنگ و جهاد داده شده و هم دستور صلح. آیات زیادی راجع به جنگ با کفار و مشرکین است، مانند **و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم** در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید. و آیات دیگری در باب صلح وارد شده مانند **و ان جنحوا للسلام فاجح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم** و اگر به صلح گراییدند، تو نیز بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست

بنابراین اسلام نه صلح را به معنای یک قانون ثابت می پذیرد و نه در همه شرائط جنگ را توصیه می کند، بلکه هر کدام از این دو تابع شرایط خاصی است. از اینرو می بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر و احد و احزاب با مشرکین می جنگد و در حدیبیه با سرسخت ترین دشمنان اسلام یعنی مشرکین مکه قرارداد صلح امضا می کند.

پیامبر که در بدر، احد، احزاب و حنین دست به نبرد زد، در شرایط دیگری که پیروزی را غیر ممکن می دید، ناگزیر با دشمنان اسلام قرارداد صلح بست و موقتاً از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خودداری نمود تا در پرتو آن پیشرفت اسلام تضمین گردد بنابراین، همان گونه که پیامبر بر اساس مصالح عالیه‌تری که احیاناً آن روز برای عده ای قابل درک نبود، موقتاً با دشمن کنار آمد، حضرت مجتبی علیه السلام نیز، که رهبر و پیشوای دینی بود و به تمام جهات و جوانب قضیه بهتر از هر کس دیگری آگاهی داشت، با دوراندیشی خاصی، صلاح جامعه اسلامی را در عدم ادامه جنگ تشخیص داد. اسلام، نه صلح و نه جنگ را اصلی همیشگی می داند. به قول شهید مطهری ای بسا جنگها که مقدمه ی صلح کامل تر است و ای بسا صلح ها که زمینه را برای یک جنگ پیروزمندانه، بهتر تهیه می کند.

تأکید اسلام بر جهاد دفاعی و مشروط ساختن جهاد ابتدایی و حتی آزادی بخش به موقعیت و شروطی خاص، تأییدی بر اصل نبودن جنگ در اسلام است. وقتی می توان با صلح، مسالمت، اندیشه، اندرز و منطقی به هدف والای رستگاری آدمیان دست یافت، هیچ خردمندی حتی از نفس افتادن یک انسان را درست نمیشمارد

زمینه های آتش بس : در تحلیل و بررسی عملکرد زندگی امام مجتبی علیه السلام باید گفت: اوضاع نامساعد و عوامل گوناگون، موقعیتی پدید آورد که صلح، به عنوان یک مسأله

ضروری، بر امام علیه السلام تحمیل شود، به گونه ای که هر خردمندی در آن موقعیت قرار می گرفت، چاره ای جز مسالمت نداشت

از نظر سیاست خارجی، ترکیب جبهه ی مسلمانان چنان بود که فرو رفتن در جنگ داخلی دستاوردی جز زیان نداشت، زیرا امپراتوری روم شرقی که شکست هایی سخت از اسلام خورده بود، همواره در پی فرصت می گشت تا ضربه ای بر اسلام وارد سازد و شکست های پیشین خود را جبران کند. صف آرای سپاه امام حسن علیه السلام و معاویه در مقابل هم می توانست فرصت انتقام را در اختیار رومیان قرار دهد

از نظر سیاست داخلی، فقدان جبهه ی نیرومند و هماهنگ و دارای روحیه، جنگ را بسیار ناموفق و جبران ناپذیر می نمایاند. با آنکه بعد از شهادت امام علی علیه السلام بسیاری از مردم کوفه با امام حسن علیه السلام بیعت کرده، پیمان وفاداری و سریازی بسته بودند، اما واقعیت کوفه چیزی جز گوناگونی گرایش ها، تشتت آرا و آشکار شدن کینه ها میان مردم نبود. بر اهل فن پوشیده نیست که هرگاه به اراده ی الهی نبوت و به تبع آن امامت در زمین پدیده آمده، جز به کمک یاورانی با اخلاص استقرار نیافته است. بر اساس اسناد تاریخی، هر چند امام حسن علیه السلام با سامان دادن سپاه و اندیشیدن سیاست های لازم برای جنگ با معاویه آماده شد؛ ولی به سبب عدم هماهنگی، اختلاف سپاهیان و توطئه های معاویه، موقعیت را برای چیرگی بر جبهه ی باطل مناسب نمی دید. بنابراین کوشید تا خردمندان از وضعیت تحمیلی برای حفظ حق، بهره برداری کند.

در حقیقت امام حسن علیه السلام بدون کمترین تغییر در جهت حرکت، سنگر مبارزه را تغییر داد؛ معاویه را که مانع نشر حق و عدالت می دانست، هدف قرار داده بود؛ گاه از زاویه ی تجهیز سپاه و زمانی از زاویه ی تدبیر و نرمش .

موضع گیری های تابناک : امام حسن علیه السلام فرزند حماسه های فراموش نشدنی بود و هرگز از کشته شدن در راه خدا نمی هراسید، آنچه وی را بیمناک ساخته بود، آینده ی سپاه کوفیان سست عنصر بود، بی تردید اگر با لشگری چنین شکننده پای به میدان رزم می نهاد، معاویه او را به اسارت در می آورد تا ننگ شکست خاندانش به دست سپاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را جبران کند. بدون تردید اغلب اطرافیان امام حسن علیه السلام افرادی سیاسی بودند نه آنان که امام را به مثابه ی امام از جانب خداوند پذیرفته باشند. لذا سرانجام در مرز انتخاب، ماندن را با حکومت معاویه گرچه با اکراه پذیرفتند، سستی رأی آنها تا بدان جا بر امام واضح بود که فرمود: به خدا سوگند اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته به صورت اسیر به او تحویل دهند.

امام حسن علیه السلام در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی کرد و طی آن فرمود: هیچ تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. در گذشته به نیروی استقامت، وحدت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته ...

وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید، ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید

اکنون معاویه به ما پیشنهاد صلح داده که بر خلاف عزت و سرافرازی ماست. اگر آماده نبرد و کشته شدن در راه خدا هستید، صلح او را رد کرده، با تکیه بر شمشیرمان کار او را به خدا می گذاریم، اما اگر طالب عافیت و ماندن هستید باید صلح را بپذیریم ... در این وقت جمعیت از هرسو با فریاد «ترجیح زندگی» خواهان صلح شدند

افزودن بر این شهادتی سازنده است که در راه زنده کردن سنتی نیک یا میراندن رسمی زشت، بعد از اندیشیدن تدابیر لازم و نومیدی از وجود راه های شرافتمندانه ی دیگر، در پیکاری سرخ تحقق یابد.

کشته شدن امام حسن علیه السلام در آن وضعیت به معنای کشته شدن خلیفه ی مسلمانان، شکست مرکز خلافت و نابودی بسیاری از شیعیان مخلص، حتی امام حسین علیه السلام بود؛ زیرا معاویه با به خدمت گرفتن سه عنصر زر و زور و تزویر می توانست در بسیاری از بدیهیات و باورهای دینی و عادات مردم تردید پدید آورد و نظرهایش را دست کم به عامه ی مردم بقبولاند.

از سوی دیگر، او برای به دست آوردن سلطنت دنیوی حاضر بود هر گونه امتیاز بدهد. به طوری که ورقه ی سفید امضاء شده ای برای امام علیه السلام فرستاد و نوشت هر چه در آن ورقه بنویسد، پذیرفته شده است.

در این موقعیت، امام وظیفه داشت تا آخرین حد ممکن از آمادگی دشمن بهره برداری کند و موضوع های مهم، حساس و مطابق با مصالح مسلمانان را به عنوان شرط های آتش بس، در قرار داد صلح بگنجانند. در چنین وضعیتی، این کار بهترین شاخص قدرت دیپلماسی و سیاست شایسته ی آن حضرت است

دقت در شروط صلح نامه زوایای بیشتری از راز کردار امام حسن علیه السلام را آشکار ساخته، سیمای صلح را روشن و انگیزه تن ندادن حضرت علیه السلام به شهادت را تحلیل می کند.

هر حرکتی که از آنها صادر شده را الهی بدانیم

اگر از لحاظ اعتقادی به حجت الهی بودن ائمه معتقد باشیم و هر حرکتی که از آنها صادر شده را الهی بدانیم، هر روشی که آن بزرگواران در پیش گرفته اند اعم از صلح و جنگ قابل توجیه و مورد قبول واقع خواهد شد.

ائمه اطهار علیهم السلام همه نور واحد و معصومند و مرتکب خطا و اشتباه و گناه نمی شوند و هدف آنان نیز یک چیز بوده و هست و آن عزت و اعتلاء و حفظ دین مبین اسلام می باشد. چنانکه پیامبر اکرم فرمودند: **لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة**; اسلام مادام که در سایه وجود دوازده امام و خلیفه است عزیز و مقتدر است. بر این اساس ائمه هدی علیهم السلام به مقتضای عصمت و علمی که دارند، همیشه نافع ترین و بهترین راه را برای حفظ اسلام و اعتلای کلمه حق در پیش می گیرند و نهایت تلاش خود را در جهت رسیدن به این هدف مصروف می دارند. تمام دغدغه شان حفظ دین است; چه با شمشیر و چه با تدبیر. و حرکت هر یک از حضرات ادامه و مکمل حرکت امام دیگر بوده و همه بر طبق دستور خدا و رسولش عمل کرده اند.

چنانکه حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام در جواب جابر که به آن حضرت عرض کرد: نمی شود شما هم مثل امام حسن علیه السلام صلح کنید؟ فرمود: **ان اخي فعل بامر من الله و رسوله و انا افعل بامر من الله و رسوله**; همانا برادرم به امر خدا و رسولش عمل کرد، من نیز به امر خدا و رسولش عمل می کنم .

فلسفه صلح از زبان امام حسن علیه السلام

در زمان خود امام حسن علیه السلام یکی از یارانش به نام «ابوسعید» به آن حضرت عرض می کند: چرا با اینکه می دانستی حق با شماست با معاویه گمراه و ستمگر صلح کردی؟ امام حسن علیه السلام از دو منظر به ابوسعید پاسخ می دهند:

۱- منظر تبعیدی ۲- منظر تعقلی

آن حضرت فرمودند: ای ابو سعید! آیا من حجت خدای تعالی بر خلقش نیستم و امام بعد از پدرم علی علیه السلام بر مردم نمی باشم؟ گفتم: چرا هستی. فرمود: آیا من آن کسی نیستم که رسول خدا درباره من و برادرم فرمودند: **حسن و حسین امامند چه قیام کنند و چه صلح کنند؟** گفتم: چرا هستی. سپس فرمود: پس من چه قیام می کردم و چه صلح می نمودم، امام هستم. ای ابوسعید! به همان علتی که پیامبر با قبایل بنی ضمیره و بنی اشجع و با اهل مکه زمانیکه از حدیبیه بر می گشت صلح نمود ،

من هم با معاویه صلح نمودم، با این تفاوت که اهل مکه کفار به تنزیل [یعنی به تصریح قرآن] هستند و معاویه و یارانش کفار به تاویل می باشند. ای ابو سعید! زمانیکه من امام منصوب از طرف خدا هستم جایز نیست که در رای و نظرم اعم از اینکه صلح و یا جنگ باشد تخطئه شوم، اگر چه حکمت نظرم مشخص نباشد. بنابراین حدیث، اگر پیامبر اکرم در موقعیت و شرایط امام حسن علیه السلام بود، همان راهی که امام حسن علیه السلام در پیش گرفت را بر می گزید و طبیعتاً اگر امام حسین علیه السلام هم در آن شرایط و موقعیت بود، راه چاره را تن دادن به صلح می دانست.

ریشه قیام عاشورایی را باید در همان فعالیت‌های سیاسی حضرت پس از صلح دانست زیرا نشان داد تا چه اندازه مدعیان اسلام، دروغ گو و پیمان شکن هستند و حتی به اصول عقلانی وفاداری به عهد نیز پای بند نمی باشند؛ چه رسد که براساس آموزه های سخت و حیانی در عرصه عدالت گستری عمل کنند و قیام به حق نمایند. این رسوایی که پس از صلح صورت گرفت، موجبات قیام مردمی شد که به شکل قیام عاشورایی در کربلا و طف رقم خورد و زمینه را برای بسیاری از نهضت های پس از آن فراهم آورد.

همانگونه که امام حسین علیه السلام در ده سال زندگانی معاویه نتوانست به نقش و وظیفه امامتی خویش عمل کند و ناچار به قعود شد، همچنین امام حسن علیه السلام تا توانست قیام کرد و در جایی که مردم او را به قعود کشاندند در مقام قاعدین از دیگر وظایف و مسئولیت های امامتی خویش باز نایستاد.

تاکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت حسنین علیه السلام در حالت قیام و قعود به این دلیل است که نشان دهد امامت تنها یک منصب ظاهری و دنیوی نیست بلکه منصبی بزرگ با مسئولیت های بسیار مهم و خطیر و متنوع و متعددی است که بخشی از آن قیام در عرصه مسائل سیاسی و اجتماعی و حکومت و ولایت امر مسلمانان است بخش اعظم مسئولیت ها در حوزه های دیگر تعریف شده است.

و از این که امامی چون امام حسن علیه السلام به صلح و اقدام کرد و از حکومت ظاهری کنار رفت و یا کنار گذاشته شد یا این که امام عصری ارواحنا فداه در پرده غیبت قرار گرفت، از مسئولیت خویش نگاهیم و حق امامت را ادا کرده و ولایت پذیرانه جان و مال و عرض خویش را در اختیار آن حضرات بگذاریم و به خود اجازه داوری در حق ایشان ندهیم و به ارزیابی اقدامات ایشان وقت نگذرانیم و دین و ایمان خویش را تباه نسازیم.

حماسه حسنی علیه السلام و در مرتبه دوم حسینی،

تمامی ائمه شیعه راهبرد و هدف مشترکی را بر مبنای اصول اسلامی دنبال میکردند و تنها اقتضائات زمانی و مکانی، بعضاً روش‌ها را متفاوت نشان می‌دهد و از همین روی است کاری که امام علی یا امام مجتبی یا امام حسین و سایر امامان علیهم السلام بر آن اهتمام داشته یکسان و دارای مفهوم و مضمون واحد بوده

ناگفته پیداست توجه ویژه به این نکته و درک ظرایف و دقایق هر دوره از سیره و زمامداری ائمه، حقیقتی به نام **شناخت اهل بیت** را در پی خواهد داشت

دوره ۱۰ ساله امامت امام ۴۰ تا ۵۰ هجری و مواجهه امام با شخصیت مکار و فریبکاری چون معاویه حاکی از شرایط ویژه ای است که شناخت «عنصر زمان» را می‌طلبد شناخت این دوره موقعی ضروری تر و حساستر است که به تعبیر علامه شرف الدین؛ شهادت روز عاشورا، نخست **حسنی** است و در مرتبه دوم **حسینی**، زیرا این امام حسن علیه السلام بود که راه بوجود آمدن نهضت حیات بخش عاشورا را هموار کرد و نتایج آنرا قابل عرضه ساخت.

اگر **عاشورا** آن پیچ تاریخی سرنوشت سازی که با احیای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله، خط مبارزه و جهاد و مواجهه با مستکبران و غارتگران و زیاده خواهان را برای همیشه تاریخ به ارمغان آورد؛ نباید در این میان حماسه حسنی را نادیده گرفت حماسه بزرگ امام در مصاف با حکومت معاویه رخ می‌نماید معاویه همان است که امام علی علیه السلام درباره او می‌فرمایند؛ **والله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر، ولولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس معاویه از من زیرکتر نیست** لیکن او مردم را می‌فریبید و فجور می‌کند، من فریبکاری را دوست ندارم وگرنه از زمره زیرک ترین مردم بودم.

و اما سختی کار امام مجتبی علیه السلام در برابر حکومت معاویه که بر پایه فریب افکار عمومی بنا نهاده شده تا جایی است که امام آن را به سلیمان بن صرد خزاعی گوشزد مینمایند؛ اگر من به دنیا می‌اندیشیدم و برای امور دنیوی کار می‌کردم، نه معاویه از من زیرک تر بود و نه رام ناشدنی تر، و من در برابر او موضع دیگری می‌داشتم، لیکن خدا شاهدست من خواستم خون شمایان را حفظ کنم و...

امام حسن علیه السلام در جای دیگری در مذمت سست عنصری یاران و فریب خوردگان تصریح میکنند؛ به خدا سوگند، اگر یارانی می‌یافتم شب و روز را در جهاد با معاویه می‌گذراندم.

اما در همین شرایطی که حزب فاسد اموی به سرکردگی معاویه، عملیات بزرگ فریب را در دستور کار قرار داده تا بذر سالوس، تطمیع و دروغ را بپاشد نشان دادن واقعیت امویان و تمیز میان اسلام ناب از اسلام آلوده به سیاست های اموی هنر بزرگ و معجزه آسای امام حسن علیه السلام است.

سلاح امام حسن علیه السلام در این شرایط زمانی چیزی نبود جز تدبیر. اینجاست که صلح مشروط امام با معاویه، نقشه های معاویه را نقش بر آب کرد و حتی در ادامه معاویه که ظواهر اسلام را رعایت می کرد ناگزیر پرده از سیمای دروغین و خیانت کارش افتاد چرا؟

بنابراین تدبیر امام مجتبی کارگر افتاد و **معاویه، چهره واقعی خودش را روشن ساخت؛** او که سال ها با فریب مردمان را به بیراهه کشانده بود اینک به انحراف بزرگ خود تن داد که تنها دنبال ریاست و سلطه و زیاده خواهی بوده است!

در فضای سیاسی آن روز امام توانست «حقیقت مغلوب» را بر «فریب غالب» پیروز گرداند. صلح مشروط و معنادار امام مجتبی علیه السلام همچون قیام سرخ امام حسین علیه السلام در یک راستا و در یک جهت قابل ارزیابی است و آن بیداری امت و مسلمانان و شناخت مسیر اسلام ناب از اسلام اموی و همانند اوست.

امام حسن علیه السلام از بذل جان خود دریغ نداشت، و امام حسین علیه السلام در راه خدا جانبازرتر از حسن نبود.

چیزی که هست، حسن، جان خود را در یک جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد. حسنی بود.

نه امام حسین جنگ طلب بود و نه امام حسن صلح طلب

دلیل این که امام حسن با معاویه صلح کرد؟

۱. دنیا زدگی و عافیت طلبی سپاه حضرت و تمایلات شدید و گرایش های عمیق مادی و زندگی دنیوی ولو در ذلت به رغم اعلام وفاداری اولیه سپاه مبنی بر لزوم مبارزه با طاغوت اموی؛
۲. خستگی از سه جنگ طاقت فرسای گذشته یعنی جمل، صفین و نهروان؛
۳. تبلیغات دروغین و مکارانه معاویه مبنی بر صلح با سپاه امام حسن و گرایش مردم به برقراری صلح و اتمام تعارضات و اختلافات با صلح و آرامش.
۴. دسیسه های حزب امویان، گسیل جاسوسان شام و بدبین نمودن قبایل و مردم نواحی نسبت به سبط پیامبر،
۵. استفاده مؤثر از زر و سیم و خریدن بزرگان قبایل و کوفه توسط معاویه و ...

۶. سیاست داخلی و خارجی

۷. سیاست خارجی یکی از دلایل صلح امام وقتی که گزارش صف آرای سپاه امام حسن علیه السلام و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدفهای خود را به دست آورده اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. امام باقر علیه السلام به شخصی که بر صلح امام حسن علیه السلام خرده می گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت

۸. از نظر سیاست داخلی فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی است، زیرا مردم عراق و مخصوصاً مردم کوفه، در عصر حضرت مجتبی علیه السلام نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند و نه تشکیل و هماهنگی و اتحاد. دسیسه های حزب امویان، گسیل جاسوسان شام و بدبین نمودن قبایل و مردم نواحی نسبت به سبط پیامبر، استفاده مؤثر از زر و سیم و خریدن بزرگان قبایل و کوفه توسط معاویه و ... نهایت اینکه، عدم اطاعت، سست عنصری و تنبلی یاران امام، عرصه را بر آن حضرت تنگ نمود. همان سست عنصری و تنبلی که پدر بزرگوارشان را نیز در تنگنا قرار داده و آن حضرت بارها زبان به انتقاد از یاران خود گشوده بودند: ...

حضور امام در محافل رسمی معاویه در این دوره، امام در عین حضور در محفل رسمی دولتی، نمی خواسته در ساعات ازدحام و تجمع حضور یابد، تا مبدا معاویه و درباریان او و یا مردمان نان به نرخ روز خور، حرمت ایشان را نگاه ندارند و تحقیر موقعیت و مکان امام، صورت گیرد. احتمالهای دیگری نیز قابل طرح است. در مجموع، حکایات تاریخی، امام، در دوره پس از خلافت، بارها و بارها، در محافل خصوصی و رسمی دولتی، حضور داشته اند. حضوری که مسلماً پشتوانه ای جز مصلحت اندیشی های امام، نداشته است.

شهامت و شجاعت حسنی بعضی می پندارند که شجاعت امام حسن علیه السلام کمتر از ائمه دیگر بوده. امام مجتبی علیه السلام در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام در خط مقدم جبهه می جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی علیه السلام سبقت می گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کرد. پیش از شروع جنگ نیز، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران، وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت کرد. آن حضرت در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیرمؤمنان علیه السلام برای جنگ با معاویه، نقش مهمی به عهده داشت. آمادگی او برای جانبازی در راه حق به قدری بود که امیرمؤمنان، در جنگ صفین از یاران خود خواست که او و برادرش حسین علیه السلام را از پیشتازی در جنگ با دشمن بازدارند، تا نسل پیامبر ص با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود. بسیاری از امامان علیه السلام با آن که توانایی مشارکت در عمل سیاسی و اجتماعی و حضور در مراتب عالی مدیریت دستگاه و نظام سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی را داشتند اجازه حضور نیافتند و به شدت با حضور ایشان مقابله شد لذا بسیاری از ایشان بازداشت و زندانی و یا در اردوگاه های نظامی در بازداشت خانگی بودند تا نتوانند در حوزه عمل اجتماعی مشارکت فعال و سازنده مستقیمی داشته باشند

برخلاف تصور و تصویری که از امام حسن مجتبی علیه السلام نشان داده شده، آن حضرت تا آنجا که توانست در زمینه عمل سیاسی و اجتماعی و اجرای نقش امامتی خویش یعنی در اختیارگرفتن زمام امور و قرارگرفتن در منصب اولوالامر تلاش کرده، با این همه به سبب خیانت نزدیکترین سرداران و یاران خویش از جمله عبیدالله بن عباس بن مطلب، و سرباز زدن ارتش در برابر فشارهای دولت سفیانی و اموی و توطئه های معاویه به ناچار صلح را پذیرفت و از مشارکت فعال سیاسی در عرصه امور سیاسی و اجتماعی بازماند. با این همه آن حضرت علیه السلام هرگز از مشارکت باز نایستاد و به اشکال مختلف برنامه ها را اجرا کرد تا زمینه قیام حسینی فراهم آمد.

بخش ۸ : صلح حسنی علیه السلام، معلول دنیا طلبی خواص

۱- **دلایل اعتقادی و کلامی در خصوص ولایت**، وقتی که من امامم چرا نباید رای من و آنچه که انجام می‌دهم مورد اطمینان باشد، چه در صلح و چه در جنگ، هرچند که ممکن است مواردی هم بر شما مشتبه باشد... کار من شما را خشمگین و ناخشنود کرد زیرا به حکمت و مصلحت این کار جاهل هستید بدانید که اگر این کار را انجام نمی‌دادم یک نفر از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌گذاشتند مگر گذشته می‌شد (تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷)

۲- دلایل اجتماعی، سیاسی و نظامی

الف- دلایل اجتماعی _ سیاسی دین قشری و پوسته دینی حکومت معاویه: امویان پس از فتح مکه و شکست از پیامبر صلی الله علیه و آله و در نهایت تسلیم شدن در برابر مسلمین، همواره در صدد بازیابی قدرت دوران جاهلیت خویش بودند. این فرصت در زمان حضرت رسول فراهم نگشته اما پس از رحلت آن حضرت و در بیست سال حکومت خلفای دوم و سوم توانستند به واسطه حسن توجه خلفا به ایشان قدرت سیاسی و نظامی فوق العاده‌ای کسب نمایند.

معاویه در پناه حکومت بیست ساله خویش بر شامات در دوران خلفای دوم و سوم، با فعالیت مجدانه و گسترده (و در عین حال منفی، سیاه و در تضاد با احکام و چارچوب اسلامی) در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توانست پایگاهی محکم و مستقر برای خویش در شامات فراهم آورد به نحوی که آوازه وی در دیگر بلاد اسلامی با عنوان فامیل و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور گشته به نحوی که شهرت وی بسیار بالاتر از ابوذر و مقداد و عمار و... گشت.

معاویه در زمان زمامداری خویش با نقشه‌ها و سیاست‌های عوام فریبانه همواره با حفظ نسبی ظواهر اسلامی، اجرای ظاهری مقررات دینی، اجرای پاره‌ای از مقررات اسلامی در دربار خویش و حفظ ظاهری رنگ اسلامی جامعه تلاش فراوانی می‌نمود تا هرچه بیشتر به حکومت خویش رنگ شرعی و اسلامی و در نهایت مشروعیت دینی و مقبولیت مردمی بدهد. در کنار این امر، معاویه با بهره بردن از کیاست و روبه صفتی فراوان در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق العاده ماهرانه و مرموزانه‌ای داشته و مشکلات را با استفاده از حیل‌ها و مکرهای فراوان حل و فصل می‌نمود. با توجه به شرایط توصیفی فوق الذکر از کیفیت حکومت معاویه و مشروع نگریسته شدن این حکومت از سوی مردم، پیروزی قیام امام حسن علیه السلام علیه معاویه و تاثیر مثبت شهادت در جنگ با معاویه به شدت مورد تردید بود.

۳. عافیت طلبی، دنیازدگی، خستگی از جنگ و...:

الف- دنیازدگی و عافیت طلبی سپاه حضرت و تمایلات شدید و گرایش های عمیق مادی و زندگی دنیوی ولو در ذلت به رغم اعلام وفاداری اولیه سپاه مبنی بر لزوم مبارزه با طاغوت اموی؛

ب- خستگی از سه جنگ طاقت فرسای گذشته یعنی جمل، صفین و نهروان؛

ج- تبلیغات دروغین و مکارانه معاویه مبنی بر صلح با سپاه امام حسن و گرایش مردم به برقراری صلح و اتمام تعارضات و اختلافات با صلح و آرامش. سخنرانی جامع و مهیج امام حسن علیه السلام خود گویای تمامی زوایای امر می باشد: امروز اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته است استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید. وقتی به صفین روانه می شدید دین خود را بر دنیا مقدم می داشتید ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته هستیم ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید.

۴- دلایل نظامی تهدید نظامی دشمنان خارجی: ترکیب جبهه مسلمانان چنان بود که فرورفتن در جنگ داخلی دستاوردی جز زیان برای حکومت اسلامی نداشت.

۵- سپاهی ناهماهنگ و متشتت برای امام حسن علیه السلام: فقدان جبهه نیرومند و هماهنگ و دارای روحیه، جنگ را بسیار ناموفق و جبران ناپذیر برای امام می نمایاند. توجه به هسته های تشکیل دهنده سپاه امام علیه السلام ماهیت عینی و واقعی آن را بهتر می نمایاند

سپاه امام از چندین گروه پدید آمده بود:

۱- شیعیان و طرفداران امیر مومنان علی علیه السلام؛

۲- باند اموی که به گواهی تاریخ در این باند عناصری نیرومند وجود داشتند که از طرفداران بسیار بهره می بردند و در پدید آوردن یاس و تزلزل در سپاه تاثیر بسزایی داشتند. این گروه در کنار شایعه پراکنی، توطئه و ایجاد نفاق، پنهانی با شام ارتباط برقرار ساخته مراتب فرمانبری و همراهی خود با معاویه را اعلام کرده بودند؛

۳- خوارج، شکاکان، سودجویان، قبیله گرایان و... که ایشان نه به جهت تبعیت از امام و ولی امر مسلمین بلکه به واسطه دشمنی خاص با معاویه و یا بردن منافع کثیر مادی از جنگ و یا به واسطه تعصب قومی و به پیروی از رئیس قبیله خویش در جنگ حضور می یافتند

نتیجه: شرایط موجود برای امام حسن علیه السلام در ایام خلافت معاویه با شرایط و اقتضائات موجود برای امام حسین علیه السلام البته در زمان خلافت یزید و نه امامت وی در زمان معاویه تفاوتی ماهوی و عمیق داشت.

اولا در دوران پس از صلح، حکومت معاویه به تدریج ماهیت واقعی خویش را به جهت زیر پا نهادن مفاد عهد نامه صلح از طرفی و تغییر احکام الله و بی‌توجهی به شعائر دینی نشان داد؛

ثانیا پس از مرگ معاویه خلیفه‌ای به جانشینی او رسید که به غیر از خونخواری، فاقد تمامی صفات خلیفه قبلی بالاخص پختگی و تدبیر سیاسی بود. وی جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر، فاقد دور اندیشی و احتیاط، متهور، خوشگذران، عیاش و دارای فکر سطحی بود. وی به واسطه خصوصیات فردی خویش قادر به حفظ ظواهر اسلام در حکومت خویش و نشان دادن ظاهری دیندار و با ایمان از خود نبود.

وی از لحاظ سیاسی در درجه‌ای ناپختگی قرار داشت که به واسطه اعمال ضد دینی خویش که تنها یک مورد آن حمله به مدینه و حلال دانستن سه روزه جان و مال و ناموس اهل مدینه بود، ماهیت اصلی حکومت بنی امیه و اهداف بنیادین آن یعنی دشمنی آشتی‌ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی را (که البته سالیان سال توسط معاویه با لعابی کاملاً دینی مخفی نگاه داشته شده بود)، به طور کامل افشا و در برابر دیدگان مردم قرار داد

در چنین شرایطی، مزدوران بنی امیه به هیچ عنوان قادر نبودند تا قیام اهل بیت علیه السلام علیه حکومت بنی امیه را تنها قیامی در جهت کسب قدرت سیاسی و نظامی تفسیر نمایند بلکه این حرکت از سوی مردم قیام حق علیه باطل و با هدف نابودی دشمنان دین و خائنین به اسلام و مسلمین تفسیر می‌گردید.

محبت باید با تولی و تبری همراه باشد (مظلومیت امام) اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی وعده هم مرتبتي خود با محبين آل کساء را می دهد، ویژه کسانی است که خالصانه دوستدار ایشان باشند؛ باید از آن کسانی که مقابل اینان صف آرایی کردند تبری جست و دوستداران و یاوران ایشان را دوست داشت تا بتوان مصداق گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله شد. حب و علاقه بین این دو بزرگوار، بسیار معروف و زبانزد همگان بود ولی عمده مردم با اینکه بسیار، حکایت های محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به فرزندش، حسن علیه السلام را شنیده بودند، منزلت وی را رعایت نکردند و او را آزرده. بعد از به خلافت رسیدن امام حسن مجتبی علیه السلام عده زیادی از اصحاب و یارانش به وی خیانت کردند.

امام حسن بعد قتل پدرش، با سپاهی دوازده هزار نفری، عبیدالله بن عباس را برای جنگ با معاویه پیشاپیش فرستاد و همراه وی قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز بود و به عبیدالله بن عباس امر کرد که به امر و نظر قیس عمل کند. معاویه هزار هزار درهم برای عبیدالله فرستاد و عبیدالله به همراه هشت هزار نفر از یارانش به معاویه پیوست. از طرف دیگر معاویه در لشکر امام حسن علیه السلام دسیسه چینی کرد که گفته شود قیس بن سعد با معاویه صلح کرده و به وی پیوسته و در لشکر قیس گفت که حسن با معاویه صلح کرده است.

معاویه، سه نفر را به نزد امام فرستاد که با صدای بلند می گفتند خداوند به وسیله پسر رسول خدا مانع از خونریزی شد و فتنه به وسیله وی آرام شد و وی به صلح جواب داد. پس لشکر مضطرب شد و مردم گفتار آنان را راست پنداشتند و سرانجام شایعه چینی و دسیسه های معاویه جواب داد. پس مردم به سمت خیمه حسن حمله کردند و خیمه و هر آنچه را در آن بود، غارت کردند. حسن سوار اسبی شد و به سمت سبابط حرکت کرد و جراح بن سنان اسدی به کمین وی نشست و بر وی حمله کرد و پای وی را زخمی کرد. حسن را به سمت مدائن بردند در حالی که خون زیادی از وی رفته و حالش وخیم شده بود و مردم از گرد وی پراکنده شدند. معاویه به سمت عراق آمد.

حسن بسیار بیمار و سخت حال بود و وقتی دید که قدرتی ندارد و یارانش پراکنده شدند و برای وی و به همراهی وی برنخاستند با معاویه مصالحه کرد و سپس بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: ای مردم! همانا خدا شما را با پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت کرد و خون شما را به وسیله آخرین ما از ریختن بازداشت و من با معاویه صلح کردم **وان ادري لعله فتنه لكم و متاع الی حین**. (یعقوبی تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۹) بعد از جریان مصالحه نیز، از طرف بعضی مردم مورد بی احترامی قرار می گرفت. مردی به سمت حسن بن علی علیه السلام رفت و گفت روی مؤمنین را سیاه کردی، یا چنین گفت ای سیاه کننده وجوه مؤمنین! امام حسن علیه السلام فرمود: مرا سرزنش نکن، خداوند بر تو رحم کند؛ به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داده شد که بنی امیه بر منبر وی هستند؛ پس وی آن را بد دانست و به دنبال آن **انا اعطیناک الکوثر** نازل شد؛ یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله! نهی از بهشت را به تو اعطا کردیم و همچنین **انا انزلناه فی لیلة القدر** یعنی ای محمد! بنی امیه به همین میزان حکومت می کنند. راوی حدیث گوید: پس آن را محاسبه کردیم و دیدیم که دوران حکومت بنی امیه دقیقاً هزار ماه شد نه روزی بیشتر و نه روزی کمتر. (ص ۱۲۹۳)

بخش ۹ : مکاتبه و مناظره امام حسن علیه السلام و معاویه

نامه‌هایی که میان امام علیه السلام و معاویه رد و بدل شده از پنج نامه تجاوز نمی‌کند، و سبب آن نیز همان بود که از آغاز کار روشن بود که معاویه با آن سابقه سوپی که داشت، حاضر به تسلیم در برابر حق و واگذاری آن به اهلش نبود، و تازه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در عناد و لجاجت، و سرپیچی از فرمان خدا جری‌تر و بی‌پروا تر نیز شده بود، و به گرفتن مقامی که کوچکترین لیاقت و اهلیتی را برای آن از نظر اسلام و شرع مقدس نداشت امیدوارتر شده شود... و این مطلب از نامه‌هایی که به اطراف و به هواداران بی‌دین همچون خودش نوشته، بخوبی معلوم می‌شود، که نامه زیر یکی از آنهاست:

من معاویه امیرالمؤمنین الی فلان بن فلان و من قبله من المسلمین. سلام علیکم، فانی

احمد این نامه‌ای است از معاویه به فلانی و هر که از مسلمانان که فرمانبردار اویند، درود بر شما. سپاس می‌کنم خدای بی‌همتا را، و همانا حمد برای خدای سزاست که دشمن شما و کشندگان خلیفه شما (عثمان) را کفایت فرمود، و همان خداوند به لطف و عنایت خاص خویش مردی از بندگان خود را برای علی بن ابیطالب برانگیخت تا او را غافلگیر کرده و کشت و یاران او را پراکنده و متفرق کرد، و از طرف بزرگان آنها و رؤسای ایشان نامه‌هایی به نزد من آمده که درخواست امان برای خود و قبیله‌شان نموده‌اند، و از این رو به محض رسیدن نامه من با لشکر خود و آنچه آماده کارزار کرده‌اید به سوی من کوچ کنید که بحمد الله انتقام خون خویش را گرفته و به آرزوی خویشتان رسیدید، و خداوند ستم‌پیشگان و ستیزه‌جویان را هلاک ساخت.

و چنین شخصی که توطئه قتل شریفترین مردم روی زمین امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به خدا نسبت داده... و بر خلاف آنچه پیش از آن به امام علیه السلام نوشته بود تا به این حد در مرگ آن حضرت خوشحالی و رقص و پایکوبی می‌کند...، مجسمه تقوی و عدالت را که حتی دشمن دربارهاش گفته: **قتل فی محراب عبادته لشدة عدله** (او را به خاطر شدت عدل و دادش در محراب عبادتش کشتند) در زمره اهل ستم و دشمنی به حساب آورده، و خود را که ظلم و جنایت سراسر وجودش را در طول عمر ننگینش فرا گرفته بود طرفدار حق و عدالت بداند... و برای چندمین بار این دروغ بزرگ را تکرار نموده و علی علیه السلام و یاران پاکش را قاتل عثمان معرفی کرده و خود و همفکران جنایتکارش را که عموماً دستشان به خون عثمان آلوده بود خونخواهان عثمان قلمداد نموده است... و اگر نامی هم در نامه از خدا برده، روی همان عادت جاهلیت و یا عوامفریبی و اغفال مسلمانان مقدس مآب و قشری بود که رشد و درک این گونه مسائل و جریان‌های خطرناک را نداشتند،

و از اسلام و دین همین ظواهر خشک و صورت نماز و روزه و حج و تسبیح و تقدیسه‌های بی‌محتوا را فهمیده بودند. و بالاخره برای چندمین بار بزرگترین سند تاریخی را برای جرم و گناه خود یعنی قیام بر ضد حکومت اسلامی را به نام خویش ثبت کرده ... و مردم را بر ضد حکومت اسلامی شورانده و به قیام مسلحانه دعوت کرده است... و از چنین شخصی بیش از این هم نمی‌توان انتظار داشت... کسی که سر تا پای عمر ننگینش جز قتل و غارت و تهمت و افترا و دروغ و خدعه و نیرنگ و امثال آن، یادگاری از خود به جای نگذارده باری اینچنین جنایتکاری قابل موعظه و اندرز نبود و خیلی سنگدلتر از آن بود که پندهای سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در او اثر کند.

کسی که سخنان حیات‌بخش امیرالمؤمنین علیه السلام در دلش اثری نداشته باشد چگونه سخنان فرزندش حسن علیه السلام می‌تواند او را از انحراف و سرکشی باز دارد؟ اگر چه همه آن سخنان همگی از یک منبع سرچشمه گرفته بود. اما با تمام این احوال، امام حسن علیه السلام همانند پدر بزرگوارش و طبق دستور الهی به منظور اتمام حجت چند نامه به معاویه مرقوم داشته :

بسم الله الرحمن الرحيم من الحسن بن علی امیرالمؤمنین الی معاویة بن ابی سفیان، سلام علیک، فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو، اما بعد فان الله جل جلاله بعث محمدا رحمة للعالمین، و منة للمؤمنین، این نامه‌ای است از بنده خدا حسن بن علی امیرمؤمنان به سوی معاویه پسر ابی سفیان سلام بر تو، خداوندی را سپاس کنم که معبودی جز او نیست، و بعد همانا خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برای عالمیان رحمتی قرار داده و بر مؤمنین منتهی نهاده، و او را به سوی همگی مردم فرستاد **لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین تا بترساند آن کس را که زنده است و فرو گیرد سختی و عذاب کافران را، او نیز رسالتهای خداوند را ابلاغ فرمود و به امر پروردگار قیام نموده تا گاهی که خداوند جانش برگرفت در حالی که هیچ گونه تقصیر و سستی در انجام کار و مأموریت الهی نکرده بود، و تا اینکه خداوند به وسیله او حق را آشکار کرد، و شرک و بت‌پرستی را از میان برد، و مؤمنان را به وسیله او یاری فرمود، و عرب را به سبب آن حضرت عزیز کرد، و بویژه قریش را شرافتی مخصوص بخشید که فرمود: **وانه لذکر لک و لقومک** آن یادآوری است برای تو و قومت (زخرف ۴۴).**

و چون آن جناب صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، عرب درباره زمامداری اختلاف کردند، قریش گفتند: ما فامیل و خانواده و دوستان اویم و دیگران را جایز نیست که درباره سلطنت و زمامداری و حقی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در میان مردم داشت با ما به نزاع و ستیزه برخیزند، عرب که این سخن را از قریش شنیدند دیدند که

سخن قریش صحیح است، و در مقابل سایرین که با آنان به نزاع برخاسته‌اند حق به جانب ایشان است و از همین رو به فرمان آنان گوش داده و در برابرشان تسلیم شدند، پس از اینکه کار بدین صورت خاتمه یافت ما نیز همان سخن را به قریش گفتیم که قریش به سایر اعراب گفته بودند، یعنی به همان دلیل که قریش خود را سزاوارتر به جانشینی و زمامداری پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند، ما نیز به همان دلیل خود را از سایر قریش بدین منصب سزاوارتر می‌دانستیم، زیرا ما از همه کس به آن حضرت نزدیکتر بودیم.

ولی قریش چنانکه مردم با آنها از روی انصاف رفتار کرده بودند، اینان با ما به انصاف رفتار نکردند، با اینکه قریش به وسیله همین انصاف مردم بود که به حیازت این مقام نایل آمدند، ولی هنگامی که ما خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزدیکانش با آن احتجاج کردیم و از ایشان خواستیم انصاف دهند، ما را از نزد خویش رانده و به طور دسته جمعی برای ظلم و سرکوبی ما اقدام نموده و دشمنی خود را با ما اظهار کردند، بازگشت همه به سوی خداست، و در پیشگاه با عظمتش دادخواهی خواهیم نمود، و او بزرگوار و نیکو یآوری خواهد بود.

و ما برآستی در شگفتیم از کسانی که در ربودن حق ما بر ما یورش بردند، و خلافت پیامبر را که به طور مسلم حق ماست از چنگ ما ربودند و اگر چه در اسلام دارای فضیلت و سابقه نیز می‌باشند، و ما به خاطر اینکه دیدیم اگر در گرفتن حق خویش به منازعه با ایشان اقدام کنیم ممکن است منافقان و سایر احزاب مخالف دین وسیله‌ای برای خرابکاری و رخنه در دین به دست آورند و نیت‌های فاسد خویش را عملی سازند، دم فرو بسته، سکوت اختیار کردیم.

ولی امروز **ای معاویه** برآستی جای شگفت است که تو به کاری دست زده‌ای که به هیچ وجه شایستگی آن را نداری، زیرا نه به فضیلتی در دین معروفی و نه در اسلام دارای اثری پسندیده می‌باشی، تو فرزند دسته‌ای از احزاب هستی که در جنگ احزاب به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و پسر دشمن‌ترین قریش نسبت به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشی، ولی بدان که خداوند تو را ناامید خواهد گردانید و بزودی به سوی او بازگشت خواهی کرد، و آنگاه خواهی دانست که عاقبت و فرجام نیکوی آن سرای از آن کیست، به خدا سوگند بزودی پروردگار خویش را دیدار خواهی کرد و تو را به کردار زشتت کیفر خواهد داد و خداوند هیچ گاه نسبت به بندگان، ستمکار نخواهد بود.

همانا پدرم علی علیه السلام که در روز رحلت، و نیز روزی که به پیروی آیین اسلام مفتخر گردید، و روزی که در قیامت برانگیخته شود در همه حال رحمت خدا بر او باد همین که از دنیا رفت مسلمانان امر خلافت را پس از او به من واگذار کردند، و من از خداوند می‌خواهم که در این دنیای ناپایدار چیزی که موجب نقصان نعمتهای آخرتش گردد به ما ندهد و بدانچه بر ما عنایت کرده چیزی نیفزاید، و اینکه من اقدام به نامه‌نگاری برای تو کردم چیزی مرا وادار نکرد جز همین که میان خود و خدای سبحان درباره تو عذری داشته باشم، و این را بدان که اگر دست از مخالفت با من برداری بهره و نصیب بزرگی خواهی داشت و مصلحت مسلمانان نیز مراعات شده و از این رو من به تو پیشنهاد می‌کنم که بیش از این در ماندن و توقف در باطل خویش اصرار مورزی و دست باز داری و مانند سایر مردم که با من بیعت کرده‌اند تو نیز بیعت کنی

زیرا تو خود می‌دانی که من در پیشگاه خدا و هر مرد دانا و نیکوکاری به امر لافت شایسته‌تر از تو می‌باشم، از خدا بترس و ستمکاری مکن و خون مسلمانان را بدین وسیله حفظ نما چون به خدا سوگند برای تو در روز ملاقات پروردگارت سودی بیش از این خونها که ریخته‌ای نخواهد داشت. پس راه مسالمت پیش گیر و سر تسلیم فرود آر، و درباره خلافت با کسی که شایستگی آن را دارد و از تو سزاوارتر است ستیزه مجوی تا بدین وسیله خداوند آتش جنگ و اختلاف را فرو نشاند و تیرگی برداشته و وحدت کلمه پیدا شود و میانه مردمان اصلاح و سازش پدید آید، و اگر در خودسری و گمراهی خود پافشاری داری و سر سازش نداری، ناچار با مسلمانان و لشکر بسیار به سوی تو کوچ خواهم کرد و با تو پیکار نمایم تا خداوند میان ما حکم فرماید و او بهترین داوران است.

پاسخ این نامه را بهتر است خودتان در مقاتل الطالبیین و یا در ترجمه آن بخوانید و مشاهده کنید که چگونه معاویه در صدد محاجه و پاسخگویی با امام حسن علیه السلام در مورد ماجرای خلافت بر آمده و بالاخره در پایان نیز با کمال وقاحت و بی‌شرمی خود را از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت سزاوارتر دانسته و در صدد مدیحه سرایی خویش برآمده گوید: ... تو خود می‌دانی که من بیش از تو حکومت کرده و تجربه‌ام در کار مردم بیش از تو و سیاستمدارتر و سالمندتر از تو می‌باشم، و از این رو تو سزاوارتری که دعوت مرا درباره آنچه مرا بدان خوانده‌ای بپذیری، پس بیا و در تحت اطاعت من درآی، و من در عوض، خلافت را پس از خود به تو وا می‌گذارم، و از این گذشته هر چه از اموال که در بیت المال عراق است به هر اندازه که باشد به تو وا می‌گذارم، آنها را بردار و به هر جا که می‌خواهی برو.

و نیز خراج هر یک از استانهای عراق را که می‌خواهی از آن تو باشد که در مخارج و هزینه زندگی خود صرف نمایی که آن را حسابدار و کفیلتان (هر که هست) برای شما ماخوذ دارد، و دیگر آنکه اجازه داده نخواهد شد که کسی بر شما حکومت کند. و نیز کارها جز به فرمان شما انجام نشود و هر کاری که منظور در آن اطاعت خداوند باشد طبق دلخواه شما انجام پذیرد و در آن نافرمانی نشوی..

معاویه در اینجا بدون پروا از خدا و خلق خدا، گذشته از اینکه صریحا خود را برای خلافت شایسته‌تر دانسته و برای خود فضیلت تراشی می‌کند، این منصب الهی را در حد یک کالای تجارتي تنزل داده و برای خرید آن از بیت المال مسلمانان بذل و بخشش می‌کند، و از کیسه خلیفه می‌بخشد و...

و به دنبال آن نیز اهل تاریخ نوشته‌اند که معاویه نامه دیگری به امام نوشت بدین مضمون: اما بعد همانا خدای عزوجل آن خدایی است که نسبت ببندگانش آنچه بخواهد انجام می‌دهد **لا معقب لحکمه و هو سریع الحساب** (تبدیل کننده برای حکم او نیست و او زود به حساب هر کس می‌رسد)

بترس از اینکه مرگ تو به دست مردمانی پست و فرومایه باشد، و مایوس باش از اینکه بتوانی بر ما خرده‌گیری و اگر از آنچه در سر می‌پرورانی (یعنی خلافت) دست بازداشته و با من بیعت کنی، من بدانچه وعده کردم از مال و مقام وفا خواهم کرد و آنچه شرط نموده‌ام بی‌کم و کاست ادا خواهم نمود،

و من همانند کسی هستم که اعشی شاعر گوید: **و ان احد اسدی الیک امانة فاوف بها تدعی اذا مت و افیا و لا تحسد المولی اذا کان ذا غنی و لا تجفه ان کان فی المال فانیا و** اگر کسی به تو امانتی سپرد آن را به اهلش بازگردان تا چون از این جهان رفتی ترا امانت دار نامند. بر بزرگتر از خویش که مال دار است رشک مبر، و اگر دیدی در بذل مال بی‌دریغ است به او جفا مورز. و پس از من خلافت از آن تو باشد زیرا تو از هر کس بدین مقام سزاوارتر باشی و السلام.

امام علیه السلام نیز در پاسخش نوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد نامه‌ات رسید و از مضمونش اطلاع حاصل شد، و چون از ستمکاری و زورگویی بر تو بیمناک بودم آن را بدون پاسخ گذاردم و من از زورگویی تو به خدا پناه می‌برم، بیا و از حق پیروی کن زیرا تو می‌دانی که من اهل و سزاوار آن هستم، و ...

مناظره امام مجتبی علیه السلام با اصحاب معاویه و معاویه بعد از صلح

در کتاب شریف بحار الانوار: روزی «عمرو بن عثمان» و «عمرو بن العاص» و «عتبه بن ابی سفیان» و «ولید بن عقبه» و «مغیره بن شعبه» نزد معاویه بن ابی سفیان آمدند و اظهار داشتند: دستور بده تا حسن بن علی را در حضور تو آورند تا ما با او مناظره کنیم و خلافت تو را اثبات و خلافت پدرش علی را با دلائل قوی غیر شرعی و مردود اعلام نماییم و اخباری که در مذمت علی بن ابیطالب می‌دانیم. بدین طریق از عظمت حسن کاسته خواهد شد و اگر بعضی از نادانان او را سزاوار خلافت می‌دانند و تو را غاصب حق او می‌شمارند از عقیده خویش رفع ید خواهند کرد.

معاویه گفت: از این تقاضا بگذرید و هرگز به طرف حریم او پا دراز نکنید. زیرا اگر به او اجازه سخن دهم، من و شما را قطعاً رسوا خواهد نمود، و به عکس آنچه شما خیال کرده‌اید، محبت خود را زیادت‌تر در قلوب مردم جایگزین خواهد کرد. آنها گفتند: چطور ممکن است او به تنهایی بر ما پنج نفر که همگی از خطباء آل امیه می‌باشیم غلبه کند و اصرار کردند معاویه گفت: بسیار خوب! من او را احضار می‌کنم،

حضرت به فوریت لباس عزت در بر نمود و این دعا را خواند و از منزل بیرون آمد **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ، وَأَسْتَعِينُ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ** و چون وارد مجلس گردید، معاویه از او استقبال کرد و حضرت را در کنار خویش نشانید و عرض کرد: این گروه که از آل امیه می‌باشند، میل دارند در موضوعاتی با شما مباحثه نمایند. از جمله ادعاهای آنان این است که می‌گویند به تحریک پدر تو، عثمان را مظلومانه کشتند و پس از کشته شدنش، تا سه روز نگذاشتند بدن او را بردارند و به این هم اکتفا نکردند و نگذاشتند بدن آن مظلوم را قبرستان مسلمانها دفن نمایند و لذا او را در قبرستان یهودی‌ها مدفون ساختند.

حضرت فرمودند: اولاً من از موضوع جلسه خبر نداشتم و ثانیاً قبل از بحث باید به یک شرط پایبند شوم و آن این است که اکنون که این جمعیت می‌خواهند با من تنها مناظره نمایند ابتدا من به سخنان آنها کاملاً گوش می‌دهم و منتظر می‌مانم تا هر چه و از هر باب که می‌خواهند سخن بگویند، لکن چون نوبت سخن به من رسید کسی از مجلس بیرون نرود و کسی در میان سخنان من تکلم نکند. **آیا این شرایط را قبول دارند؟** معاویه از طرف آنها، شروط را قبول نمود و آنها ابتداءً شروع به مباحثه نمودند. عمرو بن عاص گفت: خود حسن بن علی می‌داند که پدرش علی، ابابکر را زهر داد

و شهید کرد و پس از آن «ابولؤلؤ» آن مردم عجمی را تحریک کرد تا اینکه شکم خلیفه دوم (عمر) را در هم درید و سپس تحریک به قتل عثمان نمود، به طوری که پس از سه روز محاصره، عاقبت در حضور زن و فرزندانش، تشنه و گرسنه او را کشتند. و لذا اگر امروز خلیفه مسلمین، معاویه، اجازه دهند تا ما او را در عوض آن خونها که پدرش ریخته قصاص کنیم، حکم به عدالت و دادگستری نموده و تو ای حسن بن علی، عقل و تدبیر کافی برای سلطنت و خلافت مسلمین را نداری و نخواهی داشت.

چنانچه خود، چون به این موضوع واقف بودی خلافت را به اهلش که معاویه باشد واگذار نمودی و این را هم بدان که آن شرائطی که در صلح نامه قید نمودی که یکی از آنها سبّ نکردن علی باشد، هرگز ما به آن عمل نخواهیم کرد، چنان چه خود معاویه هم در منبر اول خود، این مطلب را تذکر داد که من هرگز به مضمون صلح نامه حسن عمل نخواهم کرد و صلح نامه زیر پاهای من است و همانطور که جناب معاویه در حضور تمام مردم در بالای منبر، سبّ علی نمود، من هم در این مجلس علی را سبّ می‌کنم. آنگاه شروع به سبّ و بدگویی امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و سپس نشست. سخنان آن پنج نفر هم پر از تهمت و مطالب بی اساس بود و سخنان اصحاب معاویه معلو بود که ایشان با نقشه از پیش تعیین شده هدفی جز جرم تراشی برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام نداشتند.

امام مجتبی علیه السلام ، در کمال فصاحت و بلاغت و بدون خوف و ترس فرمود **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَىٰ أَوْلَكُمْ بِأَوْلِنَا وَ أَخْرَجَكُمْ بآخِرْنَا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ** سپس رو به معاویه نمود و فرمود: تمام این سخنان را من از ناحیه شما می‌بینم. زیرا اگر تو اجازه نمی‌دادی یا راضی نبودی، کسی جرأت نمی‌کرد تا در حضور تو پدرم را دشنام گوید و لذا صلاح چنان می‌بینم که ابتدا، نواقص و مذمتی که درباره تو و پدرت ابوسفیان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده را عنوان کنم و نیز فضائلی که درباره پدرم علی ثابت است تذکر دهم و آنگاه در جواب اصحاب تو شروع سخن خواهم کرد.

اما فضایل پدرم علی علیه السلام به اتفاق تمام مسلمین اول مردی بود که دست بیعت به پیغمبر صلی الله علیه و آله داد و تا آخر عمر در زیر پرچم دین بود و از پیغمبر حمایت می‌کرد، در حالی که تو و پدرت کافر بودید و از مرام بت پرستی و شرک حمایت می‌نمودید. دیگر آن که چون پیغمبر دید، دیگر امکان ماندن در مکه برایش فراهم نیست، شبانه از مکه به مدینه هجرت کرد و برای اینکه مشرکین را مشغول سازد،

پدرم را در جای خود خوابانید و با فداکاری پدرم، پیغمبر به سلامت جان خویش را از دست کفار نجات داد و اگر آن شب پدرم آن **جان نثاری** را ننموده بود، هرگز جان پیغمبر حفظ نمی‌شد. دیگر آن که در جنگ بدر، پدرم اول کسی بود که قدم در میدان نبرد با کفار نهاد و اول خونی که از کفار به روی زمین ریخته شد به شمشیر پدرم علی بود و آن روز تو و پدرت در **صف کفار** شرکت داشتید و به جنگ پیغمبر اکرم و مسلمین آمده بودید. دیگر آن که در روز جنگ احد که تمام مسلمین فرار کردند، پدرم با این که نود زخم کاری بر بدنش وارد آمده بود، در جلوی پیغمبر ایستاده بود و از آن وجود مبارک با تمام وجود دفاع می‌کرد.

و اگر جان نثاری پدرم نبود هرگز حفظ جان پیامبر نمی‌شد و آن روز پدرت **ابوسفیان** هُبَل که بت بزرگ شما بود و او را می‌پرستید بر روی شتر بسته بود و مردم را تحریک به جنگ با پیغمبر مینمود و دستور شعار **أَعْلُ هُبَل (بر پا باد هُبَل)** می‌داد. هنوز در اسلام جلسه مباحثه‌ای مهمتر و پراشوبتر از مناظره امام حسن علیه السلام با اصحاب معاویه اتفاق نیفتاده است.

ایستادگی امام در برابر معاویه

مقاومت و به شهادت رسیدن ایشان، کشته شدن شیعیان مخلص و دوستان و محبین اهل بیت حتی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و نابودی کامل جبهه حق و از بین رفتن تمامی پایگاه‌های سیاسی و اجتماعی این جبهه بود. چراکه معاویه با به خدمت گرفتن سه عنصر زر و زور و تزویر می‌توانست در بسیاری از بدیهیات و باورهای دینی و عادات مردم تردید پدید آورده و نظرات خویش دال بر حقانیت و مشروعیت خویش و نا مشروع بودن امام حسن مجتبی بر افکار عمومی بقبولاند. امام حسن علیه السلام در جای دیگری در **مذمت سست عنصری یاران و فریب خوردگان** تصریح میکنند به خدا سوگند، اگر یارانی می‌یافتم شب و روز را در جهاد با معاویه می‌گذراندم. اما در همین شرایطی که حزب فاسد اموی به سرکردگی معاویه، عملیات بزرگ فریب را در دستور کار قرار داده تا بذر سالوس، تطمیع و دروغ را بپاشد نشان دادن واقعیت امویان و تمیز میان اسلام ناب از اسلام آلوده به سیاست‌های اموی هنر بزرگ و معجزه آسای امام حسن علیه السلام است. سلاح امام حسن علیه السلام در این شرایط زمانی چیزی نبود جز تدبیر. اینجاست که صلح مشروط امام با معاویه، نقشه‌های معاویه را نقش بر آب کرد و حتی در ادامه معاویه که ظواهر اسلام را رعایت می‌کرد ناگزیر پرده از سیمای دروغین و خیانت. کارش افتاد چرا؟ چون ماهیت اصلی معاویه برای همگان روشن شد.

بخش ۱۰: نبودن تحلیل سیاسی بین مردم بود و مشکلات امام (رهبر انقلاب)

چیزی که امام حسن مجتبی علیه السلام را به ظاهر شکست داد، نبودن تحلیل سیاسی بود. بعضی از صلح امام حسن چیز زیادی نمی‌دانند؛ فقط چند تا کلمه شعاری می‌دانند؛ درباره امام حسن، ذهن‌ها و فکرها باید حرف نو بگویند. چیزی که فتنه خوارج را به وجود آورد و امیرالمؤمنین علیه السلام را آن‌طور زیر فشار قرار داد و قدرتمندترین آدم تاریخ را آن‌گونه مظلوم کرد، نبودن تحلیل سیاسی در مردم بود. والا همه‌ی مردم که بی‌دین نبودند. یک شایعه دشمن می‌انداخت؛ فوراً این شایعه همه جا پخش می‌شد و همه آن را قبول می‌کردند!

غبار غلیظ نفاق در زمان امام حسن علیه السلام

دوران دشوار هر انقلابی، آن دورانی است که حق و باطل در آن ممزوج بشود در دوران پیامبر، صفوف، صفوف صریح و روشنی بود. آن طرف، کفار و مشرکان و اهل مکه بودند؛ کسانی بودند که یکی یکی مهاجرین از اینها خاطره داشتند. بنابراین شبهه‌پی نبود. جنگ بنی‌قریظه اتفاق افتاد، پیامبر دستور داد عده کثیری آدم را کشتند؛ خم به ابروی کسی نیامد و هیچ‌کس نگفت چرا؛ غباری در صحنه نبود. اما در دوران امیرالمؤمنین، چه کسانی در مقابل علی علیه السلام قرار گرفتند؟ آیا آسان بود که عبدالله بن مسعود صحابی به این بزرگی جزو پابندهای به ولایت امیرالمؤمنین نماند و جزو منحرفان به حساب آمد؟ آنهایی که در جنگ صفین آمدند گفتند ما از این قتال ناراحتیم، اجازه بده به مرزها برویم و در جنگ وارد نشویم، این جاست که قضیه سخت است.

وقتی غبار غلیظ‌تر می‌گردد، می‌شود دوران امام حسن علیه السلام؛ چه اتفاقی افتاد. باز در دوران امیرالمؤمنین، قدری غبار رقیق‌تر بود؛ کسانی مثل عمار یاسر آن افشاگر بزرگ دستگاه امیرالمؤمنین بودند. هر جا حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد، عمار یاسر و بزرگانی از صحابه پیامبر بودند که می‌رفتند حرف می‌زدند، توجیه می‌کردند و لااقل برای عده‌ای غبارها زدوده می‌شد؛ اما در دوران امام حسن علیه السلام، همان هم نبود. در دوران شبهه و در دوران جنگ با کافر غیرصریح، جنگ با کسانی که می‌توانند شعارها را بر هدفهای خودشان منطبق کنند، بسیار بسیار دشوار است؛ باید هوشیار بود.

اگر امام حسن علیه السلام می‌جنگید و شهید می‌شد، خونش به هدر می‌رفت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌دانست که اگر با همان عده‌ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه

بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگیهای معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت امام حسن علیه السلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد. لذا، با همه‌ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می‌دانست خونش هدر خواهد شد.

گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حقا که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکلتر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه السلام این مشکل را انتخاب کرد. وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمی‌شدند حرکتی کنند.

یزید که بر سر کار آمد، جنگیدن با او امکان‌پذیر شد. به تعبیری دیگر: کسی که در جنگ با یزید کشته می‌شد، خونش، به دلیل وضعیت خرابی که یزید داشت، پامال نمی‌شد. امام حسین علیه السلام به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه‌ای بود که قیام، تنها انتخاب ممکن به نظر می‌رسید. این، به‌خلاف دوران امام حسن علیه السلام بود که دو انتخاب شهید شدن و زنده ماندن وجود داشت و زنده ماندن، ثواب و اثر و زحمتش بیش از کشته شدن بود. لذا، انتخاب سخت‌تر را امام حسن علیه السلام کرد.

اما در زمان امام حسین علیه السلام، وضع بدان گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت. زنده ماندن معنی نداشت؛ قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام می‌کرد. حال اگر در آن قیام به حکومت می‌رسید، رسیده بود. کشته هم می‌شد، شده بود. بایستی راه را نشان می‌داد و پرچم را بر سر راه می‌کوبید تا معلوم باشد وقتی که وضعیت چنان است، حرکت باید چنین باشد.

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرقی با هم ندارند اگر در زمان معاویه، امام حسین علیه السلام می‌خواست قیام کند، پیام او دفن می‌شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه‌ای بود که مردم نمی‌توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آنجا مناسب نبود. قبلش هم امام حسن ع بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه این که امام حسین و امام حسن علیهما السلام، اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی

است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را می‌کردند و به همین مقام می‌رسیدند.

بزرگترین ضربه به اسلام، تبدیل حکومت از امامت به سلطنت بود در صدر اسلام بزرگترین و مهمترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی بن ابی طالب علیهم السلام به سلطنت شام تبدیل شد! البته امام حسن مجتبی علیه السلام آن روز به خاطر یک مصلحت بزرگتر که حفظ اصل اسلام بود مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن علیه السلام گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه‌ی کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه‌ی کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلوش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر می‌شود. بیست سال بعد از آن که حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن که امامت است گرفته شد.

امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه‌ی دشمن این است که حکومت را از محور اصلی (محور امامت، محور دین) خارج کند. بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد! **اگر دشمن فشار بیاورد، حادثه کربلا را تکرار می‌کنیم** امروز دشمن قادر نیست. امروز به برکت ملت هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا (اگر در قدرتهای مادی باشد) قادر نیستند حادثه‌ای مثل حادثه صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل کنند. این جا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه کربلا اتفاق خواهد افتاد. درباره‌ی امام حسن علیه السلام، ذهنها و فکرها باید حرف نو بگویند؛ اما همانها هم گفته نمی‌شود؛ اینها مایه‌ی تأسف است!

امام حسن علیه السلام؛ مظهر مظلومیت و غربت تحلیلی شیعه قائل به نصّ امامت منصوب از سوی خدا و رسولش می‌دانند، درست است که عده‌ی بسیاری با امیرالمومنین و امام مجتبی علیهما السلام به عنوان خلیفه بیعت کردند، اما تنها به عنوان رهبر امت و خلیفه چهارم و پنجم و نه به عنوان امام بر حق که از سوی خدا برای هدایت جامعه نصب شده است. اساسا در عرف سیاسی آن زمان شیعه به معنای مطلق پیرو برای هر مکتبی و یا هر شخصی که حرفی برای گفتن داشت، بکار برده می‌شد. فلذا در آن زمان به پیروان عثمان "شیعه عثمانی" می‌گفتند

چنانکه می بینید در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام با این عبارت سپاه دشمن را مورد خطاب قرار می دهد که **یا شیعة آل ابی سفیان** و همچنین در زیارت منسوب به آن حضرت از دشمنان ایشان به **أشیاعهم** (شیعیان بنی امیه) یاد می شود. حتی برخی از نزدیکان اهل بیت علیهم السلام همچو ابن عباس، عبدالله بن جعفر و یا حتی محمد بن حنفیه که فرزند و برادر امام معصوم است، درک درستی از جایگاه ولایت و عصمت اهل بیت علیهم السلام نداشتند.

دلیل این گفته در تاریخ وجود دارد، آنجائیکه عبدالله بن جعفر در دوران خلافت امیرالمومنین علیه السلام چندین بار نظر خود را بر آن حضرت تحمیل می کند و یا محمد بن حنفیه که در جنگ صفین به امیرالمومنین علیه السلام اعتراض می کند که چرا حسنین علیهما السلام را به میدان نبرد نمی فرستید ولی مرا می فرستید، و بعد از واقعه کربلا نیز در برابر امام سجاد علیه السلام مدعی امامت می شود. حال با این اوصافی که از نزدیکان اهل بیت علیه السلام می بینیم، دیگر وضعیت سایر افراد جامعه اسلامی آن زمان بوضوح مشخص می شود.

بنابراین شیعه به اصطلاح خاص امروزی آن (که مدتها هم زمان بُرد تا به شیعیان اهل بیت علیهم السلام اختصاص پیدا کند) در زمان امام مجتبی علیه السلام بسیار محدود و انگشت شمار بود. که آنها هم معمولاً تا وقتی شیعه باقی می ماندند که منافعشان در خطر قرار نمی گرفت فلذا در زمان امیرالمومنین علیه السلام افرادی که خود را پیرو حضرت می دانستند و با ایشان بیعت کرده بودند، وقتی دیدند که در جنگها غنیمتی نصیبشان نمی شود و نمی توانند زنها و بچه های سپاه دشمن را به اسارت بگیرند، در مواضع خود تعلق می کنند و حتی با امام علیه السلام درگیر می شوند و گستاخانه به ایشان اعتراض می کنند که چرا از غارت مردم بصره جلوگیری می کنید. و اینان برای امیرالمومنین و امام مجتبی علیه السلام حتی به اندازه خلفای پیشین نیز جایگاه و شأنی قائل نبودند

با توجه به این وضعیتی که از شیعه در عصر امام مجتبی علیه السلام مشاهده می کنیم، باید به آن امام مظلوم حق بدهیم که صلح معاویه را قبول نماید، چرا که یآوری در کنار خود نمی بیند که به جنگ او پردازد. وقتی مردم، حضرت امیرالمومنین علیه السلام را با اصرار وادار به پذیرفتن خلافت کردند، ایشان به مسجد پیامبر اکرم آمدند و خطبه ای را (که در تاریخ ثبت شده است) ایراد فرمودند. سپس به امام مجتبی علیه السلام که نواده پیامبر خدا و در میان مردم از منزلت خاصی برخوردار بود، فرمودند: برخیز و سخن بگو (سخنی در تثبیت امر خلافت). در اینجا امام مجتبی علیه السلام برخاستند و خطاب به مردم فرمودند و به سبب همین نکته بجا و ظریف امام حسن علیه السلام،

امیرالمومنین علیه السلام ایشان را در آغوش کشیدند و بوسیدند و مورد تحسین قرار دادند. در جای دیگری از تاریخ داریم که امیرالمومنین علیه السلام پس از به خلافت رسیدن، تمام چهره های فاسد حکومت عثمان را عزل کردند. علیرغم اینکه آن حضرت به چهره های صالح برای مناصب حکومتی نیاز داشتند، ولی هیچ مسئولیت حکومتی را به امام حسن و امام حسین علیهما السلام واگذار نکردند.

از آنجائیکه این دو بزرگوار قرار است که امامت امت اسلامی را در آینده به عهده بگیرند، شایسته نیست که کارگزار هیچ حکومتی و لو حکومت علی علیه السلام باشند، ضمن اینکه این دو بزرگوار نباید بواسطه ورود در تشکیلات حکومتی، در معرض تهمت دشمنانی همچون معاویه قرار بگیرند، فلذا می بایست زمینه ایجاد جنگ روانی از دشمن سلب می شد.

اما وجود اینکه امام مجتبی علیه السلام هیچ گونه پست حکومتی را برعهده نداشت ولی پا به پای امیرالمومنین علیه السلام در تمامی عرصه های سخت و بحرانهای دوران خلافت علی علیه السلام، آن حضرت را همراهی و یاری می کرد. چنانکه در فتنه ناکثین، همراه پدر بزرگوارش در جنگ جمل حضور پیدا می کند، و بنا به گفته شیخ مفید (ره)، عامل اصلی پیروزی سپاه امیرالمومنین علیه السلام در جمل، امام مجتبی علیه السلام است.

چرا که با وجود ضعیف شدن سپاه، دشمن در برابر سپاه امیرالمومنین علیه السلام افراد دشمن چنان بت پرستانی که برگرد بت مقدس خود جمع شده اند. به دور شترهایش حلقه زده بودند و با صفوف متراکم از آن به شدت محافظت می کردند. در این موقعیت علی علیه السلام به محمد بن حنفیه دستور می دهد که خود را به شتر عایشه برساند و آن را پی کند، زیرا تا آن شتر برپاست اصحاب جمل هم مقاومت می کنند اما با سقوط شتر و به زیر آمدن عایشه از شتر، آنان نیز پراکنده می شوند محمدبن حنفیه به سوی شتر عایشه رفت و تمام تلاش خود را نیز انجام داد ولی نتوانست صفوف فشرده دشمن را بشکافد و به شتر عایشه برسد، و زخمی و مجروح بازگشت

امیرالمومنین علیه السلام پرچم را از او گرفت و آنرا به امام مجتبی علیه السلام داد و این امام مجتبی بود که با حمله شجاعانه خود، صفوف دشمن را شکافت و به شتر عایشه رسید و آنرا پی کرد و با سرنگونی عایشه، پیروزی سپاه امیرالمومنین علیه السلام مسجل شد. ولی متأسفانه نقش اساسی امام مجتبی علیه السلام در پیروزی این عملیات بزرگ مورد غفلت واقع شده است.

یکی دیگر از مقاطع تاریخی قابل توجه که مرتبط به امام مجتبی علیه السلام می شود

زمانی است که پس از آزادسازی بصره (که پایگاه پیمان شکنان شده بود)، امیرالمومنین علیه السلام نزدیک به یک ماه در بصره اقامت کردند تا امر این شهر را بسامان را برسانند. در همین اثناء حضرت، بیمار شد به گونه ای که قادر نبود در برخی موارد به جمعه و جماعت حاضر شوند در این مدت، امام مجتبی علیه السلام امر جمعه و جماعت بصره را بر عهده داشت و بعد از پایان کار امیرالمومنین علیه السلام در بصره، که ایشان به مدینه بازنگشتند و کوفه را بعنوان مقر حکومتی خود در نظر گرفت، امام به همراه خانواده اش در کوفه و در کنار پدر باقی ماند. بعد از استقرار حضرت امیرالمومنین علیه السلام در کوفه، فتنه دیگری از سوی حاکم معزول و ملعون شام یعنی معاویه به پا خواست و حضرت علی علیه السلام به جنگ ناخواسته دیگری در **صفین** تن داد.

در این موقعیت سخت نیز امام مجتبی علیه السلام به همراه برادر بزرگوارش، امام حسین علیه السلام در کنار پدر به صفین می آیند و فرماندهی جناح راست لشکر علی علیه السلام را به همراه عبدالله بن جعفر برعهده دارند. ولی چون این جنگ، جنگ بسیار مهیبی بود، امیرالمومنین علیه السلام از به میدان رفتن و جنگیدن این دو بزرگوار ممانعت می کرد، چرا که اینان ذخیره امامت بودند و حفظ جانشان اهمیت بسیار بالایی داشت. اما با این وجود نقش پررنگ امام مجتبی علیه السلام در این جنگ قابل توجه است.

بعنوان مثال زمانی که عبیدالله بن عمر بن خطاب (قاتل خبیث و جنایتکاری که جنایت قتل یکی از یاران خاص ایرانی امیرالمومنین علیه السلام بنام **هرمزان**، را مرتکب شده بود و از ترس قصاص توسط حضرت امیر علیه السلام گریخته بود و اینک به معاویه پیوسته بود) در صفین به میان دو لشکر آمد و امام مجتبی علیه السلام را صدا زد تا با ایشان مذاکره ای داشته باشد، و این در واقع توطئه ای بود از سوی معاویه (به زعم خودش) برای ایجاد تفرقه میان امام علی و امام مجتبی علیهما السلام

آن ملعون به امام مجتبی علیه السلام عرض کرد شامیان پدرت را به عنوان خلیفه و حاکم قبول ندارند ولی تو را به عنوان نواده رسول خدا، قبول دارند. اگر تو پدرت را به کنار بزنی و قدرت را به دست بگیری ما شامیان تو را می پذیریم و خلافت را به رسمیت میشناسیم. ولی با پاسخ کوبنده امام مجتبی علیه السلام روبرو شد که تو برو و به همان عیاشی هایت ادامه بده تا آن زمانی که جسدت را در همین جنگ در وضعیت بدی خواهیم دید. و بدین ترتیب با صلابت و ایستادگی امام مجتبی ع تیر معاویه به سنگ خورد. در عرصه دیگر، امام مجتبی علیه السلام از سوی امیرالمومنین علیه السلام مأمور می شود تا با خوارجی که بعد از جنگ صفین وارد کوفه نشدند

و در قریه ی حروراء در برابر ماجرای حکمیت موضع گرفته بودند، صحبت کند و آنان را مجاب کند تا از سرکشی دست بردارند و با بیعت با علی علیه السلام به مصاف با معاویه بازگردند. خوارج که در ماجرای حکمیت دل در گرو خلافت عبدالله بن عمر بسته بودند، به امام مجتبی علیه السلام می گویند که تنها با خلافت عبدالله بن عمر موافقتند. اما امام مجتبی علیه السلام در ردّ صلاحیت او و اثبات ناتوانی او، استناد می کند به اعتراف پدر عبدالله یعنی عمر بن خطاب که گفته بود: عبدالله به قدری بی عرضه است که حتی توان طلاق همسر خود را که او را به تنگ آورده، ندارد، چه برسد به تصدّی امر حکومت عالم اسلام.

پس از آن نیز امام مجتبی علیه السلام به همراه امیرالمومنین علیه السلام به **نهروان** رفت و در آنجا کنار پدر بود و بعد از آن نیز که به کوفه بازگشتند حتی یک لحظه پدر را رها نکرد تا شب شهادت امیرالمومنین علیه السلام که در سحرگاه ۱۹ رمضان اصرار می کند تا همراه پدر باشد ولی امیرالمومنین علیه السلام ایشان را سوگند می دهد و بازمی گرداند.

چرا که علی علیه السلام که می دانست آن شب، همان موعدی است که پیامبر خدا، آنرا به امیرالمومنین علیه السلام وعده داده بود، از به خطر افتادن جان امام مجتبی علیه السلام خوف داشت. اما وقتی امام مجتبی علیه السلام صدای امیرالمومنین علیه السلام را در زمان ضربت خوردن شنید، سراسیمه خود را به کنار پدر در مسجد رساند و سر مقدس پدر را در آغوش گرفت و با پارچه ای بست.

امیرالمومنین علیه السلام که بیهوش شده بود با قطرات اشک امام مجتبی علیه السلام، به هوش آمد و در همانجا بود که حضرت امیر علیه السلام خبر شهادت امام حسن علیه السلام را بوسیله سَمّ و شهادت برادرش را؛ تیغ به فرزندش داد. سپس امام مجتبی علیه السلام به امر پدر، نماز جماعت صبح را به همراه مردم، اقامه نمود و بعد امیرالمومنین علیه السلام را به منزل برد و تا لحظه ی شهادت پدر، همراه آن حضرت بود و آن وصیت بزرگ و تاریخی امیرالمومنین علیه السلام نیز خطاب به فرزند بزرگوارش، حسن علیه السلام می باشد.

و این امام مجتبی علیه السلام بود که به عنوان وصی امیرالمومنین علیه السلام کار کفن و دفن ایشان را بر عهده داشت

امیرالمومنین علیه السلام در مدت ۲۵ سالی که به دلیل غصب حق خلافت از ایشان بطور مستقیم در عرصه سیاست و حکومت فعالیت نمی کرد، به امر کشاورزی پرداخت و نخلستان های مفصلی را ایجاد فرمود و زمین های بایر بسیاری را آباد کرد.

در سالهای آخر عمر شریف امیرالمومنین علیه السلام این سرزمینها، بسیار حاصلخیز و بارز شده بودند، از طرفی آن حضرت می دانست که پس از شهادتش، خلافت غصب خواهد شد و فرزندان او حقی در امر حکومت نخواهند داشت و درآمدی از سوی دولت غاصب متوجه آنها نخواهد شد. ایشان این املاک ارزشمند را که در «ینبع» قرار داشت، وقف فرزندان خود کردند و در حکمی امام مجتبی علیه السلام را به تولیت آن گماشتند. اما نکته ی حائز اهمیتی که در متن این حکم وجود دارد جمله ای است که امیرالمومنین علیه السلام در این حکم، درباره ی امام حسن علیه السلام می فرمایند، که: من با تعیین حسن علیه السلام به عنوان متولی این **موقوفات**، به خداوند متعال تقرب می جویم. این جمله نشاندهنده ی مقام والای امام مجتبی علیه السلام نزد امیر مومنان علی علیه السلام است که فرزندش حسن را وسیله قرب به خداوند قرار می دهد.

یکی از مهمترین و حساسترین مسائل در تاریخ صدر اسلام، مسأله **صلح** امام مجتبی علیه السلام است. معاویه ملعون از زمان خلافت، خلیفه دوم، قدرتی یافته بود که باعث شد تا او در دوران خلافت امیرالمومنین علیه السلام برای خود حق حکومت قائل شود و برای همین با آن حضرت وارد جنگ شود

خلیفه دوم به هیچ کدام از کارگزاران خود اجازه نمی داد تا پستی را بیش از یکسال، تصدی کند، ولی معاویه را تا ۵ سال حاکم شامات قرار داد و به او اجازه ساختن کاخ مجلی را در آنجا داد و حال اینکه در تاریخ ثبت شده است که سعد وقاص که حاکم خلیفه دوم در کوفه بود، به دلیل اینکه خانه ای ساخته بود که برخلاف سایر خانه های آن شهر، دارای درب بود، سعد را از حاکمیت عزل کرد و خانه اش را هم آتش زد. بعد از خلیفه دوم هم، عثمان بیش از ۱۲ سال به معاویه اختیار تام در حکومت شامات داده بود.

از این رو، معاویه برای خود حق حکومتی قائل بود. خیلی دردناک است وقتی انسان تصور می کند که آن مرد عظیم الهی در میان عده ای از اراذل و اشرار، قرار گرفته و آن جسارتها را می شنود. البته آن حضرت به لطف الهی، آنها را بی پاسخ نگذاشت و از پس آنها برآمد. با شهادت امیرالمومنین علیه السلام، معاویه از اینکه بزرگترین مانع در برابر آرزوهایش از میان برداشته شده، بسیار مسرور گشت ولی با به خلافت رسیدن امام مجتبی علیه السلام بار دیگر احساس خطر کرد و تمام بافته های خود برای کسب خلافت را رشته شده دید. به همین خاطر به امام مجتبی علیه السلام کوچکترین مهلتی نداد تا بر اوضاع حکومت مسلط شود

و سریعاً در جهت نابودی حکومت امام، اقدام کرد. آن هم در چنان اوضاع آشفته جامعه اسلامی که از یک سو هنوز رگه های جاهلیت خوارج نهران وجود داشت و از سوی دیگر مردم در اطاعت از رهبر خود سستی به خرج می دادند. باید به این نکته توجه داشت که بیعت مردم با امام مجتبی علیه السلام همراه با بصیرت عمیق نبود بلکه تنها به دلیل جریحه دار شدن احساساتشان در شهادت امیرمومنان علیه السلام بود

فلذا در ماجرای جنگ با معاویه، پشت امام مجتبی علیه السلام را خالی کردند و همین باعث شد تا معاویه به خود جرأت دهد تا برای نابودی حکومت امام به کوفه لشکرکشی کند. البته معاویه به راحتی هم جرأت لشکرکشی بر علیه امام مجتبی علیه السلام را نداشت، ابتدا با توطئه ای پلید، طرح ترور امام را به دست ۴ نفر از بزرگان کوفه پیگیری کرد، ولی چون با تدبیر امام، ترور نافرجام ماند، **جاسوسانی** را برای ایجاد فتنه به کوفه و بصره فرستاد که آنها هم توسط امام دستگیر و اعدام گشتند.

وقتی معاویه از این راه ها ناامید شد، تنها راه سرنگونی حکومت امام مجتبی علیه السلام را در جنگ مستقیم با آن حضرت دید که باز هم باید عنایت داشت که این تصمیم معاویه، با توجه به اوضاع نابسامان امت و سستی مردم بود. یعنی او می دانست که وقتی این مردم در جنگ صفین آنطور ضعیف ظاهر شدند و امام خود را تنها گذاشتند، حالا که پایه های ایمانشان سست تر شده و با تهدید و تطمیع معاویه، راحت تر امامشان را رها می کنند، جنگ با امام مجتبی علیه السلام آسانتر خواهد بود.

امام مجتبی علیه السلام پس از ماجرای صلح، به مدینه منوره بازگشتند. دلیل آن چه بود؟

پس از تسلط معاویه بر اوضاع وقتی مردم منطق معاویه را (که فقط به دنبال قدرت آنهم به هر قیمتی بود) با منطق امام مجتبی علیه السلام که به دنبال سعادت دنیا و آخرت مردم بود (مقایسه کردند تا حدودی به اشتباه بزرگی که مرتکب شدند) پی بردند و از این که حجت خدا را رها کردند، پشیمان شدند و نزد امام آمدند. این مظلومیت امام مجتبی علیه السلام هنوز هم در بین شیعیان ایشان جریان دارد و برخی فکر می کنند که امام حسین لذا آمدند خدمت امام مجتبی علیه السلام و عرض کردند مرد جنگ و جهاد و دلاوری بود ولی امام حسن لذا آمدند خدمت امام مجتبی علیه السلام و عرض کردند مرد سازش و محافظه کاری و گوشه نشینی که ما از کرده خود پشیمانیم، شما برگردید به میدان تا ما پا به رکاب شما با معاویه بجنگیم.

ولی امام که می دانست این تصمیم آنها از روی هیجان صرف است و اگر پای عمل برسد، دوباره همان رفتارها را خواهند داشت، فرمود که

آن موقع که عهده‌ی برگردن ما نبود، پشت ما را خالی کردید ولی حالا که پیمانی بر عهده ماست دیگر کاری نمی‌شود انجام داد. وقتی خبر این تحرک مردم به معاویه رسید، آن ملعون به همراه عده‌ای از اطرافیانش همچون عمروعاص و ولیدبن عقبه و برادرش عتبه، امام مجتبی‌ی‌لذا آمدند خدمت امام مجتبی‌ علیه السلام و عرض کردند را احضار کرد و در مجلسی به امام و پدر بزرگوارشان، جسارت نمود و خاطر نشان کرد که امام تحت نظر است. خیلی دردناک است وقتی انسان تصور می‌کند که آن مرد عظیم‌الهی در میان عده‌ای از اراذل و اشرار، قرار گرفته و آن جسارتها را می‌شنود. البته آن حضرت به لطف‌الهی، آنها را بی‌پاسخ نگذاشت و از پس آنها برآمد

پس از اینکه امام مجتبی‌ی‌لذا آمدند خدمت امام مجتبی‌ علیه السلام و عرض کردند، دیدند که دیگر دلیلی برای ماندن در این شهر بی‌وفا ندارند، تصمیم به **هجرت به سوی مدینه** و حرم جدّ بزرگوارشان را گرفتند، چرا که ایشان کوفه را تنها بعنوان مقرّی برای اداره حکومت برگزیده بودند وگرنه خود کوفه موضوعیت و اهمیت خاصی برای اقامت امام نداشت.

همانطور که امام حسین علیه السلام نیز در قیام خود، به دلایل سیاسی به سمت کوفه حرکت کرد و اگر دعوت مردم کوفه نبود، هرگز به آنجا نمی‌رفت، چرا که کوفه به خودی خود برای ایشان موضوعیت نداشت فلذا وقتی مردم کوفه دست از یاری برداشتند، امام تصمیم به بازگشت گرفت.

بنابراین امام مجتبی‌ علیه السلام به همراه تمامی اهل بیت گرامی ایشان بازگشتند. صحنه‌ی تأسف‌آوری از لحظه‌ی خروج امام از کوفه، در تاریخ ثبت شده است، مردمی که پیشیمان از کرده خویش بودند، با گریه به بدرقه امام آمدند و آن حضرت همانطور که از شهر خارج می‌شد، با چشمی گریان، نگاهی به مردمی که هنوز در بدرقه حضرت ایستاده بودند، انداخت و شعر غم‌انگیزی فرمود که: **ولا عن قلیّ فارقت دار معاشری هم المانعون حوزتی و ذماری** به این مضمون که من خانه دوستان خود را از روی دشمنی ترک نمی‌کنم ...

متأسفانه برخی از اهل تسنن برای ترور شخصیت امام مجتبی‌ علیه السلام سعی کرده‌اند از ایشان چهره‌ای عافیت طلب بسازند که برای حفظ خود حاضر به جنگ نبود و به جای امر امت به دنیا و زنان آن فکر می‌کرد. باید توجه داشت که اگر واقعاً آن امام همام مطلق بود و تعداد همسران آن حضرت طبق نقل آنان، به ۴۰۰ تن هم می‌رسید طبیعتاً باید تعداد فرزندان ایشان بیشتر از تعداد همسرانش می‌شد

و حال آنکه تعداد فرزندان امام علیه السلام به عدد انگشتان دست نمی رسد .
امام مجتبی علیه السلام مظهر تمام و کمال صبر و حلم و مظلومیت است. مظلومیت امام
مجتبی علیه السلام حتی برای ما شیعیان نیز بدرستی تبیین نشده است. جا دارد به جمله
ی ارزشمندی که در کتاب گرانقدر صلح امام حسن اثر عالم وارسته شیخ راضی آل
یاسین، آمده اشاره کنم که می فرمایند:

مظلومیت روز سابط امام حسن علیه السلام (سابط یکی از محلات شهر مدائن بود
که در آنجا امام مجتبی علیه السلام مجبور شد، صلح را بپذیرد) از مظلومیت روز عاشورای
امام حسین علیه السلام بیشتر است دلیل آن روشن است، چون روز عاشورا، سراسر
حماسه بود، چنانکه حضرت زینب سلام الله علیها در اوج آن مصیبت عظیمی که فقط یک
روز است و بعد از آن، به فوز عظیم نائل آمدند، می فرماید: **ما رأیت الا جمیلا** یعنی
عاشورا سراسر زیبایی و حماسه بود، ولی امام مجتبی علیه السلام بعد از روز سابط ۱۰ سال
صبر کرد و شاهد آن همه غربت و مظلومیت بود.

و این مظلومیت امام مجتبی علیه السلام هنوز هم در بین شیعیان ایشان جریان دارد و
برخی فکر می کنند که امام حسین علیه السلام مرد جنگ و جهاد و دلاوری بود ولی امام
حسن علیه السلام مرد سازش و محافظه کاری و گوشه نشینی. فلذا امام حسن ع مظهر
مظلومیت و غربت است حتی در بین شیعیان خودش.

به گفته شیخ مفید (ره)، **ترکیب لشکر امام حسن** علیه السلام اینگونه بود :

- گروهی از شیعیان خاص امام که بسیار محدود و انگشت شمار بودند.
- گروهی از مردم کوفه که حضرت را بعنوان خلیفه پنجم می شناختند و همراهی
شان با سپاه امام، نه از جان و دل بلکه از روی بی میلی بود.
- گروهی از قبایل که نه به خاطر برحق بودن امام مجتبی علیه السلام در عرصه حاضر
شدند بلکه صرفاً به تبعیت از رؤسای خود، حضور پیدا کردند.
- گروهی از خوارج، که چون از یک سو حساب امام مجتبی را از امیرالمومنین علیه
السلام جدا کرده بودند و از سوی دیگر جنگ با معاویه ملعون را جایز می دانستند فلذا
با لشکر امام، همراه شدند.
- دستیابی به عده ای از افراد سودجو و غنیمت طلب، که به دنبال منفعت حاصل
از این جنگ بودند که در صورت عدم غنیمت، راه فرار را در پیش می گرفتند.
- امام مجتبی علیه السلام به چنین ترکیب ناهمگونی، علم داشت .

و به همین جهت طی یک سخنرانی، تصمیم به **تصفیه سپاه** خود گرفت ولی آنان با برهم زدن مجلس، به امام مجتبی علیه السلام اجازه صحبت کردن، ندادند. امام از منبر فرود آمد و به خیمه خود بازگشت ولی آنان رو به خیمه حضرت هجوم آوردند و خیمه را غارت کردند و حتی سجاده زیر پای امام را کشیدند

حضرت مجتبی علیه السلام از خیمه اش بیرون آمد تا سوار بر مرکب شود، یک خبیثی جسارت را به جایی رساند که به آن حضرت حمله کرد و **ضربت سختی بر ران مبارک ایشان وارد کرد** که به استخوان رسید، که البته امام همانجا گردن آن خبیث را با فشاری شکستند.

و بدین صورت، سپاه امام مجتبی علیه السلام به هم ریخت و شیرازه اش از هم پاشید. این خبر به همراه با نامه هایی از طرف سران سپاه امام، به معاویه رسید، مبنی بر اینکه هرگونه که تو بخواهی ما حسن بن علی را برایت می آوریم، مرده یا زنده.

معاویه ملعون نیز همین نامه ها را برای امام مجتبی علیه السلام فرستاد و گفت که تو می خواهی با اینها با من بجنگی؟ و در همین جا به امام **پیشنهاد صلح** را، بدون هیچ قید و شرطی، به امام داد.

با بوجود آمدن چنین شرایط آشفته و نابسامانی، امام مجتبی علیه السلام با همان جراحت و حال نامساعدشان، در میان جمع مردم حاضر شد و با آنان اتمام حجت فرمود که مگر از پیامبرتان نشنیدید که خلافت بر بنی امیه حرام است و اگر آنها را بر بالای منبر من دیدید، از منبر پائین بکشید و به هلاکت برسانید

حال اگر رضای خدا و سعادت آخرت خود را می خواهید، من این پیشنهاد صلح را از بین می برم و همه با هم کار معاویه را یکسره می کنیم ولی اگر دنیا و لذات آنرا ترجیح می دهید که صلح را بپذیرید. در اینجا همه آنان فریاد زدند که ما دنیا را می خواهیم و بدین ترتیب دنیا را بر امام حق و حجت خدا که سعادت دنیا و آخرت امت را می خواهد، ترجیح دادند

جالب است که همین موضع امام مجتبی علیه السلام در اتمام حجت با مردم را برادر بزرگوارشان امام حسین علیه السلام نیز در روز عاشورا با مردم داشتند و از لابلای غبار فتنه، حق را برای مردم آشکار کردند ولی آنان تن به باطل دادند.

بنابراین در اینجا به دلیل عدم حمایت مردم از امام مجتبی علیه السلام ایشان بالاجبار تن به پذیرش صلح با معاویه داد.

بخش ۱۱ : یاران امام حسن مجتبی علیه السلام

یاران امام از نظر عدد، بسیار کم هستند اما بسیاری از آنها از شخصیت های برجسته عالم اسلام می باشند. برخی از آنها پیامبر و پنج امام را درک کرده اند؛

همانند جابر بن عبدالله انصاری؛ و برخی دیگر علاوه بر این که از یاران امام حسن علیه السلام هستند، جزو یاران امیرمومنان بوده اند؛

همانند احنف، اصبغ، جابرین عبدالله، جعیدحبیب، حبه، رشید، رفاعه، زید، سلیم، سلیمان، سوید، ظالم، عمرو بن حمق، عامر، کمیل، لوط، میثم، مسیب و ابو اسحاق. و برخی دیگر جزو یاران امام حسین علیه السلام نیز هستند، همانند جابر، جعید، حبیب، رشید، زید، سلیم، ظالم، عمرو، کیسان، لواط، میثم و فاطمه

دسته دیگر از آنها جزو یاران امام سجاد علیه السلام نیز هستند، همانند جابر، رشید، سلیم و ظالم. و گروهی نیز جزو یاران امام باقر علیه السلام شمرده شده اند؛ همانند جابر بن عبدالله انصاری که در سال ۷۸ ق. به دیدار خدا شتافت

نکته دوم این که عده ای از یاران امام حسن علیه السلام همانند حبیب بن مظاهر اسدی، جزو شهدای کربلا هستند. و برخی همانند کمیل بن زیاد، عمرو بن حمق خزاعی، رشید هجری و حجر بن عدی در راه ولایت و دفاع از اهل بیت علیهم السلام به شهادت رسیده اند.

اعتراض اصحاب امام حسن علیه السلام

قیس بن سعد بن عباده در زمان خود از بزرگان مدینه و رئیس قبیله خزرج، و مرد غیور و با شخصیتی بود و شرح شجاعت و خدمات او در اسلام و پس از آن، و مخالفت وی با خلافت ابوبکر در ماجرای سقیفه در تاریخ مضبوط است، قیس فرزند او نیز مانند پدرش مردی شجاع و غیور بود، و از نظر قامت نیز، بلند قد بوده، به طوری که به گفته ابو الفرج وقتی سوار اسب می شد، پاهایش روی زمین کشیده می شد

و مو در صورت نداشت و به اصطلاح کوسه بود، و در کتاب مقاتل الطالبیین آمده که به او خواجه انصار می گفتند. قیس بن سعد در ارادت به امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان آن حضرت مشهور است و آن حضرت در آغاز خلافت خود حکومت مصر را به او واگذار فرمود، و قیس از کسانی بود که حاضر نبود با معاویه بیعت کند

و چون قبل از ماجرای صلح معاویه برای او نامه نوشت و خواست تا مانند عبیدالله بن عباس او را به طرف خود جذب کند در پاسخ نوشت **لا والله لا تلقانی ابدا الا بینی و بینک الرحم...** نه به خدا سوگند هرگز مرا دیدار نخواهی کرد، جز آنکه میان من و تو نیزه باشد!...

باری قیس بن سعد وقتی مطلع شد که امام او از حکومت کناره گرفته و کار را به معاویه واگذارده، با شدت ناراحتی که از این ناحیه پیدا کرده بود، بناچار به کوفه بازگشت و چون معاویه وارد کوفه شد کسی را به سراغ او فرستاد تا برای بیعت حاضر شود. ولی قیس حاضر نشده و گفت: من قسم خورده‌ام او را دیدار نکنم، جز آنکه میان من و او نیزه و یا شمشیر باشد...

حجر بن عدی از بزرگان اصحاب رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام و از ابدال روزگار بوده، و به گفته ابن اثیر جزری در اسد الغابه و دیگران از نظر تقرب به خدا به آن حد و مقام رسید که مستجاب الدعوه بود... و بالاخره نیز در مرج عذراء به دستور معاویه و به وسیله دژخیمان او به شهادت رسید که شهادت او موجی از اعتراض را علیه معاویه برانگیخت و مورد اعتراض عایشه و دیگران قرار گرفت...

و به هر صورت طبق روایت ابن شهر آشوب و ابن ابی الحدید، حجر بن عدی از کسانی بود که از ماجرای صلح بسختی کوفته خاطر گردید تا جایی که با شدت علاقه و ارادتی که نسبت به امام حسن علیه السلام و پدرش علی و خاندان آن حضرت داشت به نزد آن بزرگوار آمده و در حضور معاویه همچون کسی که عنان اختیار از کف او خارج گشته باشد، گفت **اما والله لوددت انک مت فی ذلک الیوم و متنا معک و لم نر هذا الیوم فانا رجعنا راغمین بما کرهنا، و رجعوا مسرورین بما احبوا** به خدا سوگند دوست داشتم که در این روز همگی مرده بودیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم که ما بر خلاف آنچه می‌خواستیم با اکراه باز گردیم و آنها خوشحال با آنچه دوست داشتند مراجعت کنند! و این گفتار حجر امام را نیز ناراحت کرد که به گفته مدائنی رنگ آن حضرت دگرگون شد و چون مجلس خلوت شد، حضرت او را مخاطب ساخته فرمود **یا حجر قد سمعت کلامک فی مجلس معاویه، و لیس کل انسان یحب ما تحب و لا رایه کرایک، و انی لم افعل ما فعلت الا ابقاء علیکم و الله تعالی کل یوم فی شان ای حجر من سخن تو را در حضور معاویه شنیدم، و همه مردم اینگونه مانند تو نیستند که خواسته و رای تو را داشته باشند، و من آنچه کردم و انجام دادم جز به منظور ابقای شما نبود، و خدا را روزهای دیگری نیز هست! شاید به خاطر شدت تاسفی که از تسلط معاویه**

به وی دست داده بود، بدان حد ناراحت شده بود که نمی فهمید چه می گوید...! **عدی بن حاتم** یکی دیگر از ارادتمندان شجاع و غیور این خاندان بود که شمه‌ای از رشادتها و شهامتهای او را در جنگهای جمل و صفین در زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام است، عدی بن حاتم پس از ماجرای صلح به نزد امام علیه السلام آمده و با ناراحتی گفت: **یابن رسول الله لوددت انی مت قبل ما رایت! اخرجتنا من العدل ...** ای فرزند رسول خدا، براستی که من دوست داشتم پیش از آنچه دیدم مرده بودم، ما را از عدالت به بی‌عدالتی وارد کردی! و حق را که در آن بودیم رها کردیم، و در آن باطلی که از آن می‌گریختیم در آمدیم، و ما را به خواری انداختی و آن پستی را که به ما نرسیده بود پذیرفتیم!

و امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: **یا عدی انی رایت هوی معظم الناس فی الصلح، و کرهوا الحرب فلم احب ان احملهم علی ما یکرهون، فرایت دفع هذه الحروب الی یوم ما، فان الله کل یوم هو فی شان** ای عدی من دیدم خواسته بیشتر مردم صلح است و جنگ را خوش ندارند، و من دوست نداشتم چیزی را که خوش ندارند بر آنها تحمیل کنم، و مصلحت در آن دیدم که این جنگها را برای روز دیگری بیندازم، که خدا را روزهای دیگری نیز هست!

سفیان بن ابی لیلی و از جمله کسانی که در مورد صلح با معاویه بسختی امام حسن علیه السلام را مورد نکوهش قرار داد، سفیان بن ابی لیلی است، پس از ماجرای صلح به نزد امام حسن علیه السلام که در جلوی خانه‌اش نشسته بود و جمعی اطراف او بودند رفته و به آن حضرت گفتم: **السلام علیک یا مدل المؤمنین** سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را خوار و زیون کردی؟

فرمود: علیک السلام ای سفیان پیاده شو. من پیاده شدم و مرکب خویش را بستم، آنگاه پیش رفته نزدش نشستم. فرمود: ای سفیان ما خاندانی هستیم که چون حق را تشخیص دادیم بدان تمسک جوییم و از آن منحرف نخواهیم شد

مسیب بن نجبة و سلیمان بن صرد نزد امام حسن علیه السلام آمده و گفتند: **و ما ینقضی تعجبنا منک! بایعت ...!** تعجب ما از تو بر طرف نمی‌شود که چرا با معاویه بیعت کردی! در صورتی که چه هزار مرد جنگی از اهل کوفه با تو بودند سوای اهل بصره و حجاز! امام علیه السلام فرمود: چنین شده اکنون چه نظر داری؟ عرض کرد **و الله اری ان ترجع لانه نقض العهد** به خدا نظر من این است که به جنگ او بازگردی زیرا که او پیمان شکنی کرده. امام فرمود: **ان الغدر لا خیر فیه و لو اردت لما فعلت ...** براستی که خیری در پیمان شکنی و فریبکاری نیست و اگر دنیا را می‌خواستم، چنین کاری نمی‌کردم!

بخش ۱۲ : بررسی شرائط سیاسی اجتماعی دو امام

برای معلوم شدن چرایی روش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مقابل معاویه و یزید باید موقعیت و شرائط زمان آن دو امام بزرگوار روشن گردد :

۱. تفاوت موقعیت اجتماعی دو امام امام حسن علیه السلام در مسند خلافت مسلمین بود ولی امام حسین علیه السلام چنین نبود

امام حسن علیه السلام خلیفه مسلمین است و یک نیروی طاغی و باغی علیه او خروج کرده است، کشته شدن او در این وضع یعنی کشته شدن خلیفه مسلمین و شکست مرکز قدرت، ولی امام حسین علیه السلام یک معترض به حکومت موجود بود، کشته شدنش شهادتی افتخارآمیز بود، همانطوریکه افتخارآمیز هم شد (سیری در سیره ائمه، چاپ ۸، ص ۸۳، ۸۵)

پس اگر امام حسن علیه السلام مقاومت می کرد نتیجه نهائی آن (آنطور که ظواهر تاریخ نشان می دهد) این بود که کشته می شد و یا دست و کت بسته تحویل معاویه داده می شد و اسیر می گردید، و این کشته شدن یا اسارت خلیفه مسلمین در مسند خلافت بود و موجب شکست اسلام می گشت. ولی کشته شدن امام حسین علیه السلام کشته شدن یک نفر معترض به حکومت فاسد بود و این موجب از بین رفتن فساد و بیداری مردم علیه فساد و حرکت آنان در حفظ اسلام می شد، که چنین نیز شد.

۲. تفاوت جو فرهنگی و افکار عمومی روزی که امام حسن علیه السلام صلح کرد، هنوز اجتماع به آن پایه از درک و بینش نرسیده بود که هدف امام را تامین کند. در آن روز مردم کوفه تمایلی به جنگ نشان نمی دادند، بگونه ای که وقتی امام آنها را گرد آورد و خطابه ای ایراد کرد و آنان را به نیک اندیشی و پایداری و استقامت تشویق نمود و روزها و خاطره های ستوده جنگ صفین را به یادشان آورد و به آنان چنین وانمود کرد که در مورد پیشنهاد (صلح) معاویه با ایشان مشورت می کند،

در آخر خطابه اش فرمود: آگاه باشید معاویه ما را به کاری فراخوانده که در آن نه سربلندی هست و نه انصاف، اگر داوطلب مرگ هستید سخن او را به خودش برگردانید و با زبانه شمشیر او را به محاکمه خدایی بکشیم و اگر خواستار زندگی هستید پیشنهاد او را بپذیریم و خشنودی شما را طلب کنیم، مردم از هر سو فریاد برآوردند **مهلت، مهلت، صلح را امضا کن** (صلح الحسن ص ۳۰۲) (به نقل از ابن خلدون و ابن اثیر)

آری کوفه زمان امام حسن علیه السلام کوفه ای خسته، ناراحت، متفرق و متشتت بود، کوفه ای که امیرمؤمنان علیه السلام در روزهای آخر ملاقاتش مکرر از مردم آن و عدم آمادگی شان شکایت می کرد. مردم همین کوفه بیست سال حکومت معاویه را چشیدند و زجرهای زمان معاویه را دیدند و برنامه های ضد انسانی تهدید و گرسنگی معاویه علیه خود را تحمل نمودند. در زمان معاویه شیعیان در هر جا که بودند به قتل می رسیدند، بنی امیه دست و پای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند بریدند، هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر بود زندانی شد و یا مالش به غارت رفت و یا خانه اش را ویران کردند (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳)

زیاد بن سمیه که حاکم کوفه و بصره بود و به تناوب شش ماه در هر کدام از این دو شهر حکومت می کرد، «سمره بن جندب» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را به عهده بگیرد، سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۳۷) این ظلم و جورها واقعا مردم را بی تاب کرد و دنبال راه چاره بودند از این رو حدود هیجده هزار نامه به امام حسین علیه السلام نوشتند و برای همکاری با آن حضرت اعلام آمادگی کامل نمودند

از نظر تاریخی اگر امام به آن نامه ها ترتیب اثر نمی داد، در مقابل تاریخ محکوم بود و می گفتند زمینه مساعدی را از دست داد. بنابراین از ناحیه کوفه بر امام حسین علیه السلام برای قیام اتمام حجت می شود بگونه ای که امام نمی تواند آن اتمام حجت را نادیده بگیرد، ولی در مورد امام حسن علیه السلام قضیه بر عکس است و اتمام حجت بر خلاف بود و مردم کوفه عدم آمادگی شان را اعلام کرده بودند (سیری در سیره ائمه ص ۹۰. ۹۱)

۳. تفاوت یاران دو امام امام حسن علیه السلام با یاران بی وفایی روبرو بود که عده ای از آنها در مقابل تطمیعهای معاویه خود را باختند و برق سیم و زرهای فتنه گر شام عقل از سرشان ربود و به لشکر معاویه ملحق گردیدند و جمعی دیگر از آنها برای معاویه نامه نوشتند که ما حاضریم حسن بن علی علیه السلام را دست بسته تحویل دهیم. همان سپاهی بود که دو سوم نفراتش از میدان گریخته و بازیچه ی دسیسه های معاویه گشته که خود و بال جان آن حضرت شدند بگونه ای که در اردوگاه آن حضرت به خیمه حضرتش حمله ور شدند و آن را غارت کردند و سجاده را از زیر پایش کشیدند و با گستاخی ردایش را از دوشش کشیدند. و یکی از یاران وی بنام «جراح بن سنان» جلو آمد و با وقاحت تمام آن حضرت و پدر گرامیش علی علیه السلام را متهم به شرک نمود

و به ران آن حضرت با شمشیر ضربه ای زد که گوشت را شکافت و به استخوان رسید (شیخ مفید الارشاد ج ۲ ص ۱۲) با چنین اصحابی امام چگونه می توانست در مقابل لشکر منسجم شام به جنگ ادامه دهد؟ و چنین شکوه می کند: به خدا سوگند معاویه برای من از این مردمی که گمان دارند شیعه هستند بهتر است.

و در خطبه ای که معاویه هم در آن مجلس حضور داشت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه قومش را به سوی خدا دعوت می نمود، مجبور شد از دست آنها فرار کند و به غار پناه آورد و اگر یارانی داشت هرگز از آنها فرار نمی کرد. من هم اگر یارانی داشتم هرگز با تو ای معاویه بیعت نمی کردم (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۳)

آن حضرت در بیانی دیگر علت صلحش را نداشتن یار و یاور بیان می فرماید: به خدا سوگند من حکومت را به معاویه واگذار نکردم مگر بخاطر نداشتن یاران و اگر انصار و یارانی می داشتم، شبانه روز با او می جنگیدم تا اینکه خداوند بین من و او حکم کند (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۱)

اما حضرت امام حسین علیه السلام یارانی داشت که هر چند از نظر کمیت تعدادشان اندک بود ولی از نظر ایمان و استقامت و وفاداری نظیر نداشتند؛ بگونه ای که خود آن حضرت آنان را چنین می ستاید: من اصحابی با وفاتر از یاران خود سراغ ندارم و خاندانی نیکوتر و مهربانتر از خاندان خود نمی شناسم. خداوند از جانب من به شما پاداش نیک دهد (شیخ مفید، الارشاد ج ۲، ص ۹۱) یاران حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام حقیقتاً قابل ستایش بودند و به درستی با ایمان و وفادار بودند، زیرا تا یک نفر از ایشان زنده بود نگذاشتند آسیبی به امام و مولایشان برسد

۴. تفاوت روحیات و رفتار معاویه و یزید معاویه و یزید هر چند در اصل هدف (از بین بردن اسلام و غصب حق اهل بیت) متحد بودند و هر دو یک هدف را دنبال می کردند ولی در رفتار و روحیه، دو تفاوت عمده با هم داشتند که همین تفاوتها عکس عملهای مناسب خود را از ناحیه امامان علیهم السلام می طلبید

الف - کهنه کار بودن معاویه و خام بودن یزید معاویه بن ابی سفیان در حل و فصل مشکلات از مهارت خاصی برخوردار بود و به اصطلاح امروزی کهنه کار و آزموده بود و بدین وسیله توانسته بود مردم شام را با خود همراه کند و افکار عمومی را با حکومت شام هماهنگ نماید، ولی یزید بن معاویه جوانی خام و بی تجربه و فاقد این مهارتها بود.

ب - قیافه دین گرایانه معاویه و فسق علنی یزید معاویه کفر را در لباس نفاق پوشانده بود و کینه اسلام و اهل بیت علیهم السلام چنان در دل او ریشه دوانده بود که در پاسخ «مغیره بن شعبه» که از او خواسته بود تا قدری درباره خاندان علی علیه السلام و شیعیانش به عدالت رفتار کند، گفته بود: **لا والله الا دفنا دفنا** به خدا قسم هدفم دفن [نام پیامبر و اسلام] است. اما وی با همه کینه ای که نسبت به اسلام داشت، تظاهر به اسلام و دین داری می نمود و ظواهر دینی را رعایت می کرد (شرح نهج البلاغه، ج ۵ ص ۱۲۹)

او نقاب دین به چهره داشت و بگونه ای عمل نمود که مردم را دچار تردید و دو دلی کرد و همانطور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد، دین خدا را مایه فریبکاری و بندگان خدا را بردگانی حلقه بگوش و مال خدا را ملک اختصاصی خویش ساخته بود (صلح الحسن ص ۱۱). این روحیه معاویه، کار امام حسن علیه السلام را پیچیده تر نموده بود و باید سالها می گذشت تا چهره مزورانه فرزند هند جگرخوار برای مردم آشکار می شد

صلح امام حسن علیه السلام این مهم را بخوبی به انجام رساند و چهره واقعی معاویه و بنی امیه را به مردم نشان داد. به خاطر همین روحیه حيله گرانه معاویه است که امام حسین علیه السلام در مدت ده سال اول امامتش که در زمان سلطنت معاویه واقع شده بود قیام نکردند، اما با مرگ معاویه و شروع سلطنت یزید دست به قیام زدند

ولی یزید به عنوان عنصر مقابل امام حسین علیه السلام جوانی عیاش، آلوده به گناه و سگ باز بود. او با شراب خواری علنی دستورات دین مبین اسلام را زیر پا می گذاشت. اشعاری که از وی در کتب شیعه و سنی در این زمینه نقل شده، به وضوح نمایانگر اوج فساد و انحراف او می باشد (تذکره الخواص سبط بن جوزی، از صفحه ۲۸۶).

یزید به صراحت اظهار کفر می کرد، چنانکه وقتی سر مبارک حضرت سید الشهداء را جلوی او گذاردند با چوب خیزران به لبهای مبارک حضرت اشاره کرد و اشعاری را خواند **لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل لست من خندق ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل** (سبط بن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۶۱) بنی هاشم با حکومت بازی کرد، نه از عالم بالا خبری رسیده و نه وحی نازل شده. من از نسل قبيله خودم نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام آنچه درباره پدران من انجام دادند را نگیرم

در این اشعار فرزندان طلقاء علنا رسالت پیامبر را تکذیب می نماید و با خود عهد می کند که انتقام مشرکین جاهلیت را که بدست پیامبر صلی الله علیه و آله به هلاکت رسیده بودند از خاندان آن حضرت بگیرد. یزید با دهن کجی آشکار به اسلام و دستورات حیات بخش آن، از نظر اعتبار و آبرو به جایی رسیده بود که

«اخطل شاعر» (به روایت بیهقی) رو به روی او چنین گفت: ای یزید حقا که دین تو همچون دین درازگوش است، و تو از هر رمز کافرتری (صلح الحسن، ص ۵۱۶) طبیعی است که اعتراض در مقابل چنین حاکمی که آبرویش به خاطر فساد نزد مردم بر باد رفته است، افتخاری بزرگ است، هر چند انسان در این اعتراض جانش را از دست بدهد

سخن آخر امام حسن علیه السلام صلح نکرد بلکه صلح را بر او تحمیل نمودند، او در مقابل گروه یاغی شام ابتدا قیام کرد و در رویارویی با معاویه، نیروهایش را به منطقه «مسکن» گسیل داشت اما بخاطر بی وفایی و فریب، ناچار تغییر سنگر داد و تدبیری اندیشید که بسان شمشیری دو لبه به جان معاویه بن ابی سفیان بن حرب افتاد،

زیرا معاویه در مقابل تدبیر امام دو راه بیشتر نداشت؛ یا به مواد معاهده صلح عمل کند که در این صورت امام به هدفش یعنی عمل به احکام اسلام طبق کتاب و سنت، حفظ خون شیعیان و گرفتن خلافت از دست غاصبان کاخ نشین شام می رسید و یا اینکه مواد معاهده را زیر پا بگذارد (که معاویه این راه را برگزید) و در این صورت نقاب از چهره حيله گر و فریبکارانه معاویه کنار زده می شد و مردم پی به جنایت و فساد روحی او می بردند و زمینه برای قیام علیه بنی امیه فراهم می گشت، که چنین هم شد. بنابراین، صلح امام حسن علیه السلام راه به وجود آمدن نهضت عاشورا را هموار ساخت و نتایج آن را قابل عرضه ساخت و **شهادت، کربلا پیش از آنکه حسینی باشد حسینی بود**

امام حسن علیه السلام امام قائم و قاعد قیام به امور اجتماعی از جمله برپایی حکومت، جهاد، اقامه حدود و اجرای آن و مانند آن است. چنان که مراد از قعود، عدم قیام به این امور و پذیرش مسئولیت های اجتماعی است. از این رو کسانی را که در جنگ ها و جهادها شرکت نکرده و یا ناتوان از حضور و مشارکت در امور اجتماعی از جمله جهاد هستند به عنوان قاعدین معرفی می کند.

بسیاری از امامان علیهم السلام با آن که توانایی مشارکت در عمل سیاسی و اجتماعی و حضور در مراتب عالی مدیریت دستگاه و نظام سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی را داشتند اجازه حضور نیافتند و به شدت با حضور ایشان مقابله شد. لذا بسیاری از ایشان بازداشت و زندانی و یا در اردوگاه های نظامی در بازداشت خانگی بودند تا نتوانند در حوزه عمل اجتماعی مشارکت فعال و سازنده مستقیمی داشته باشند.

بخش ۱۳ : نسیمی از آموزه های اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام

گوشه ای از منزلت امام حسن علیه السلام

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: جدم امام حسن علیه السلام در عبادت و زهد و نیز فضیلت، گوی سبقت را از همه ربوده بود. با پای پیاده و گاه با پای برهنه به سفر حج مشرف می شد. زمانی که به یاد مرگ و قیامت می افتاد گریه اش می گرفت و چه بسا بی هوش می شد. در نمازها بندهای بدنش از خوف و عظمت پروردگار به لرزه درمی آمد. یاد بهشت و دوزخ او را همچون مارگزیده و یا نیش عقرب خورده، مضطرب می ساخت

کسی او را ملاقات نکرد مگر آن که حضرت را پیوسته در یاد و ذکر خدا می یافت. به هنگام وضو از خشیت خدا رنگ رخسارش زردگونه می گشت. در آستانه درب مسجد سر به آسمان بلند می کرد و می فرمود: ای خدای من، این میهمان توست که به درگاهت ایستاده است. ای خداوند نیکوکار، بنده خطاکار نزدت حاضر گشته، به لطف و بزرگواریت از رفتار ناپسند او درگذر. (منتهی الامال ج ۱ ص ۳۵۹)

آموزه اول- پرهیز از بداخلاقی

امام حسن علیه السلام فرمودند: **اشد من المصیبه سوء الخلق**. بداخلاقی از هر مصیبت و بلائی، سخت تر است. (فرهنگ سخنان امام حسن علیه السلام) برخی از مردم مشکلات اجتماعی، بلاهای غیرمنتظره، سیلها، زلزله ها، ویرانی های ناشی از جنگ، از دست دادن عزیزان و... را مصیبت های دردناک به حساب می آورند. اما بداخلاقی و ناهنجاریهای رفتاری را آن گونه که لازم است مورد توجه قرار نمی دهند.

در حالی که امام علیه السلام بدخلقی را از هر بلا و گرفتاری زیان بارتر و دشوارتر معرفی می کنند. امام علی علیه السلام فرمودند: هیچ تنهایی و وحشتی وحشتناک تر از بدخلقی نیست (غررالحکم ج ۱ ص ۳۳۶) به گفته حضرت صادق علیه السلام: خوش خلقی مایه آسانی امور و موجب شادی در زندگی است. (سنن النبی ص ۳۳) انسان بداخلاق، از حیث روانشناختی کارهایش با سختی و گره خوردن همراه است و از حیث جامعه شناختی پی درپی موجبات ناراحتی خود و اطرافیان و سلب آسایش دیگران را فراهم می سازد. علاوه بر موارد فوق، آفات دیگری نیز دامن آدمهای بداخلاق را فرا می گیرد. از جمله:

شخص بد اخلاق آقایی و بزرگی را از کف می دهد، لذت و شیرینی و طعم زیبای زندگی را به تلخی مبدل می کند، دوستان و رفیقان خود را از دست می دهد، به مار دشمنان خود می افزاید و روزی و رزق الهی خود را با روش های بد اخلاقی خویش، کاهش می دهد. یادآوری این نکته نیز لازم است که سرمنشأ بد اخلاقی نهایتاً به نادانی و عدم درک صحیح برمی گردد.

آموزه دوم- پرهیز از پستی کفران نعمت

حضرت علیه السلام می فرمایند: **اللؤم ان لاتشکر النعمه**، پستی این است که سپاسگزار نعمت نباشی. (تحف العقول ص ۶۳۲) چنانچه آدمی در محیط تربیتی صحیحی رشد نکند، به مرور ساختار وجودیش، کمالات بالقوه فطری را از دست داده و جای خود را به خصوصیات ناپسند و روحیات زشتی همچون فرومایگی و پستی می سپارد و انسان پست همه را به کیش خود می پندارد و لذا برای مردم ارزشی قائل نیست.

برای شناخت دقیق افراد فرومایه، در بیانات معصومین علیهم السلام نشانه ها و شاخص های روشنی ذکر شده است، از جمله اینکه: این چنین اشخاصی از شرم و حیا تهی هستند. چنانچه عمل خیری برای کسی انجام دهند، مرتب منت گذاری کنند. بر دنیا و دنیا طلبی حریص هستند و بر بخشش مال و اندوخته خود شدیداً بخل می ورزند. سنگ دلی و بی رحمی همچنین امروز و فردا کردن و بهانه جویی از دیگر نشانه های انسان های فرومایه است. (غررالحکم ج ۲ ص ۳۹۵-۴۰۰)

آموزه سوم- ملاک زیرکی و حماقت

امام دوم علیه السلام می فرمایند: **ایها الناس، ان اکیس الکیس التقی و احمق الحمق الفجور**. ای مردم بدانید که بهترین زیرکی ها، تقوا و پرهیزکاری است و بدترین حماقت ها، آلودگی و معصیت الهی است. (فرهنگ سخنان ص ۳۴۰) در باورهای دینی، انسان زیرک به کسی گفته نمی شود که بر مردم ستم می کند، سر آنان کلاه می گذارد و در حقه بازی و آزار و گمراه نمودن دیگران پیشقدم است و هر روز بر نامردی و ناجوانمردی خود پافشاری می کند و این قبیل رفتارها را نشانه زیرکی و زرنگی و دانایی خود می شمارد.

بلکه در آموزه های دینی، زیرک به کسی اطلاق می شود که نفس و جان خود را محکوم و متهم می سازد و برای پس از مرگ کار می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احمق

ترین شخص کسی است که خود را پیرو هوای نفس خویش گرداند و از خدا هم آرزوها داشته باشد. از علی علیه السلام نقل شده: زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمالش را برای خدا خالص گرداند و چنین شخصی امروز او از دیروزش بهتر می باشد. و بالاخره داناترین و زیرک ترین آدمیان را پارساترین و خداترس ترین آنان.

آموزه چهارم- ره آورد بندگی خدا:

امام مجتبی علیه السلام می فرمایند: **من عبدالله عبد الله له كل شیء**. هرکس خداوند را عبادت و بندگی کند، خدای مهربان همه چیز را در برابر او مطیع می سازد. (فرهنگ سخنان... ص ۳۶۰) روح عبادت یاد پروردگار است. روح عبادت این است که انسان وقتی که عبادت می کند، نماز می خواند، دعا می کند و هر عملی که انجام می دهد، دلش به یاد خدای خودش زنده باشد. **اقم الصلوه لذكری** (طه ۱۴) نماز را برای یاد من بپادار.

سپس از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل می کنند که فرمود: **العبودیه جوهرة کنهها الربوبیه** عبادت و بندگی خدا گوهری است که ظاهرش عبادت است اما کنه و نهایت و باطنش، آخرین منزل و هدف و مقصدش ربوبیت و پروردگاری می باشد. ربوبیت به معنای تسلط داشتن، خداوندگاری، خداگونه شدن است. بشر همواره در تلاش بوده و هست که راهی پیدا کند که بر خود و بر جهان تسلط یابد

در میان آن راه ها یک راه است که وضع عجیبی دارد، از این نظر که انسان تنها وقتی از این راه استفاده می کند که چنان هدفی نداشته باشد، یعنی هدفش کسب قدرت و تسلط بر جهان نباشد، بلکه هدفش در نقطه مقابل این هدف باشد، یعنی هدفش، تذلل، خضوع، فنا و نیستی، از خود باشد. آن راه عجیب راه عبودیت است. آن کس که تو را شناخت جان را چه کند؟ / فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

علی علیه السلام: خدایا، این افتخار برای من بس است که بنده تو باشم و این عزت و شرافت برای من بس است که تو رب و پروردگار من باشی. (ابوسعید ابوالخیر)

آموزه پنجم- اعتراف به ناتوانی خود

از امام حسن علیه السلام پرسیدند: حالتان چگونه است؟ فرمود: روزگار می گذرد و مرا پروردگاری است بالای سرم، آتش جهنم روبه رویم است. مرگ بدنبال من، حسابرسی بر من خیره گشته و من در گرو عمل خویشم، آنچه را که می خواهم بدست نمی آورم

و آنچه را که خوش ندارم، نمی توانم آن را از خود دفع کنم. کارها به دست دیگری است. اگر بخواهد مرا مجازات می کند و اگر بخواهد از من در می گذرد. سپس کدام فقیر و درمانده ای از من فقیرتر و درمانده تر است؟ (فرهنگ سخنان... ص ۵۲۲)

از جمله بهترین صفات کمالی، شکسته نفسی به معنای حقیر شمردن و ذلیل و پست دانستن خود در پیشگاه پروردگار است که در مقابل صفت عجب و خودنمایی قرار می گیرد. هیچ کس خود را ذلیل نشمرد مگر اینکه خدا عزیزش شمرد و احدی خود را نیفکند مگر آن که خدا او را برداشت و بلند کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: با هر انسانی دو فرشته است. اگر شخص خود را بزرگ شمرد، می گوید: خدایا او را ذلیل کن و اگر خود را خوار و ذلیل دانست، می گوید: خدایا او را سربلند کن.

آموزه ششم- مرز شکسته نفسی

امام دوم علیه السلام فرمود: **ذم الرجل لنفسه في العلانية مدح لها في السريه**. انتقاد و مذمت کردن از خود، پیش مردم و به طور آشکارا، نوعی تعریف از خود است به طور مخفی. (فرهنگ سخنان... ص ۶۰۳). انسانی که در ظاهر از رفتار نادرست خویش و یا از عیوب باطنی خود با حالت شکسته نفسی انتقاد می کند، در واقع به نوعی از خود ستایش نموده است و این شایسته یک مومن نخواهد بود.

همانطور که در آموزه چهارم گفته شد، شکسته نفسی از بهترین صفات کمالیه محسوب می شود و هر کس به مقامی رسید قطعاً از همین طریق بوده است، اما نکته مهم این است که باید دقت کرد که این حقیر شمردن خود، تنها در پیشگاه خدای متعال آن منزلت را داشته و آثار ارزشمند را بدنبال دارد.

اما اگر این شکسته نفسی پیش مردم مطرح گردد، چه بسا ممکن است انسان را دچار آفت تعریف و تمجید از خود نماید، شاید در دل بگوید: ای مردم بدانید که این من هستم که خود را کوچک می شمارم لذا برای در امان ماندن از این خطر بزرگ سفارش اکید شده است که این گفتمان ذلت شماری نفس فقط در محضر پروردگار عرضه شود

از علی علیه السلام نقل است که: هر کس نفس خویش را خوار گرداند، خداوند گرامی اش دارد و برای آدمی همین فضیلت کافی است که نفس خویش را حقیر و بی مقدار گرداند (غررالحکم ج ۲ ص ۳۹۴-۹۸۴)

آموزه هفتم- بهترین و بدترین انسانها

از امام مجتبی علیه السلام پرسیدند: نیکوترین و بهترین مردم در زندگی کیست؟ فرمودند: شخصی که مردم را در زندگی خود شریک گرداند. آن فرد دوباره پرسید: چه کسی از نظر زندگی بدترین مردم است؟ فرمود: آن کسی که در سایه زندگی او، انسانی زندگی نکند (فرهنگ سخنان... ص ۶۳۴). امام علیه السلام انسان خوب و انسان بد را در میزان کمک به دیگران می داند. اگر لطف خدا شامل حال ما شده و از نعمت های او برخورداریم، لازم است دیگران را نیز از آن نعمت ها بهره مند سازیم، نه اینکه مانند بخیلان نعمت های خدایی را منحصر در خودمان نماییم.

شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید: چرا به هیچ نیازمندی که درخواست کمک می کند جواب رد نمی دهی؟ امام فرمود: من گدای خدایم و چشم به او دوخته ام. من شرم دارم که خود سائل باشم و سائلی را رد کنم. خدای بزرگ، مرا به برنامه ای عادت داده است که همواره نعمت هایش را بر من فرو می ریزد و من هم او را چنان عادت داده ام که نعمت هایش را بر مردم فرو می ریزم. می ترسم اگر برنامه ام را ترک کنم، او نیز برنامه اش را واگذارد. (همان ص ۱۷۲-۱۷۱)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که: مخلوق، نان خور خدایند و محبوب ترین آنها نزد خدا کسی است که به نان خوران خدا سود دهد و به خانواده ای شادی رساند. و نیز فرمودند: محبوب ترین مردم پیش خدا کسی است که سودش به مردم بیشتر باشد (اصول کافی ج ۳ ص ۹۳۲)

آموزه هشتم- راههای کسب کمالات

حضرت فرمودند: ای فرزند آدم، اگر از حرام های خداوند پرهیز کردی، عابدخواهی شد. اگر به آنچه که خداوند روزی تو کرده است، راضی باشی، در آن صورت ثروتمند و غنی خواهی بود. چنانچه با همسایه ات خوب و دمساز شدی، در نتیجه مسلمان هستی و اگر با مردم چنان معاشرت و رفتار کنی که دوست داری با تو همانطور رفتار کنند، در این حالت، تو عادل هستی. ای مردم! بدانید که در گذشته های نه چندان دور، مردمانی بودند که به شدت مال اندوزی می کردند و ساختمانهای بلند می ساختند و آرزوهای دور و دراز در سر داشتند و اینک همه آنها هلاک گردیده اند و دسترنجشان بر باد رفته و خانه هایشان قبرستان شده است. ای انسان! از هنگامی که از شکم مادر زاییده شدی، همواره عمرت را تباه ساخته ای

بنابراین از آنچه که در دست داری برای زمانهای آینده استفاده کن. زیرا مؤمن پس انداز می کند و کافر مصرف کرده و خوشگذرانی می کند. (فرهنگ سخنان... ص ۲۲۴) در قرآن آمده است که: توشه بردارید و پس انداز کنید که همانا بهترین ره توشه و اندوخته تقوا و پرهیزکاری است. (بقره ۱۹۷)

آموزه نهم- شناخت انسان از راه عصبانیت

امام دوم علیه السلام فرمودند: **لا يعرف الرأى الا عند الغضب**. قدرت اندیشه و خصلتهای درونی انسان هنگام خشم و عصبانیت، شناخته و آشکار می شود. (فرهنگ سخنان... ص ۱۵). ویژگیهای درونی افراد معمولاً از دید دیگران مخفی است و در مواقع خاصی بطور ناخواسته بروز می کند. یکی از آن حالات خاص وقتی است که آدمی به هر دلیلی دچار عصبانیت شود. سپس حالتهاى خوب و یا ناشایست وی هویدا خواهد شد. دلیل ظهور خصلتهای درونی انسان به هنگام خشم، می تواند این باشد که شخص در این حالت نمی داند که چه می گوید و چه می کند و نیز در روایات آمده است که خشم و غضب، نوعی جنون است. امام صادق علیه السلام فرمود: غضب کردن، کلید هر شری است. (اصول کافی ج ۴ ص ۲۱۴)

از امام باقر علیه السلام است که غضب شعله ای است از شیطان که در دل انسان شعله ور می شود. (همان ص ۵۱۴). مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت مرا تعلیم بده. حضرت فرمود: برو و غضب مکن. او گفت همین مرا بس است و به سوی همشهریان خود رفت. روزی میان آنان جنگی بپا شد، آن مرد ناگاه به یاد سخن پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد که فرمود عصبانی نشو. سپس اسلحه را کنار گذاشت و پیش طرف های مقابل رفت و گفت، هر خسارتی را که به شما وارد شده می پذیرم و بیا بید جنگ نکنیم. آنان وقتی این وضع را دیدند با یکدیگر آشتی نموده و کینه ها را کنار گذاشته و صلح کردند.

آموزه دهم- پندپذیری

امام مجتبی علیه السلام فرمودند: **بینکم و بین الموعظه حجاب العزه ، انتفعوا بالمواعظ**. میان شما و موعظه پرده عزت طلبی قرار دارد، از عبرت ها و پندها، سود ببرید. (تحف العقول ص ۹۳۲). انسانها در برابر موعظه و سخنان پند آموز و دو دسته هستند: **اول:** عده ای به راحتی پذیرای پند و نصیحت اند. گوششان بدهکار و آماده شنیدن است. که قرآن این دسته افراد را به صاحبان عقل و خرد توصیف فرموده است و آنها را به همین دلیل شنوا بودن، مورد هدایت خود دانسته است. (زمر/ ۸۱).

در تجربه های خودمان نیز مشاهده می کنیم آدمهای پندپذیر در زندگی و عرصه های مختلف آن موفق تر هستند.

دوم: عده ای اصلاً گوش شنوا برای شنیدن ندارند، فقط بلند حرف بزنند. مانند دیوار بلند و سدی مستحکم در برابر نصیحت ناصحان مقاومت می کنند. گویا امام علیه السلام انگیزه روانشناختی این گروه از مردم را تبیین می کنند. غرور، خودپسندی، منیت، خود را بالاتر از دیگران دیدن، عامل اصلی مقاومت آنهاست. جالب است که قرآن مجید گوش شنوا نداشتن را از ویژگیهای اصلی اهل جهنم می شمارد و از قول آنان نقل می کند که اگر اهل تعقل و شنیدن بودیم، الان در دوزخ، عذاب نمی شدیم. (ملک ۱۰) به طور قطع وقتی این اشخاص در برابر موعظه عکس العمل مثبتی نشان نمی دهند، صد البته در برابر انتقاد سازنده نیز مقاومت بیشتری خواهند داشت.

منابع :

ابن ابی الحدید

نهج البلاغه، فیض الاسلام،

تاریخ طبری، محمد جریر طبری، ج ۷،

الامامة و السياسة، ابن قتیبہ دینوری، ج ۱

«زندگانی تحلیلی پیشوایان ما»، عادل ادیب،

جوهره در نسب و شرح احوال علی علیه السلام

از جمله: صلح امام حسن، ترجمه آیت الله سید علی خامنه ای،

زندگانی حسن بن علی، باقر شریف القرشی

غررالحکم ج ۲ تحف العقول

شیخ مفید، الارشاد ج ۲

بحارالانوار ج ۴۴

تهیه و تنظیم : محمود زارع پور